

خاطرات اسارت

روزنامه سفر خوارزم و خمیوه

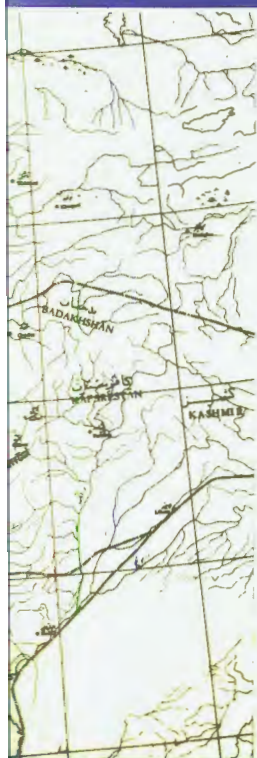
سر سید اسماعیل مسکینچه

بکوشش

صفاء الدین تبک لریان



موسسه مطالعات و نشر
پژوهش



مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

خاطرات امارت

سرنگد باہل کی پزیر



خوارسان
و سبستان

۳

۱

۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاطرات اسارت

روزنامه سفر خوارزم و خیوه

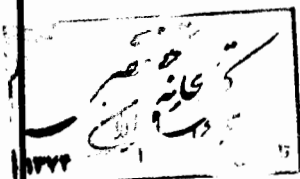
سرھنگ اسماعیل میرپنجه

به کوشش:

صفاء الدین تبرائیان

اسکی شد

مؤسسہ پژوهش و مطبعہ
فہرست



خاطرات اسارت

روزنامه سفر خوارزم و خیوه

سرھنگ اسماعیل میرپنجه

به کوشش:

صفاء الدین تبرائیان

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

نام کتاب: خاطرات اسارت، روزنامه سفر خوارزم و خبوه
به کوشش: صفاء الدین تبرائیان
ناشر: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی
حروف چینی: پایا
لبنوگرافی متن: افشار
لبنوگرافی جلد: افشار
صفحه‌آرایی: کتاب سیامک
چاپ و صحافی: گوته
چاپ نخست: تابستان ۱۳۷۰
تعداد: ۴۰۰۰ نسخه
تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.
نشانی: تهران، خیابان فرشته، نبش چناران، شماره ۱۲۸
صندوق پستی ۱۹۷۵ / ۱۹۳۹۵، تلفن: ۸ - ۲۶۴۰۳۷
قیمت: (۱۲۵۰) ریال

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	۱ - پیشگفتار
۳۱	۲ - درآمد نسخه
۳۳	۳ - مقدمه نسخه
۳۵	۴ - باب اول: در مأموریت غلام به مرو و سبب اغتشاش آن حدود
۳۷	۵ - باب دوم: در استیلای خان خیوق بر ایلات جمشیدی
	۶ - باب سیم: در حکومت میر احمدخان جمشیدی در قریاب و
۳۹	کشتن میر احمدخان، کریم دادخان هزاره را
۴۱	۷ - باب چهارم: در التجا و توسل جستن ایل سارق به دولت علیّه ایران
۴۳	۸ - باب پنجم: [در تعلل سرداران خراسانی از رفتن به مرو و هرات]
۴۵	۹ - باب ششم: [در مأموریت غلام به امداد رعیت هرات و اصلاح امر مرو]
۴۹	۱۰ - باب هفتم: در حرکت اردو به مأموریت غلام
۵۵	۱۱ - باب هشتم: در تفصیل حرکت اردو در راه منازل از آق دریند به مرو
۶۳	۱۲ - باب نهم: در تسلیم یل اتان و اطاعت سالور ساکنین آنجا
	۱۳ - باب دهم: در شرح اسیری غلام وحدت توقف ده ساله و
۷۷	سایر حالات اتفاقیّه
۸۱	۱۴ - باب یازدهم: در بیان آمدن محمد امین خان به سرخس و کشته شدن او

- ۱۵ - باب دوازدهم: در اسباب آشوب و انقلاب خیوق و کشته شدن عبدالله خان ۸۵
- ۱۶ - باب سیزدهم: در مقدمهٔ خانی قوتلیمراو خان ۸۹
- ۱۷ - باب چهاردم: در خانی صید محمد خان ۹۱
- ۱۸ - باب پانزدهم: در سبب استخلاص غلام از خیوق و آمدن به ارض اقدس و ورود [به] دارالخلافة العلیه الکبریٰ ۹۵
- ۱۹ - خاتمه: ۱۰۶
- ۲۰ - مطلب اول: در مساحت خیوق ۱۰۷
- ۲۱ - مطلب دوم: در عدد قشون و سپاهی آنها ۱۱۱
- ۲۲ - مطلب سیم: در بیان ایلات ترکمان و قزاق و قراقرپاق که در خوارزم سکونت دارند و سلوک خان خوارزم با آنها ۱۱۵
- ۲۳ - مطلب چهارم: در بعضی آداب و رسوم معین و معلوم خان خیوق و بعضی امور متفرقهٔ آن سامان ۱۱۷
- ۲۴ - مطلب پنجم: در مالیات خیوق که آن را «سالقوت» نیز گویند ۱۱۹
- ۲۵ - مطلب ششم: در بیان تصرف روسیه در اطراف خوارزم ۱۲۱
- ۲۶ - مطلب هفتم: در بیان سلوک اوبا دول اطراف ۱۲۳
- ۲۷ - مطلب هشتم: [در بیان فاصلهٔ خیوق تا بلاد اطراف و وضع راه‌ها و منازل] ۱۲۵
- ۲۸ - مطلب نهم: در بعضی آداب و رسوم آنها است ۱۲۷
- ۲۹ - یادداشتها: ۱۳۱
- ۳۰ - تصاویر اسناد ۱۴۹
- ۳۱ - فهرست اعلام ۱۶۱
- ۳۲ - کتابنامه ۱۷۳
- ۳۳ - تصاویر ۱۷۷

پیشگفتار

به نام خداوند بخشنده مهربان

خوارزم، که گزارش اوضاع جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی آن در اواخر قرن گذشته موضوع رساله حاضر است، سرزمینی باستانی است که تا پیش از آن که به تصرف روسیه تزاری درآید و توسط دولت شوروی در جمهوری های ازبکستان و قزاقستان مستحیل گردد، بر مناطق سفلی رودخانه جیحون (آمو دریا) اطلاق می شد. نام این سرزمین در متون اسلامی و غیر اسلامی به صورت های خوارسمیه و خوراسمیا^۱ نیز آمده است. این منطقه از ایام بسیار قدیم مهد و به قولی خاستگاه قوم آریا بوده است.

پیشینه خوارزم

لسترنج در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی درباره این ناحیه چنین می آورد: «ایالت خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت: یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به کاث و این کرسی اخیر در قرن چهارم هجری از ارگنج آبادتر و مترقی تر شد. شهر کاث هنوز هم موجود است ولی ظاهراً کاث قرون وسطی که شهری عظیم بود در چند میلی جنوب خاوری کاث نو جای داشته است. در اوایل قرن چهارم طغیان رود جیحون قسمتی از کاث را ویران ساخت. پهنای رود در این نقطه

به دو فرسخ می رسید و شهر به فاصله کمی در ساحل راست جیحون کنار نهری موسوم به جردور که از میان شهر می گذشت قرار داشت، و بازار شهر به طول یک میل در دو طرف این نهر واقع بود. در آن زمان قلعه ای در کاث بود که طغیان رود یکسره آن را خراب کرد... مسجد جامع و زندان نیز پشت قهندز بود، همچنین قصر پادشاه آن ایالت ملقب به خوارزم شاه. طغیان جیحون این ابنیه را چنان ویران کرد که در زمان ابن حوقل اثری از آنها باقی نبود و مردم شهر جدیدی در خاور شهر کهنه ساختند که تا جیحون مسافت زیاد داشت و از صدمه طغیان رود محفوظ بود. ایرانیان شهر نورا، به قول مقدسی، شهرستان یعنی کرسی و مرکز می نامیدند و وسعت آن به اندازه نیشابور خراسان بود. مسجد شاه در وسط بازار قرار داشت و ستونهایش به اندازه قامت یک مرد از سنگ سیاه و بالای سنگها ستونهای چوبی افراشته شده بود. مقررمانروا در وسط شهر جای داشت، ولی قلعه ای که طغیان رود آن را خراب کرده بود دوباره ساخته نشد و همچنان ویران ماند. نهرهای متعدد از میان شهر می گذشت. به قول مقدسی کاث از اردبیل آذربایجان کثیف تر بود زیرا [که] اهالی آن عادت داشتند که در کوچه ها قضاء حاجت کنند، حتی با پای آوده به آن کثافات به مسجد می آمدند، با وجود این که اهالی آن شهر فقیر نبودند و بازارهای پرداد و ستد و پُرمتاع داشتند. معماران آن جا در کار خود به خوبی ماهر بودند و در نتیجه کاث به صورت یکی از شهرهای مهم و باشکوه جلوه می کرد. این شکوه و جلال دیرنپایید و در آخر قرن چهارم کاث دیگر مهمترین شهرهای خوارزم نبود... کرسی دوم خوارزم که پس از خراب شدن کاث مهمترین شهر آن ایالت گردید گرگانج است که اعراب آن را جرجانیه نام دادند و بعدها به ارگنج معروف گردید. تواریخ فتوحات اسلامی نقل می کنند که در سال ۹۳ هجری وقتی که اعراب به سرکردگی قُتیبه به خوارزم حمله کردند کرسی خوارزم که به تصرف آنان درآمد «الفیل» نام داشت و اعراب همان وقت آن شهر را «منصوره» نام دادند. می گویند [که] این شهر در جانب دورتر رود جیحون در محلی که مقابل جرجانیه جدید است واقع بوده، ولی طغیان جیحون منصوره را هم از میان بُرد و جرجانیه جای آن را گرفت. جرجانیه در قرن چهارم هرچند [که] دومین کرسی ایالت خوارزم بود ولی باز

کاث بازار و محل داد و ستد عمده آن ایالت و مرکز تجمع کاروانانی (کذا) بود که از بلاد غزنی می آمدند و از آن جا به اکناف خراسان می رفتند... به گفته ابن اثیر، در سال ۷۲۸ [م/ ۱۱۰ هـ. ق] شهری نودر مجاورت خوارزم کهنه ایجاد شد. پیش از حمله مغول، به قول یاقوت و مورخان دیگر، در سه فرسخی کرسی قدیم خوارزم شهری وجود داشت موسوم به گرگانج کوچک که ایرانیان آن را گرگانچک می نامیدند و ظاهراً خوارزم جدید در محل همین گرگانج کوچک ساخته شد. به هر حال طولی نکشید که خوارزم نو مرکز و کرسی ایالت گردید و این خوارزم است که حمدالله مستوفی و ابن بطوطه در قرن هشتم از آن گفتگو کرده اند. قزوینی که در نیمه دوم قرن هفتم، کتاب خود را تألیف کرده گوید گرگانج (گرگانج نو) از جهت داشتن آهنگران و نجاران زبردست و کاسه های عاج و آبنوس و اسباب و لوازم دیگر، که به دست هنرمندان ورزیده ساخته می شود، شهرت فراوان یافته و نمونه کارهای آن جا فقط در بلده «طرق» نزدیک اصفهان دیده می شود...»^۲

به نوشته دائرة المعارف روسیه از خوارزم اول بار در کتیبه بیستون داریوش اول و کتاب اوستا سخن به میان آمده است. همچنین بسیاری از صاحب نظران خوارزم را همان آریامن وُئج (ایران و اِجه) Aryamen Vaego که در کتاب اوستا به عنوان اولین کشور زرتشتی^۳ از آن یاد شده دانسته اند. گفته می شود که خوارزمی ها در قرون هفتم و ششم پیش از میلاد ریاست یک اتحادیه قبیله ای را که تمامی آسیای میانه و بخشی از شرق ایران را شامل می گردیده بر عهده داشته اند. در عین حال پر رونق ترین مراکز این اتحادیه، که خوارزم بزرگ نامیده می شده، احتمالاً در حوضه آب گیر رودخانه های مرغاب و هریرود قرار داشته اند. در واحه خوارزم بهبود یافتن کشاورزی مبتنی بر آبیاری، که با استفاده از رودهای مصنوعی صورت می گرفت، نقش بسیار مهمی در رونق کشور خوارزم ایفا کرده است.

در اواسط قرن ششم پیش از میلاد و احتمالاً در زمان داریوش دوم دولت هخامنشی، خوارزم را ضمیمه ایران کرد. در اواخر قرن پنجم پیش از میلاد مورخ یونانی هکاتائوس از اهالی میلتوس، اولین یونانی است که درباره شهر خورزمیا Chorasnia و سرزمین خوارزمی ها مطالب را به رشته تحریر درآورده

است. به نوشته هروودوت خوارزم به همراه پارت، سُغدیانا و آرثیا Areia ساتراپ (استان) شانزدهم کشور هخامنشی را تشکیل می داده‌اند. بررسی نوشته‌های باستانی نشان می دهد که در زمان اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش از میلاد) خوارزم ساتراپی جداگانه بوده و مرکز آن احتمالاً شهر قلعه قیر بوده است که استحکامات نظامی فراوان داشته است. در زمان لشکرکشی اسکندر به سمت شرق، خوارزم استقلال داشته است. در بهار سال ۳۲۸ پیش از میلاد فرسمن (یافراتافرن) پادشاه خوارزم برای انجام مذاکره به مقر اسکندر رفته است. در قرن چهارم و سوم پیش از میلاد خوارزم صحنه رونق اقتصادی و فرهنگی بود. نظام آبیاری گسترش و بهبود یافت و همزمان با آن صنایع دستی و هنر نیز رونق گرفت. علاوه بر این شهرهای تازه‌ای همچون بازار قلعه، دوشنبه قلعه و مراکز مذهبی چون کوی قیر یلقان قلعه احداث گردیدند.

مذاهب رایج در خوارزم شکل خاصی از زرتشتی بوده‌اند که کشف آتشکده‌هایی در برخی از مناطق آن سرزمین این امر را تأیید می‌کند. ویژگی مشخص معماری خوارزمی بناهای عظیم و توجه به تزئین نمای بیرونی با استفاده گسترده از مواد و مصالح گلی مثل خشت خام است. بنای طاق‌ها و سقف‌های ساخته شده بر روی ستون رواج داشت. شهرهایی که با طرح مستطیلی احداث می شدند دارای مجموعه ساختمانهایی در مسیر یک خیابان محوری بودند و دیوارهای برج دار از شهر حفاظت می‌کردند. در بعضی از مجموعه‌ها معبد و مکان مقدسی قرار داشت که سنگفرش شده بود تا آتش مقدس را در آن جا نگاه دارند. قصرهایی همچون قلعه گیر (سده‌های ۵ و ۴ قبل از میلاد) و توپراق قلعه (سده‌های دوم و سوم میلادی) دارای ورودی و ایوان، تالارها و اتاقهای متعدد بودند که با یک راهرو به هم راه داشتند. توپراق قلعه بر ارتفاع ۱۵ تا ۲۵ متری بنا شده بود. معماری سپولکراال با ساختمانهای برج مانند و طبقه پایین به شکل صلیب در شهر کیوزلی گیر با استحکامات نظامی (سده پنجم پیش از میلاد) و ساختمان معبدی شکل و استوانه‌ای کوی کر یلگان قلعه (سده‌های چهارم و سوم قبل از میلاد) مشخص می شود. در ساختمانهای مسکونی روستاها که از خشت خام استفاده می شد اتاقها به راهرو متصل می‌گردیدند.

هنر نقاشی و پیکره سازی خوارزم که تحول آن با رونق هنر معماری همراه بود بر باروری خاک و خدایی کردن قدرت شاه تأکید داشت و می توان نمونه این هنر را در تندیسهای گلی و نقوش برجسته و نقاشی در رنگهای مختلف با رنگ دانه های طبیعی در توپراق قلعه دید. شکل منحصر به فردی از هنر خوارزمی را در کاشیها و مجسمه هایی که در قرن پنجم پیش از میلاد تا عصر کمون شکوفا شد می توان یافت. مجسمه های الهه باروری که نمایانگر سن کر (saint - Coeur) در تمامی جنوب غربی آسیاست، در سراسر خوارزم پیدا می شده است. هنر نمونه سده های چهارم و سوم پیش از میلاد را در نقوش برجسته که موضوع های اسطوره ای را شرح می دهند، به وضوح می بینیم. به نوشته بیرونی فریغون شاه King Afriqa در ۳۰۵ میلادی به سلطنت خوارزم رسید و دودمان او در کاث یک پادگان بنا کرد. کاث نزدیک همان جایی بود که بعداً شهر زادگاه بیرونی احداث گردید. ابوریحان بیرونی فهرست بیست و یک شاه خوارزم را می نویسد. نوشته های بعدی و شواهد کافی دقت فهرست بیرونی را که مربوط به سده های هفتم و هشتم میلادی هستند، تأیید می کنند.

اعراب در سال ۹۴ هـ. ق / ۷۱۲ م خوارزم را تسخیر کردند. بیرونی می نویسد که قتیبه فرمانده قوای عرب جای دودمان قبلی را گرفت. فریغی ها تا سده چهارم هجری (دهم میلادی) در کاث حکومت کردند. در آن اوقات اورگنج پایتخت خوارزم شمالی اهمیت بیشتری یافت و مأمون بن محمد ۳۸۵ هـ. ق / ۹۹۵ م هر دو خوارزم را متحد ساخت. در حکومت او و جانشینش مأمون دوم خوارزم رونق دوباره گرفت و دانشمندان بزرگی همچون ابوریحان بیرونی و ابن سینا در اورگنج پدید آمدند. محمود غزنوی در ۴۰۸ هـ. ق ۱۰۱۷ م خوارزم را تسخیر کرد اما این سرزمین در ۳۴۵ هـ. ق / ۱۰۴۳ م به دست سلجوقیان افتاد. در اواخر سده پنجم هجری (یازدهم میلادی) خوارزمشاهیان در اورگنج قدرت یافتند و همچنان سیاست کشورگشایی را تا شمال باختری خوارزم و مرز اروپا ادامه دادند. تکش پسر ارسلان و نوه اتسز در ۵۹۱ هـ. ق / ۱۱۹۴ م سلجوقیان را از خوارزم بیرون راند. در زمان محمد علاء الدین پسر تکش ۵۹۷ تا ۶۱۷ هـ. ق / ۱۲۰۰ تا ۱۲۲۰ م) دولت خوارزمشاهی به اوج

قدرت رسید و از شمال دریای خزر تا خلیج فارس و از قفقاز تا هند را دربر می‌گرفت. به دنبال سلطه اعراب هنر مسلط خوارزم نیز همان هنر متداول قلمرو خلافت بود. آجر در ساختمان‌ها به کار گرفته شد اما هنوز خشت خام و چوب همچنان در ساختمان به کار می‌رفت. در معماری قرون وسطای خوارزم گنبد‌های خیمه‌ای شکل (مثل بناهای اورگنج سده ششم) رواج یافت.

هجوم چنگیزخان مغول در ۶۱۷-۶۱۸ ه. ق. / ۱۲۲۰ م و انقراض خوارزمشاهیان خوارزم را در قلمرو خان نشین جوجی قرارداد و سرانجام در «اردوی زرین»^۴ انحلال یافت. در نیمه دوم سده هشتم (چهاردهم) خوارزم دستخوش دگرگونی فرهنگی شد و ساختمانهای باشکوه با نمای کاشیکاری شده شفاف ایجاد گردید. فرمانروایان خوارزم سرانجام مستقل شدند. ترک شدن خوارزم نیز در همین دوره کامل شد. در سال ۷۹۰ ه. ق. / ۱۳۸۸ م تیمور لنگ خوارزم را گرفت و اورگنج را ویران کرد. یک قرن بعد از آن تیموریان و مغولان «اردوی زرین» بر سر تسخیر آن نزاع داشتند. از اوایل سده دوازدهم (هیجدهم) به بعد سرداران قنقرات فرمانروای عملی خوارزم شدند که طایفه ای از ازبک بودند و یک مغول را به حکومت برمی داشتند.^۵

پیشینه خیه

و اما خیه، که در زمان سرکردگان ازبک بعد از دوره امیر تیمور رفته رفته ارگنج را تحت الشعاع خود قرار داد و کرسی خوارزم شد، تدریجاً اسم آن بر تمام ایالت خوارزم اطلاق گردید. جغرافی نویسان غرب در قرن چهارم میلادی چندبار از آن به عنوان شهری کوچک اسم برده اند. تلفظ قدیم آن «خیوق» بود که تا زمان یاقوت استعمال می شد.^۶ خیه در اوایل سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی پایتخت خوارزم شد، و از آن پس اصطلاح «خانات خیه» در نوشته های روسی و اروپایی رواج یافت اما در خود محل «خوارزم» نامی بود که بر دولت خوارزم اطلاق می شد و جمهوری شوروی خلق خوارزم در ۱۹۲۰ عنوان خود را از همین نام گرفت.^۷

مقدسی محل خیه را در حاشیه کویر کنار نهری که از سمت چپ جیحون

جدا می شد، معین کرده است. وی گوید خیه شهری وسیع است و مسجدی پررونق دارد. بنابراین در قرن چهارم این شهر بایستی شهری مهم بوده باشد. یاقوت که گوید آن را خیوق هم می نامند از قلعه آن اسم می برد و اضافه می کند که در قرن هفتم اهالی آن مذهب شافعی داشته اند در صورتی که تمام شهرهای دیگر بر مذهب حنفی بوده اند. خیه در آن تاریخ از آن جهت شهرت داشت که محل تولد شیخ نجم الدین کبری بود. شیخ نجم الدین به هنگام هجوم مغول در دفاع از ارگنج سهم بزرگی داشت و هم در آن واقعه کشته شد (سال ۶۱۸)، به طوری که ابن بطوطه یک قرن بعد ذکر می کند تربت او در نزدیکی ارگنج زیارتگاه عموم مردم بوده است. شرف الدین علی یزدی در کتاب خود از خیه نام برده و حادثه ای را که برای امیر تیمور در زمان جوانی او در خیه روی داده بود ذکر کرده است. امیر تیمور بعدها امر کرد تا باروی خیه را مرمت کردند. در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ابوالغازی مکرر از این شهر نام برده و هنگامی که در ارگنج اقامت نداشته، در این شهر یا در شهر کاث می زیسته است. شهر خیه از آن زمان تا کنون همچنان رو به آبادی و ترقی رفته و امروز کرسی استان خیه است.^۸ غلامحسین مصاحب در دائرة المعارف فارسی درباره این شهر نوشته است: خیه xive یا سابقاً خیوق xivaq شهری است از جمهوری شوروی ازبکستان، در ناحیه خوارزم، نزدیک بیابان قراقوم به فاصله ۴۰ کیلومتری غرب آمودریا و ۳۲ کیلومتری جنوب غربی ایستگاه راه آهن اورگنج. محل خیه احتمالاً از پیش از اسلام مسکون بوده است. در قرن ۴ هجری قمری شهر کوچکی از ولایت خوارزم بود.^۹

قاجاریه و خوارزم

به این ترتیب چنان که ملاحظه می شود، خوارزم سرزمینی کهنسال است که از دیرباز بخشی از قلمرو سیاسی، جغرافیایی و به ویژه فرهنگی ایران به شمار می رفته است. این سرزمین که از بستر آمودریا تشکیل شده است و امروزه بخشی از محدوده جغرافیایی اصطلاح مجعول «آسیای میانه» دانسته می شود، در عصر اسلامی، و به مدتی دراز، یکی از کانون های عمده زبان و

فرهنگ ایران و تمدن اسلام بوده و سلسله‌های حکومتی ایران همواره آن را جزء قلمرو خود می‌شمرده‌اند. در روزگار صفویان، با قدرت یافتن قوم ازبک مقدمات جداسدن این سرزمین از خاک ایران اندک اندک فراهم آمد، و در روزگار قاجار، با دست اندازی روسیه تزاری به ترکستان و مداخله استعماری انگلیس در هندوستان و افغانستان جدایی خوارزم از ایران که تا آن هنگام جزء «خراسان بزرگ» شمرده می‌شد، واقعیت یافت. شاهان قاجار به پذیرش این واقعیت تن دردادند اما از آن جا که تا زمان ناصرالدین شاه هنوز مرو و هرات را جزء قلمرو خود می‌شمردند، نسبت به آنچه در خوارزم — و مرکز آن خیوه — می‌گذشت علاقه و توجه نشان می‌دادند. لشکرکشی‌های ناقص یا نیمه تمام عباس میرزا و محمدشاه به سوی هرات، گسیل رضاقلی خان هدایت در مقام ایلچی از سوی میرزاتقی خان امیرکبیر به خوارزم، تحرکات نظامی حسام السلطنه حاکم خراسان در آن سوی سرخس و مانند اینها نشانه‌های توجهی هستند که سلاطین قاجار به شمال شرقی سرزمین خود و مخصوصاً خوارزم نشان می‌دادند.

اردوکشی سرهنگ اسماعیل خان میر پنجه از طرف حسام السلطنه به سوی مرو در حدود سال ۱۲۶۹ ه. ق، که گزارش آن در این رساله آمده است، یک مورد مشخص از این توجه را آشکار می‌سازد. این اردوکشی با انگیزه استقرار امنیت و حفظ آن در راه‌های تجاری و جلوگیری از تجاوز ترکمانان خیوه صورت پذیرفت. اردوکشی با تعداد ۳۶۸۱ تن سرباز و سوار و مانند ایشان و چهار عراده توپ به همراه مهمات تدارک دیده شده و اگرچه در ابتدای کار با قدرت‌نمایی و پیروزی همراه بود اما به علت نفرستادن جیره و مواجب و عدم پشتیبانی و تدارک لازم از طرف حکومت خراسان و فقر و فاقه سربازان و عصیان و پراکندگی آنان در پایان آن منجر به شکست و آبروریزی گردید و حتی فرمانده اردو نیز به اسارت فوج طاغیان درآمد و تحویل دشمن شده، مدت ده سال در بند اسارت خوانین و امرای خیوه ماند. پس از آن مدت نیز بی‌آن که حکومت تهران کمترین وساطت یا اقدامی کند سرانجام خود او مفری یافته فرار و شقت‌باری را آغاز کرد و به ایران بازگشت. حدیث این مأموریت در واقع غانامه‌ای است علیه آشفتگی، نابسامانی و نارسایی حکومت وقت. متأسفانه

برخی از صاحب‌منصبان در زمانی که وضع امارات خیوه، خوارزم، بخارا، مرو و هرات درهم ریخته بود و علیرغم آن که گروه‌های مردم خود را جانبدار دولت ایران می‌دانستند، هرگز به منظور دفع تعدی و جلوگیری از غارت و راهزنی اقدامی نکردند، اما هر روز به بهانه تهاجم ترکمان و غیره وجهی از صندوق دولت مرکزی به جیب زدند بی آن که کمترین کاری بکنند. شمه‌ای از روایت تأثرانگیز اسمعیل سرهنگ از قول رؤسا و کدخدایان ترکمان این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد: «نهایت آرزو و آمال و نیکی حال ما ترکمانان این است که همه وقت خدمتگزار و جان‌نثار دولت ایران باشیم. آبادی بلاد و آسایش عباد این سامان و دیار به چاکری و بندگی آن دولت جاویدمدت است. در قدیم ما چاکر دولتخواه این دولت قویم بوده [ایم]... در دربار چرخ‌مدار خاقان خلدآشیان فتحعلی شاه نیز تا چند سال ترکمان صاحب‌منصب و نشان بود. به لطایف الحیل و خیانت کاری و بنابه مصلحت خود، خوانین خراسان ما را متهم و روگردان نموده خانه ما را خراب ساختند. حال اگر زن و فرزند ذرعی کرباس و منی برنج بخواهد، باید به بخارا و خیوق برویم رفع حاجت و معاش خود نماییم. آن وقت یک شبه به خبوشان و درجز و بجنورد رفته رفع احتیاج می‌نمودیم. و اگر در میان ما ترکمانان... راهزن و دزد و قلتیان بود، خود به او خبر می‌دادیم و بر خویش منت می‌نهادیم که ترک راهزنی و اسیرفروشی راه ایران نمایند و اگر احياناً آن ترکمان ترک نمی‌نمود، او را از یورت خود رانده، اگر خطایی از [ا] و سر می‌زد، او را گرفته می‌کشتیم. و اگر خود نمی‌توانستیم، حکام خراسان را اخبار می‌کردیم. طایفه ترکمان... به دولت ایران از همه جا حاجت بیشتر دارند. کسی که مدارش به زراعت و تجارت بگذرد، لابد در پناه دولتی باید به سربرد تا مطمئن و آسوده باشد. اگر وقتی صد ترکمان پنجاه اسیر دستگیر نماید، نفعش این است که اسیری بیست تومان یا سی تومان پول ایرانی بفروشد؛ و ضررش آن که در هرات‌اخت و تازده نفر بیست نفر از جوانان آنها مقتول و سرانداز گشته و هر چه نیز اسیر شود لابد کشته خواهد شد. پس عاقل این کار [را] نمی‌کند، مگر آن که لابد و مستأصل شود... هر وقت که چنین حادثه رو [ی] داده، محض آن که عیال و اطفال و مال و منال ما ترکمانان محفوظ ماند، از آبادانی به کویر و قم و ریگستان خیوق و

اورگنج پناه بُرده [ایم] که فرزند و عیال اسیر نشود، مال و منال عرضه تاراج نگردد. مکرر در این اوقات فرار از یک صاحب دولتِ ما پنج هزار و شش هزار شتر و اسب از تشنگی و گرما و نیش مگس و پشه تلف و هبا شده، بلکه سرایت به اهل و عیال نموده. در هر حال، ضرر مالی و جانی ترکمان از روگردانی آن دولت بیشتر از نفع او [است]. اما، چه کنیم متهم و بدنام شده ایم و خوانین خراسان محض آشوب نمی‌گذارند ما ایل شویم!... خوانین آشوب طلب که هروقت به طهران می‌آیند هنوز به طهران نرسیده اعلام می‌دهند [که] ترکمان فلان یورت و به همان [کذا] راه بتازید. این خیانت را محض آن می‌کنند که آنها را زود خلعت روانه نمایند... با ترکمان باید به نوع ایلیت و ساده لوحی او راه رفت. پادشاه ایران، بحمدالله الملک المنان، پسرهای بزرگ دارد. اگر یک شاهزاده با چند نفر مرد کهن سال که در دولت مقبول القول و معتبرند به خراسان بفرستند، تمام ترکمان بلکه یکسر ترکستان جان نثار و خدمتگزار می‌شوند». پس از آن، اسمعیل خان سرهنگ را به کلام الله (قرآن) سوگند می‌دهند که این عرایض را بی کم و کاست به پیشگاه شهریار جوان (ناصرالدین شاه) معروض دارد و ملتمس امید به خداوند و برکت آیات کلام او که سخنان در دل پادشاه تأثیر نموده به حال آنان رحم نماید!

اما، افسوس که اولیای دولت در خواب فرو رفته بودند و کسی را توجه و گوش شنوایی نبود. در حالی که هریک از دو امپراطوری قدرتمند آن زمان که همسایه ایران بودند، آرام آرام جای پای خود را در منطقه محکم می‌کردند. نماینده انگلیس در خیوه و مرو به سرمایه گذاری و جلب اُمراء پرداخته بود و کارکنان دولت روسیه به ساختن قلعه و ساخلوی نظامی مشغول، و هریک از طریق هدیه و مساعدت به جلب عواطف مردم می‌کوشیدند. در آن سوی ماجرا دولت ایران قرار داشت که نه تنها از ارسال تنخواه و ملزومات برای قوای اعزامی دریغ می‌ورزید بلکه حتی برای رهایی فرمانده قشون اعزامی خود که در بند دشمن گرفتار آمده بود، نیز اقدام جدی به عمل نمی‌آورد.

یک گزارش عینی

اسماعیل سرهنگ پس از استخلاص از زندان، به سفارش ناصرالدین شاه شرح مأموریت و مشاهدات خود را تدوین کرد. او در چگونگی احاله این امر و انجام آن می‌گوید:

«از پس ده سال رنج و ملال و غربت و اسیری و نکال و ذلت، دستگیری فضل خداوند کارساز و الطاف شهریار بی مانند چاکرنواز از زندان ده ساله برات و خط امان و رهاییم حواله دادند، و سری که از آستان شهریار زمین و زمان دور افتاده باز از سجده درگاهش به اوج مهر و ماه رسانید. چون در آن روز، که گوش هوشم از گفتار دُرربارش صدف گوهر شاهوار بود، به زبان وحی ترجمان مبارک فرمود که از آغاز حرکت از دارالخلافه به مأموریت خراسان این سفر را تا پایان خواهم روزنامه نگاری کرده و صورت حالات را عرضه نموده، از وقایع آن مرزوبوم و بدایع آداب و رسوم آن سرزمین، از طوایف ترکمان و ازبک و سارق و سالور و دیگر سکنه مرو و خیوق، و استعداد اهالی خوارزم در صلح و رزم، و منافع غلات و محل حاصل خیزی قراء و بلاد و سایر حالات، از عدم قابلیت و استعداد آن طایفه نسبت به اطراف ممالک و اکناف مسالک آنها، بی زیاده و نقصان، شرح و بیان داده در قلم آوری... فلذا به این موهبت عظمی و نعمت کبری شکرگزاری حضرت باری و سپاس ظل الله، ولی نعمت و مربی کل ممالک محروسه ایران، اقدس شهریار، روحانفاده، گفته قلم برداشته و اندیشه گماشت که نخست قصه پر غصه خویش، و از آن پس اوضاع آن کشور کمابیش نگاشته معروض پیشگاه حضور مهر ظهور داشته، و این مشروح و روزنامه ممدوحه خوارزم و خیوق را مشتمل داشت بر مقدمه و پانزده باب و خاتمه».

کتاب حاضر، که نویسنده نام روزنامه ممدوحه خوارزم و خیوق بر آن نهاده و ما برای آن عنوان خاطرات اسارت گذاشته ایم، حاوی نکات و اطلاعات جالب و ارزشمند درباره اردو کشی از مشهد مقدس به مرو، موقعیت جغرافیایی منطقه، وضع اقتصادی و اجتماعی مردم، تشکیلات حکومت، نحوه مالیات گیری، نرخ برابری پول، معیشت ایلات، آداب و رسوم مردم، چگونگی ارتباط دولت های روس و انگلیس با خوانین محل و مانند اینهاست. بی تردید این اطلاعات در

روشن کردن زوایای تاریخ معاصر ایران و رفع ابهامات موجود در بخشی از امور و مسائل آن روزگار تأثیر فراوان و کمک شایان خواهد داشت. اشاره‌ای کوتاه به وقایع تاریخی آن سالها انگیزه اردو کشی اسماعیل خان به مرو را روشن می‌کند.

به طوری که به اجمال گذشت محمد امین خان^۱، خان خیوه در حدود سال ۱۲۶۸ ه. ق. مردی به نام محمد نیازبای را که از یک بود به حکومت مرو گماشت. این شخص به علت ستمکاری مورد نفرت مردم واقع شد و توسط ترکمانان منطقه به قتل رسید. خان خیوه قتل حاکم مرو را بهانه کرده به منظور قتل و غارت با سپاه خود به مرو و سارق حمله برد. فتح هرات توسط حسام السلطنه که پیش از آن تاریخ تحقق یافته بود، موجب پراکندگی ایلات اطراف آن جا گردید. خان خیوه نیز با نیرنگ و با وعده این که پنجاه را به آنان واگذارد، افراد ایلات را فریفته به مرو بُرد و به اسارت درآورد. تهاجم هرساله و پایی خان خیوه و قتل و غارت اهالی و بسته شدن راه کاروانی مرو سبب شد تا ترکمانان التجا به حاکم بخارا ببرند و پس از ناامیدی از او دست یاری به سوی دولت ایران دراز کنند و با ارسال نامه های متعدد از حسام السلطنه استمداد جویند. این رخدادها موجب آن شد که سرهنگ اسماعیل خان که در آن هنگام جانشین برادر تازه درگذشته اش شده بود، به فرماندهی نیروی نظامی جهت دفع شرارت ترکمانان و قلع و قمع اشرار منصوب گردد و عازم منطقه شود. اما پیش از عزیمت با توجه به وضع آشفته منطقه و راهزنی رایج در آن حدود، تقاضای قشون کافی و مواجب شش ماهه و ملبوس سربازان و ارسال مداوم قوا را کرد که البته حکومت خراسان قول مساعد به او داد و مقرر شد که فرزندش سرهنگ شود و خودش نیز به درجه سرتیپی نایل آید. مع الأسف حکام خراسان به دلایلی که ظاهراً نامعلوم می نمایند اما ریشه در سرسپردگی میرزا آقاخان نوری صدراعظم به دولت انگلیس دارند، به قول و قرارهای خود وقعی نمی نهند. البته دولت ایران در سال ۱۲۷۱ لشکرکشی دیگری به قصد دفع تجاوز تازه محمد امین خان ترتیب داد. در آن سال محمد امین خان با لشکریان بسیار قصد حمله به سرخس و تسخیر آن را داشت. فریدون میرزا فرمانفرما پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه، که در سال ۱۲۷۰ ق به جای برادر اعیانی

خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، به ایالت خراسان منصوب شده بود، دو هزار سوار و پیاده به آق در بند فرستاد و خودش نیز با چند فوج و توپخانه از مشهد به جانب آق در بند رهسپار شد و به پیش قراولان امر شد که به طرف سرخس که خان خیوه به نزدیک آن جا رسیده بود بروند. قبل از رسیدن پیش قراولان میان سوارهای محلی و سواران خان خیوه جنگ در گرفت. پیش قراولان به کمک سوارهای محلی رسیدند و ترکمنها با وجود این که بالغ بر چهل هزار نفر بودند از قشون ایران شکست خوردند، خان خیوه را که در بالای قانلوتپه در چادر زرنگاری با چند نفر از توره‌ها (شاهزادگان) و محارم خود نشسته و ناظر عملیات بود، تنها گذاشته فرار را برقرار ترجیح دادند. خان که اوضاع را چنین دید خواست فرار کند لکن یکی از سرکردگان ایرانی به نام قربان گل مروی غفله او و توره‌ها را گرفته به اتفاق صحت نیازخان پسر اراض خان سرخسی همه را سربرید. به هنگام کشتن خان میان سواران سرخسی، مروی و سایر قسمت‌های قشون خراسان نزاع در گرفت زیرا که هریک می خواست در بریدن سر او سبقت گیرد و این افتخار را به خود نسبت دهد. سرانجام دوازده نفر از آنان در این مسابقه کشته شدند. عده زیادی از سرکردگان و همراهان خان اسیر قوای ایران گردیدند. در این جنگ علاوه بر خان خیوه ۱۴ تن توره خوارزمی و بیشتر سرکردگان خیوه‌ای که همراه خان بودند کشته شدند و این عمل از وقایعی بود که برای قشون ایران در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری روی داد.^{۱۱}

مأموریت اسماعیل خان سرهنگ، به شرحی که خود او داده است، با شکست مواجه شد. او و فرزندش و چند نفر از صاحب منصبان افواج اسیر شدند و به خیوه انتقال یافتند. او پس از ده سال اسارت از زندان فرار کرد، ابتدا به خراسان رفت و سپس رهسپار دارالخلافه شد. و چنان که دیدیم گزارش کار خود را نوشت و به ناصرالدین شاه تسلیم کرد.

از این گزارش، تا آنجا که دانسته شده گویا، همین نسخه موجود در آرشیو «مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی» در دست هست و تا به امروز کسی خبری از وجود این نسخه و نسخه یا نسخه‌های دیگر از آن را نداده است. چنان که اشاره رفت نسخه از جهات مختلف قابل توجه و درخور تعمق است؛

فواصل شهرها و موقعیت جغرافیایی و ساختار برخی از آنها چون راههای خیه تا مرو، همچنین قلاع مهم مورد توجه واقع شده است؛ وضع اجتماعی و اقتصادی مردم مناطق به لحاظ ایلی مطمح نظر بوده، در این مناطق ایلات زیادی از ترکمانان به زندگی عشیره‌ای و پرورش احشام و اغنام اشتغال داشتند: تکه، سالور، ساروق، تجنی، سرخسی، آخالی، جمشیدی، قرایایی، یموت، کوکلان، ازبک، قراقلیاق و غیره که علاوه بر گله‌داری و شتربانی به غارت و دزدی و بستن راههای بازرگانی مشغول بودند. طبیعی است که در چنین شرایطی نرخ گندم و دیگر مایحتاج عمومی افزایش می‌یافت به طوری که مردم منطقه فاقد بذر کافی برای کشت و زرع بودند. به نظر می‌رسد که روابط معیشتی مبتنی بر اقتصادی دوگانه، شبانی و بهره‌گیری از زمین، استوار بوده است. اقتصاد شبانی در دست عشایر و ایلات بود و گله‌داری و شتربانی و کوچ و غارت از شاخصهای آن است. چادرنشینی، جابه‌جایی و پرورش گوسفند و اسب و شتر در اثر مناطق رواج داشت. اقتصاد حقیر ایلات ترکمن نشان‌دهنده وضع معیشتی آنان است و گرایششان به اقتصاد شبانی موجب رشد نیافتن اقتصاد متکی بر زمین‌داری و کشاورزی شده بود. چنین اوضاعی امکان رشد اقتصادی و تبدیل آن را به نظام سوداگری و سرمایه‌داری نمی‌دهد به‌ویژه که راههای ناامن و غارت‌زده نیز موجب کساد بازار و عدم تحرک تجارت می‌گردید. وانگهی اقتصاد مبتنی بر زمین‌داری نیز محدود و منحصربه‌کشت مقدار نا کافی برخی از محصولات بود زیرا که زراعت غالب برای گذران معاش خانواده صورت می‌پذیرفت و ثمره محصول به مقداری که قابل صدور باشد نبوده است. این نکته را می‌توان به خوبی از نحوه تغذیه اهالی دریافت.

در بُعد اجتماعی هم نظام پدرسالاری به شدت بر روابط خانوادگی حاکم بود و به زنها هرگز اجازه دخالت در امور داده نمی‌شد. زن در خانه بیشتر از یک خدمتکار نبود، و وظیفه او فراهم آوردن اسباب رضایت همسر و پرورش فرزندان بود. مردان حاکم مطلق العنان بودند و زمام امور را در دست داشتند. ازدواج توسط قاضی یا شیخ انجام می‌گرفت. در این مراسم کاسه‌ای آب نزد دختر گذارده، از او می‌خواستند که تن خویش را با کاسه‌ای آب به مرد ببخشد.

دختر نیز چنین می‌کرد. سپس کاسه آب را خورده و به دیگران تعارف می‌کرد تا از آن بنوشند. مراسم عزاداری، ختنه سوران و غلیان کشی نیز در نوع خود قابل بررسی است. نحوه برخورد با اسرا نشان می‌دهد که ظاهراً در مواردی رفتار ترکمانان از اعتقادشان نشأت می‌گرفته است؛ کشتن اسیر بدون دلیل نزد آنان موجب بدنامی بوده و از آن احتراز می‌کردند. به منظور جلوگیری از فرار اسرا و برای اینکه بتوانند در آینده آنها را مورد معامله قرار دهند و یا استفاده دیگری از آنها بکنند، اسیران را وادار به ازدواج با زنان بومی می‌کردند و روزانه مبلغی جهت امرار معاش برای ایشان مقرر می‌داشتند.

زبان عامه ترکمانان ترکی بود و فارسی نیز در میان ایشان رواج داشت. دین آنان اسلام بود و از مذاهب اربعه پیروی می‌کردند؛ غالبشان حنفی و عده‌ای نیز شافعی بودند. بی شک رسوم و باورهای اجتماعی، نظام حکومتی، رابطه مردم با خان، نحوه دریافت مالیات، تشکیلات نظامی و مانند اینها از موارد حائز اهمیت در این کتاب هستند که بررسی آنها فرصت بیشتری طلبد.

مؤلف کتاب

در باره مؤلف این رساله تقریباً هیچ چیز نمی‌دانیم. آنچه خود او درباره خویش در سرآغاز کتاب گفته این است که «اسمعیل سرهنگ» نام داشته و «پدر بر پدر تا هفت نسل، یکسر پرورده این خاندان [قاجار] بوده‌اند». و این ادعا گزافه آمیز و چاپلوسانه می‌نماید زیرا که اولاً از ابتدای سلطنت قاجار (آقامحمدخان در ۱۱۹۷ق) تا زمان نوشته شدن این رساله (ناصرالدین شاه در ۱۲۸۰) فقط چهار نسل از خاندان قاجار سلطنت یا در واقع زندگی کرده بودند، و ثانیاً اگر چنان که مرسوم است عمر هر نسل سی سال گرفته شود، جد هفتم مؤلف در حدود دویست سال پیش از آن یعنی در زمان صفویه «پرورده نعمت دودمان قاجار» بوده است و این ناممکن می‌نماید!

از قراین می‌توان حدس زد که اسمعیل خان سرهنگ در اواخر سال ۱۲۶۸ قمری از تهران عازم خراسان شده است و از سوی حسام السلطنه والی خراسان برای کمک به مردم مرو و جلوگیری از تجاوزات محمد امین خان والی خوارزم

به آن حدود گسیل شده است که این را خورموجی در ذکر اخبار وقایع سال ۱۲۶۹ ق نقل کرده است.

مؤلف در مقدمه روزنامه ممدوحه خود می‌گوید که در زمان پادشاه مغفور یعنی محمدشاه «در مملکت آذربایجان... مأمور اردبیل و شاهسون ساکنین مغان بود» یعنی حاکم یا فرمانده نیروهای نظامی آن منطقه بوده است. و چون به حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد رسیده «به جهت خدماتی که در مغان و شاهسون و با سرحداران دولت بهیه روسیه رفتار و سلوک کرده [بود]... دستخط مبارک به منصب سرتیپی غلام شرف صدور یافت...» و پس از آنکه ناصرالدین میرزا به شاهی رسید و روانه تهران شد «هم در رکاب... از آذربایجان به دارالخلافه» آمد. در تهران «میرزا تقی خان [امیرکبیر، اتابک اعظم] رقم سرتیپی جان‌نثار [را] که در آذربایجان مرحمت شده بود، گرفته حکم سرهنگی صادر نمود». پس از آن برای تعلیم تفنگچیان خراسانی به مشهد رفت و چون برادرش، عباسقلی خان میر پنجه، که از صاحب‌منصبان اعزامی به آنجا بود، درگذشت، به دستور «میرزا آقاخان صدراعظم» اداره ابوابجمعی میر پنجه مرحوم نیز بر عهده او گذاشته شد. و او در خراسان بود که فتنه خان خیوه و خوارزم از سر گرفته شد و او از طرف حسام السلطنه مأمور رفتن به مرو و مقابله با خطر گردید.

نویسنده هر جا فرصت می‌یابد از شأن و شوکت خود و برادرش که در خراسان وفات کرده، به تفصیل سخن می‌گوید و خود را صاحب‌نظر، آگاه و دلسوز ملک و دولت می‌نماید. او در توصیف‌هایی که از نقاط یا مسایل به دست می‌دهد، دقیق است و در مجموع خط و ربطی شایسته دارد و از حد و رسم نویسنده‌گی و گزارشگری آگاه است. اما نکته جالب این است که متون عصر قاجار و پژوهش‌هایی که درباره آن دوره انجام گرفته اند نشانی از این صاحب‌منصب «منحصره فرد» به دست نمی‌دهند مگر تاریخ منتظم ناصری اعتمادالسلطنه که نام او را دوبار در زمره کارکنان وزارت جنگ و در ذیل سرهنگان قورخانه مبارکه ذکر کرده است. و حقایق الاخبار ناصری خورموجی که گوید: «سه فوج سرباز خراسانی و پانصد سوار و شش عراده توپ و خمپاره به سرکردگی اسماعیل خان سرهنگ برادر عباس قلیخان میر پنجه به اعانت

مرویان و توقف آنجا امر نمود».

گمان این است که این سرهنگ اسماعیل یا اسمعیل خان میر پنجه همان اسماعیل خان قراچه داغی فراشباشی است که نامش در رابطه با شورش که در ۱۲۶۵ هـ. ق توسط سربازان آذربایجانی علیه امیرکبیر در تهران برپا شد، معروف شده است و شرح کوتاهی از احوالش را مهدی بامداد در جلد اول شرح حال رجال ایران آورده است. دلیل حدس ما این است که در آن محدوده زمانی هیچ صاحب منصب صاحب نام دیگری جز همین اسماعیل خان میر پنجه به این نام وجود نداشته است یا دست کم شناخته نیست. وانگهی شورش سربازان «آذربایجان» علیه امیرکبیر به سرپرستی مردی به نام اسماعیل خان فراشباشی صورت گرفته است که زیر نفوذ و تحت تأثیر میرزا آقاخان نوری، دشمن شماره یک امیرکبیر، قرار داشته است. از اینها گذشته، خود مؤلف صریحاً می‌گوید که امیرکبیر در ابتدای صدارت خود درجه سرتیپی او را گرفته بوده و او را به سرهنگی تنزل درجه داده بوده است. او همچنین از امیرکبیر که صدراعظم و اتابک اعظم ناصرالدین شاه بوده فقط به صورت «میرزا تقی خان» یاد می‌کند و حال آنکه رقیب و جانشین او را «میرزا آقاخان صدراعظم» می‌نامد. شاید علت نارضایتی امیرکبیر از او همان «خدماتی [بوده] که در مغان و شاهسون و با سرحداران دولت بهیه روسیه رفتار و سلوک کرده» است که ضمن آن ساخت و پاختهایی با مقامات روسیه کرده بوده و امیرکبیر از آنها آگاهی یافته و در نتیجه خواسته است او را گوشمالی بدهد.

حتی این نکته هم که میرزا آقاخان صدراعظم او را از تهران برای تعلیم نفرات قشون به خراسان گسیل داشته است، معنی دار است و گمان ما این است که می‌خواسته است به این ترتیب آن صاحب منصب «ناآرام» و کارگزار توطئه گر را از پایتخت دور کند و شر او را از سر خود کم نماید. این نکته هم که در مدت ده سال اسارت او کمترین اقدامی برای نجاتش انجام نگرفته بود، معنی دار است و این حدسیات را تأیید می‌کند.

مشخصات نسخه

آغاز نسخه:

«جهان را جهان پادشاهی از اوست ز ما خدمت آید خدایی از اوست
، ستایش خداوندی را سزاست و نیایش بی مانندی را رواست که...».
انجام: «... و این غلام به لفظ فرمان، محض تفأل و شگون، این خجسته
روزنامه به پایان آورد. امید که فرمان شهریار جهان مروج نبی آخرالزمان در
هفت اقلیم جهان جاری و روان باد و جمال دولت جاوید مدت به خال خلود و
کمال ابود آراسته و از نقص تناهی و عیب تباهی پیراسته باد. الحمدلله علی
اوله و آخره و ظاهره و باطنه. تم الكتاب بعون الملك الوهاب. تحریراً فی شهر
ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۸۰». و مشخصات فنی آن بدین شرح است:

قطع نسخه رحلی متوسط ۲۱×۳۳/۴ س و قطع نوشته در داخل ۱۳×۲۳
س است. کتاب به خط نستعلیق خوش و روشن در اندازه متوسط با مرکب
مشکی نگارش شده، دارای عناوین و فصول و ابواب به رنگ سرخ است و هر
صفحه آن ۲۱ سطر را دربر گرفته است. کاغذ آن فرنگی روسی به رنگ آبی
سلطنتی است که هر برگ آن ممهور به مهر برجسته شیر و خورشید و دارای
علائم راده است و تعداد اوراق آن ۲۵ برگ (۵۰ صفحه) است. جلد نسخه
تیماج قهوه‌ای روشن، مجدول ضربی و عطف آن از جنس جلد و آستر جلد
کاغذی تیره رنگ است. تاریخ کتابت چنانکه در انجام آن آمده ماه
ذی قعدة الحرام سال ۱۲۸۰ قمری است لیکن نام کاتب را به همراه ندارد و
مشخص نیست که خط کتابت متعلق به اسمعیل خان میر پنجه است یا نه، اما
مسلماً پس از مأموریت و رهایی او و ورود به دارالخلافه نوشته شده است. در
هامش صفحه ۲۸ نسخه در توضیح این عبارت که: «عبدالله بیگ خواهرزاده
محمد امین خان را لقب خانی داده^۱»، در کنار عدد ۱ نوشته شده است:
«ترکستانیها شاه خود را «خان» لقب می دهند و شاهزاده را که در حقیقت پسر
شاه است «طور» می گویند و «طوره» هرگاه ولیعهد شد «ایناق» می گویند». و
در حاشیه صفحه ۳۶ نسخه در توضیح عبارت: «در میان جاده و وسط آبادی
فرار کرده به تاخت اسبها را رانده طورمچی سردار گفت: فلانی کجا
می روی^۲»، آمده است: «سردار به اصطلاح ترکمانان بلد راه را می گویند».

متن نسخه را چند بار و به دقت تصحیح کردم و بازبینی نهایی آن را نیز همراه آقای سیروس سعدوندیان انجام دادم که جا دارد در این جا صمیمانه از آن فاضل ارجمند سپاسگزاری کنم.

در چندین جا در متن کلمات نادرستی ملاحظه شد که برخی از آنها را اصلاح و مطابق رسم الخط معمول و مرسوم بدون یادآوری تصحیح کردم و از آنها گذشتم همچون: خدمتگذار، ازبک، همایون، گزارش، شکرگزاری، گزارشات، لکن، علی حده و... که در اصل: خدمتگذار، اوزبک، همیون، گزارش، شکرگذاری، گزارشات، لاکن و علاحه بودند. اما در چند مورد یادداشتهایی ضروری می نمود که در جای خود به آنها اشاره شده است مانند: ایامی، فتیله های، خرسند، بالآخره، غضنفر، خواسته، باروت، ناهار، ذرعی و... که در اصل عبارت بودند از: احکامی، فتیله های، خورسند، بالآخره، غضنفر، خاسته، باروط، نهار، زرعی. در چند موضع نسخه نیز یک واژه به اشتباه دوبار و بدون مفهوم منطقی و ادبی تکرار شده بود همچون عبارت: «غلام چند نفر از کدخدایان قوچان را به رسم به رسم گرو و اطمینان به منزل آنها فرستاده...» که «به رسم» دوم به تیغ ویراستاری سپرده شد. هرآنچه در متن در میان علامت [] آمده است، افزوده مصحح است که امیدوار است درست باشد و مقبول افتد.

در پایان این یادداشت جا دارد که به رسم انصاف از دوستان عزیزی که به صورتهای مختلف مصحح را یاری داده اند، قدردانی کنم: سروران محمد ترکمان که نسخه را اول بار او دید و مرا به آن رهنمون شد و بر تصحیح و چاپ آن تشویق کرد، مهیار خلیلی که با دلسوزی پدرا نه و وصف ناپذیر در راهیابی به منابع مرا شرمسار محبت و لطف خود ساخت، عبدالمحمد روح بخشان که ویراستاری درآمد سخن و کنترل یادداشتهای را به عهده گرفت، و اولیای محترم مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی که امکانات کافی جهت تحقیق را فراهم ساختند؛ از همگی صمیمانه تشکر می کنم.

خداوند متعال را خاضعانه سپاسگزارم که توفیق اتمام این کار را در فروردین ماه سال ۱۳۷۰ خورشیدی ارزانی بخشید. بمته و کرمه

صفاءالدین تبرائیان

۱ - یاقوت حموی در معجم البلدان در وجه تسمیه خوارزم گوید: «آن کلمه مرکبی است از خوار به معنی گوشت و رزم به معنی هیمة به زبان خوارزمی»، و علی اکبر دهخدا به استناد این قول و بیت زیر از عنصری آن را زمین لگدکوب و نرم شده دانسته است:

به خوارزم لشکرش اگر بنگری هنوز
تو گویی علم زده است به هردست و کردری
(لغت نامه، ذیل «خوارزم»).

۲) لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، (ص ۴۷۴ تا ۴۷۷) به نقل از علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ص ۸۰۰ و ۸۰۱.

۳- در این زمینه نگاه کنید به: جهان ایران شناسی، ۶۵۸/۱ و ۶۵۹.

۴) دسته ای از قوم مغول که در ۶۳۴ هـ. ق. / ۱۲۳۶ یا ۱۲۳۷ م به سرکردگی باتو خان، در ناحیه ولگای سفلی مستقر شدند و مملکتی به نام مملکت اردوی زرین تأسیس کردند که تا سال ۹۰۸ هـ. ق. / ۱۵۰۲ تحت فرمانروایی اعقاب باتو بود. نام «اردوی زرین» را روسها ظاهراً به سبب شکوه و جلال خیمه های باتو، یا قبه های طلایی آنها، به این مملکت داده اند و حال آنکه در مآخذ شرقی به نام دشت قبیچاق خوانده شده و «آلتون اردو» ترجمه ترکی متأخر آن است. از ممالکی که باتو تصرف کرد، روسیه تا دو قرن و نیم، قفقاز تا حدود سال ۶۶۰ هـ. ق. / ۱۲۶۰ م، و نواحی دانوب و بلغارستان تا ۷۱۱ هـ. ق. / ۱۳۱۰ م تحت حکومت اردوی زرین بودند، ولی استیلای او بر گالیسی و موراوی و سیازی و مجارستان فقط تا ۶۳۹ هـ. ق. / ۱۲۴۱ م دوام یافت. ضمناً، اوردا (برادر ارشد باتو خان) مملکتی به نام اردوی سفید یا اردوی ازرق Azraq در غرب سیریه تأسیس کرد که تابع اردوی زرین بود، ولی از تاریخ آن اطلاعی در دست نیست. غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ۹۲/۱.

۵) نقل به تلخیص از: Great Soviet Encyclopedia, Vol. 28, P. 623, 624

۶) لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۷۸.

(۷) بنگرید به: Great Soviet Encyclopedia, Vol. 28, P. 624

خیوه در سال ۹۴ هـ. ق / ۷۱۲ م به وسیله اعراب، در سال ۶۱۸ هـ. ق / ۱۲۲۱ م توسط مغولها و در سال ۷۹۱ هـ. ق / ۱۳۸۸ م توسط تیمور لنگ فتح شد. از قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) تا سال ۱۳۰۰ هـ. ش / ۱۹۲۱ م این شهر مرکز خانان خیه بود. در سال ۱۱۱۶ هـ. ق / ۱۷۰۴ م شهر خیه توسط نادر شاه ویران شد. در سال ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م به تصرف نیروهای روسیه درآمد و خان نشین خیه با شهر خیه تحت الحمايه امپراطوری روسیه شد. در سال ۱۲۹۹ هـ. ق / ۱۹۲۰ م شهر خیه به مرکز جمهوری شوروی خلق خوارزم تبدیل شد. این شهر از سال ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م تاکنون مرکزیکی از استانهای جمهوری ازبکستان بود و از سال ۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م به این طرف جزئی از منطقه خودمختار خوارزم بوده است. جمعیت آن در سال ۱۹۷۴ در حدود ۲۶،۰۰۰ نفر برآورد شده است.

(۸) لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

(۹) غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱/۹۳۱.

(۱۰) ابوالغازی محمد امین خان همان کس است که در تاریخ ایران به خان خیه معروف است و در جنگ با ایران به قتل رسید؛ مناره پنجاه متری خیه، که از زیباترین آثار این شهر است، در زمان حکومت او ساخته شد. غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱/۹۳۱؛ نیز رجوع شود به علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل مرو.

(۱۱) مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ۳/۹۳ و ۹۴ و نیز ۱۶/۱۶.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

جهان را جهان پادشاهی ازوست ز ما خدمت آید خدائی ازوست
ستایش خداوندی را سزاست و نیایش بی ماندی را رواست که، به رحمت شامله و نعمت
کامله، بر نام اسیران محنت خط آزادی کشد و نعمت شادی بخشد؛ فشکراً له ثم شکراً له علی
ما هدانا بشکر النعم^۱. و تحیت از عدد انفاس افزون بر روان پاک و مرقد تابناک سید انبیاء و
سند اصفیا، خواجه ایوان وجود و دیباچه دیوان جود، پیشوای امت و راهنمای ملت، و بر اولاد و
احفاد او، که هریک آسمان امامت را فروزنده مهند و جهان خلافت را شاهنشاه، خاصه
نفس رسول و زوج بتول، علی اعلی فائل^۲ کو کشف الغطا، که خدا را دست قدرتست و نبی را
پشت نصرت، علیه وآله و اصحابه و محبيه آلاف التحية والثناء^۳. و از آن پس ثنای شهریاری
باید و شکر نعمای تاجداری را شاید که، به ظهور شوکت و وفور دولت، وارث گاه جمشید و به
نور طلعت و بهجت ثالث ماه و خورشید است؛ اعنی خاتم شهریاران و حاتم تاجداران، مرج^۴
ملت بنی حجازی، السلطان ابوالنصر والظفر ناصرالدین شاه غازی، خلدالله ملکه و سلطانه^۵.
امید که، تا ظهور حجت اثنی عشر و قائم منتظر، کاخ دولتش استوار و شاخ شوکتش پُربار،
مدت عمرش فزاینده، اختر حشمتش تابنده باد.

بعد، چنین گوید نگارنده این روزنامه صدق علامه ارادت ختامه^۶. اسمعیل سرهنگ، که
پدر بر پدر تا هفت نسل یکسر پرورده این خاندان و تربیت یافته این دودمان بوده: از پس ده
سال رنج و ملال غربت و اسیری و نکال و ذلت، دستگیری فضل خداوند کارساز و الطاف

شهریار بی مانند چاکرنواز از زندان ده ساله برات و خط امان و رهاییم حواله دادند، و سری که از استان شهریار زمین و زمان دور افتاده باز از سجده درگاهش به اوج مهر و ماه رسانید.

چون در آن روز، که گوش هوشم از گفتار دُرربارش صدف گوهر شاهوار بود، به زبان وحی ترجمان مبارک فرمود که از آغاز حرکت از دارالخلافت^۸ به مأموریت خراسان این سفر را تا پایان خواهم روزنامه نگاری کرده و صورت حالات را عرضه نموده، از وقایع آن مرزوبوم و بدایع آداب و رسوم آن سرزمین، از طوایف ترکمان^۹ و ازبک^{۱۰} و سارق^{۱۱} و سالور^{۱۲} و دیگر سکنه مرو^{۱۳} و خیوق، و استعداد اهالی خوارزم در صلح و رزم، و منافع غلات و مطل حاصل خیزی قُراء^{۱۴} و بلاد و سایر حالات، از عدم قابلیت و استعداد آن طایفه نسبت به اطراف ممالک و اکناف مسالک آنها، بی زیاده و نقصان، شرح و بیان داده در قلم آوری — و همواره مکنون ضمیر منیر فیروزی تخمیر خدیوانه آن بوده است که از رموز مملکت بیگانه اطلاع کامل و استحضار شامل بهم رسانید [ه] در مرآت خاطر آفتاب مظاهر به جهت تدبیر وقت مستور فرماید، الحمدلله علی آلائه وجوده و افضاله^{۱۵} که خداوند بنده نواز، اعنی این شهریار بی مانند و انباز^{۱۶} همچون خداوند بی نیاز در طلب حال چاکران دیرینه و جان نثاران کمینه دائماً لایزال می باشد؛ قلهذا، به این موهبت عظمی و نعمت کبری شکرگزاری حضرت باری و سپاس ظل الله، ولی نعمت و مربی کل ممالک محروسه ایران، اقدس شهریار، روحناده، گفته قلم برداشته و اندیشه گماشت که نخست قصه پر غصه خویش، و از آن پس اوضاع آن کشور کمابیش نگاشته معروض پیشگاه حضور مهر ظهور داشته، و این مشروحه و روزنامه مدوحه خوارزم و خیوق را مشتمل داشت بر مقدمه و پانزده باب و خاتمه.

مقدمه

در سبب مأموریت این خانه زاد دولت ابد بنیاد است

از زمان ولیعهدی شهریار عالمیان پناه در مملکت آذربایجان، غلام جان فشان از دولت قوی شوکت شاهنشاه مغفور، البسه الله حلال النور واسکنه الله فی دار السرور^{۱۷}، مأمور اردبیل و شاهسون ساکنین مغان^{۱۸} بود. پس از شرفیابی تقبیل همایون آستان، سرمفاخرت براوج آسمان سوده، به مراجع کامله و عنایات شامله خسروی [نایل] شده، به جهت خدماتی که در مغان و شاهسون و با سرحدداران دولت بهیه روسیه رفتار و سلوک کرده، مراتب جلوه گر حضور مبارک گردید: دستخط مبارک به منصب سرتیپی غلام شرف صدور یافته، رقم ملاطفت شیم^{۱۹} نیز صادر آمد. و هم در رکاب نصرت انتصاب همایون از آذربایجان به دارالخلافه آمده مشغول جان نثاری بود. تا پس از فتنه سالار^{۲۰} و انقلاب و اغتشاش خراسان، مقرر آمد که نوکر تفنگچی قرائی آنجا مشغول نظم و قوام و مشق نظام باشند. قبل از مأموریت، مرحوم عباس قلی خان میر پنجه^{۲۱} برادر جان نثار در آن حدود بود؛ به فدوی جان نثار حکم سرهنگی تفنگچی قرائی را داده که آنها را مشق نظام دهد. و میرزا تقی خان^{۲۲} رقم سرتیپی جان نثار که در آذربایجان مرحمت شده بود گرفته حکم سرهنگی صادر نموده. حسب الامر اولیای دولت قاهره، جان نثار قبل از مرحوم عباس قلی خان میر پنجه^{۲۳} به چاپاری^{۲۴} به خراسان رفته، تفنگچی قرائی را مستعد نظام و آماده مشق سربازی نموده تا مشارالیه به خراسان آمد. و در آنجا جان نثار گاهی به هرات^{۲۵} و گاهی به سرخس^{۲۶} و چندی در سرحدات خراسان در وقت مأموریت از جانب دولت اقدام می نمود و لازمه خدمت را به عرصه ظهور می رسانید. تا مرحوم عباس قلی خان میر پنجه به دربار همایون احضار شده، در رکاب نصرت انتصاب مبارک جان نثاری را به انجام رسانیده تصدق فرق مبارک شد. میرزا آقاخان صدراعظم^{۲۷} و امنای دولت قاهره مقرر داشتند که ابوابجمعی میر پنجه^{۲۸} مرحوم با فدوی جان نثار باشد، بعد از آن هر آنچه حکم مجدد صادر شود معمول گردد. تا آنکه بنای مأموریت غلام به مرو شد.

باب اول

در مأموریت غلام به مرو و سبب اغتشاش آن حدود

دوازده سال قبل از مأموریت جان نثار به خراسان، محمد امین خان، خان خیوق، محمد نیازبای نامی را، که یکی از بزرگان ازبک بوده، به حکومت مرو مأمور داشته. مرد بدسلوکی بوده، دوازده سال همه را به تاخت و تاز حکومت کرده. عاقبت، از سوء سلوک او، ترکمان سالور و سارق و تکه موافق و متحد با یکدیگر شده او را به قتل رسانیدند. این خبر مسموع خان خیوق شده، با سارق عداوت ورزیده، هر ساله به عزم غزوه و قتال با دوازده هزار سوار جزار، بر سر مروی و سارق رانده آنها را قتل و غارت می نموده. و قریه قرایاب را، که نیم فرسخی مرو واقع است، همت بر آباد[ی] آنجا گماشته، قلعه محکمی ساخته و تقریباً سه چهار هزار خانوار از ترکمانان تجن و تکه سرخس و تکه آخال و سارق و سالور، که در زمان قدیم نیز در قرایاب توطن و تمکن داشته اند، آورده در آنجا مسکون نموده. و میر احمدخان جمشیدی را در قرایاب حاکم کرده. استیلای او نه همین به مرو تنها بوده، ترکمانان تکه سرخس و آخال را نیز تحکیمات و صادرات ناموجه می نمود. از آن پس همه این ایلات خون او را وبال گردن سارق نموده، خود را خدمتکار خان خیوق نمودند.

باب دوم

در استیلای خان خیوق بر ایلات جمشیدی

در ایامی^{۲۸} که شاهنشاه مغفور، البسه الله حلال النور، شهر هرات را محصور و اعادی را مقهور فرمود، ایلات آن سامان متفرق و پیریشان شد، از جمله: ایل جمشیدی به بالا مرغاب فرار نموده بودند. یارمحمدخان وزیر پس از محاصره هرات بزرگان جمشیدی را، از قبیل میراحمدخان و الله‌قلی خان و مهدی‌قلی خان و عبدالله‌خان و سایر بزرگان جمشیدی را، به جرم اینکه چرا ایل شما اطراف هرات و اکناف آن جهات را خالی داشته و [به] بالا مرغاب^{۲۹} و شیرغان^{۳۰} و میمنه^{۳۱} روی گذاشته‌اند، گرفته همگی را دربند داشته. از این طرف، خان خیوق که هر ساله به مرو می‌آمد، به بالا مرغاب رفته ایل جمشیدی را به رسایل و رسل و لطایف الحیل فریب می‌داد که «پنجاه»^{۳۲} که به حسب یورت^{۳۳} والنک^{۳۴} نهایت امتیاز را دارد به شما وامی‌گذارم و ایل سالور را از پنجاه به یل اُتان منزل و جای می‌دهد. و این قلعه اُتان در چهارفرسخی مرو واقع است. تا آخرالامر به هزار فریب و افسانه و تدبیر و بهانه بود، ایل متفرقه جمشیدی را جمع‌آوری نموده. بعد از آنکه از آنجا حرکت کردند، آنها را نه در یل اُتان و نه در مرو و نه در پنجاه مکان و منزل نداده، یکسره به خیوق برده جا و مأوا داده، طوق رعیتی به گردن آنها می‌گذارد. و چند سال بر این منوال می‌گذرد. تا آن اوقات که چاکر مأمور خراسان و نظم آن سامان گردید، بزرگان جمشیدی یارمحمدخان وزیر را به زبان‌بازی فریب داده و مطمئن نموده، مرخصی حاصل کرده که به میان ایل پراکنده رفته آنها را جمع‌آوری نموده به هرات بیاوریم. به همین بهانه و فریب، حضرات از هرات به خیوق آمده رعیت خان خیوق می‌شوند.

باب سیم

در حکومت میراحمدخان جمشیدی در قریاب و کشتن میراحمدخان، کریم دادخان هزاره را

چون همه ساله خان خیوق به تاخت و تاز حوالی مرو دست انداز بود، رفته رفته مرو خراب و قریاب آباد [شد]، که به کلی راه کاروان از مرو بسته و آمد و شد مترددین از آن حدود مسدود گشت. حکومت قریاب را برای میراحمدخان جمشیدی نامزد داشته، او را با هزار نفر سوار جمشیدی و چهار پنج هزار سوار جرّار خونخوار و اُشتر اشرار به قریاب روانه داشته و هر سالی معادل سی هزار طلای خیوقی، که هر طلایی شش هزار و پانصد دینار رایج ایران است، محض مخارج و احسان و انعام ابواب جمعی و همراهان او بذل و مُعین بود که صرف استعداد نموده، هیچگاه از آشوب و کند و کوب و اِسرت و دستگیری مرو و مروی نیاساید و در خرابی مرو به هیچ قسم کوتاهی ننماید. او نیز، روز و شب، آتش افروز فساد و کینه اندوز عناد گشته، فرصت و مهلت از اهالی مرو منقطع و مندفع گشت. از جمله کارهایی که پس از آشوب و مقدمه مرو در ایام حکومت از میراحمدخان به ظهور پیوست، این بود که کریم دادخان، حاکم هزاره که در ارض اقدس توقف داشت و از جان نثاران این دولت بود، پس از فوت یار محمدخان وزیر،^{۳۵}

که حکومت هرات از جانب اولیای دولت به صیدمحمدخان پسر او محوّل شد، محض امداد و استعداد کریم دادخان از اراض اقدس مأمور شد به هرات رفته در میان ایل خود معین و ممد و یار و معاضد صیدمحمدخان باشد. میراحمدخان چون از این مراتب اطلاع یافت، چهارپنج هزار سوار از اشرار ترکمانان آخال و تجن و سالور و سارق برداشته، به ایلغار^{۳۸} و شتاب، شبانه بر سر کریم دادخان تاخته او را به قتل آورده و انقلاب بزرگی در آن نواحی انداخته: بعضی اسیر و دستگیر و اموال و ائقال آنها را نهب^{۳۹} و تاراج نموده، پس از آن به قریاب مراجعت کرده. ترکمانان سارق بعد از اغتشاش مرو دست توسل به اطراف انداخته و گاه از حاکم هرات تدبیر جسته و چندی به امیر بخارا التجا برده، از هیچ روی و سوی امید خلاصی و نوید مناص نیفتاده. از همه جا مأیوسانه روی یأس برتافته پناه به دولت ابد مدت ایران آورده.

باب چهارم

در التجا و توسل جستن ایل سارق به دولت علیّه ایران

بعد از آنکه ترکمانان سارق از اطراف و اکناف یأس بهم رسانیده، عرایضی صراحت آمیز و تظلم نامه جات^{۴۱} رحمت انگیز خدمت نواب حسام السلطنه^{۴۲} حاکم خراسان نوشتند. و در اول امر را چنان سهل نمودند که اگر حاکمی با چهارصد پانصد نفر سوار مأمور آن حدود و دیار شود، رفع ظلم و بیداد قریایی و سد فساد و عناد خیوقی از این ستمدیدگان خواهد بعمل آمد. و چنان دانسته بودند که هرگاه بگویند چاره این کار به ده پانزده سوار و یکصد هزار تومان مخارج می شود، مبادا دولت ایران، مانند دیگران، دخیل و کفیل آن کار بزرگ و داهیّه سترگ نشوند. اما، از اول اگر صدق مراتب را معروض می داشتند، از سوء عواقب محفوظ بودند و نواب شاهزاده مضایقه از مخارج کلی نداشتند. چون خودشان کار را سهل گرفتند، به همان جهت نواب حسام السلطنه، حسب الامر دولت قاهره، عباس قلی خان بیگلربیگی^{۴۳}، مشهور به دلی خان را، با دویست سوار مأمور به حکومت مرو نموده. چندی در آنجا حکومت کرده، اجلش رسید، فدای خاک پای همایون شد.

بعد از او، پسرش بهادرخان مأمور شده. بی تجربتی و سهل انگاری در آن امر بزرگ نمودند: چه بهادرخان و چه پدرش، در حال حیات هیچیک حقیقت احوال را به صدق مقال

معروض نمی داشتند که در صدد چاره اش برآیند. مقارن این حال، غله در مرو در حدی روی به گرانی گذاشت که کسی از نان نشان نمی داد. گندم رسید خرواری ده تومان، آنهم نامی بی نشان داشت. و جهتش دست اندازی و تاخت و تاز قریابی بود که راه کاروان از چهار جانب مسدود شده بود و بی حسابی قریابی از اندازه گذشت. کدخدایان سارق و مروی و بهادرخان مستأصل و پریشان شده، حاکم و محکوم آن مرز و بوم خود را در چهارموج طوفان بلا گرفتار دهان اژدها یافتند. پیوسته عریضه نگار و در مقام اظهار برآمده که به این قلیل ابوابجمعی سوار و این استعداد و سامان کار، که یکسر ضعف مروی است و روزبه روز دشمن قوی، از عهده نظم مرو و تنبیه دشمنان نمی توان برآمد. و رحیم و یردی ایشان، برادر کریم وردی ایشان، با نوشتجات سایر ریش سفیدان آن سامان خدمت شاهزاده حسام السلطنه همچو وانمودند که اگر قلیل اجماعی باشد، دفع این غائله و رفع هامله خواهد شد. و حقیقت این نبود، بلکه مقصودشان این بود که دولت را آلوده نموده خودشان نامردی نمایند.

باب پنجم

[در تعلل سرداران خراسانی از رفتن به مرو و هرات]

در پیشگاه حضور آفتاب ظهور این معنی سمت ظهور یافت که پس از فوت عباس قلی خان میر پنجه، برادر خانه زاد، حکم نظامی از امنای دولت قاهره صادر گردید که ابوابجمعی او نیز با غلام جان نثار بوده، ثا پس از آن چه حکم صادر شود. نواب حسام السلطنه غلام را به سرحدات هرات و قوریان و قهستان و کوهستان هرات مأمور کرده به جهت رفع شرارت قندهاری و کابلی. رقمی نوشته بودند به غلام که نوکر ابوابجمعی خود را مرخص نموده زود به ارض اقدس بیا.

و مقارن این مقدمه، رحیم ویردی ایشان، برادر کریم وودی ایشان، با جمعی از کدخدایان سارق نزد نواب حسام السلطنه آمده، عرض کرده بودند که رعیت تمامی التجاء آورده معروض می دارند که یا کریم ویردی ایشان [را] با ایل سارق به ارض اقدس احضار کنید، و یا رفع غائله قریایی را بکنید. چنانچه دستگیری از این ضعفا نشود و چاره ننمایند و رفع تعدی خان خیوق بعمل نیاید و تنبیه اشرار قریایی نکنید، اول از شما می خواهیم که ترک وطن مألوف گفته، عیال و اطفال خود را برداشته، هریکی به بلاد و دیاری فرار می کنیم. مراتب را نواب والا معروض عتبه علیا داشته. حکم قضا امضا شرف صدور یافته که حاکم کامل و کافی و در جان نثاری ثابت قدم و صافی، با سه فوج سرباز و قلیل سواری از

اهل خراسان، با چند عراده توپ، به این خدمت مأمور دارند که خرابی مرو و آبادی و اشرار قریایبی را قلع مادی آید و متمردان ازبک سالور و سرکشان تجنی^۳ و تکه از دور و نزدیک آن ناحیه را تأدیبی لایق و تنبیهی موافق کنند.

نخست، نواب والا اصلاح این کار را حواله به مرحوم سامخان ایلخانی^۴ نموده. چون او نمی خواست امر مرو منسق و کار خراسان بر وفق باشد، متعذر و بهانه جو گردید که من سه چهار ماه در هرات بوده و حال شش ماه است از هرات آمده، خودم و نوکران حالت مأموریت به جایی نداریم. هرگاه زیاد اصرار بکنید، در روضه رضویه، علیه و علی آبائه الف الف التحیه، بست خواهم نشست. ایلخانی را که به این تحاشی دیدید، علی قلی خان میر پنجه را که حال آجودان باشی است به این کار برگزیدند. او نیز از این خدمت ابا و امتناع نموده. زیرا که بلدیت داشت و از اطراف و جوانب دانسته بود که مرو به این تدارک و جمعیت ها امن نخواهد شد. ولیکن، چون در این قول تنها بود، مراتب را نمی توانست برملا کند و امرای خراسان تصدیق او را نمی کردند. نظربه اغراض فاسده و آراء کاسده که می خواستند همیشه خراسان یک نوع پریشانی و اختلال داشته باشد، کار را سهل و آسان وانمود می کردند که با دوسه هزار سوار و پیاده و سه چهار عراده توپ می توان در مرو دشمن را مخدول و منکوب نمود. اما، علی قلی خان میر پنجه چون پیوسته در ارض اقدس و در رکاب نواب والا بود، از سر کار و تمهید اشرار اطلاع داشت. عاقبت، متعذربه این شد که اگر نوکر آذربایجانی به این خدمت مأمور شود، به هر چه حکم فرمایند چاکر جان نثار و عبد خدمتگزارند. اما، با نوکر خراسانی این کار به آسانی از من بر نمی آید. و به خصوص^۵، حکم امنای دولت علیه به مأموریت نوکر خراسانی بود. به این جهت، نواب والا او را معاف داشته.

باب ششم

[در مأموریت غلام به امداد رعیت هرات و اصلاح امر مرو]

مراتب را به دربار معدلت مدار نگاشت که سام خان و علی قلی خان میر پنجه به این معاذیر دلپذیر خود را معاف و از خدمت استنکاف بسته اند. اگر امر مطاع لازم الاتباع عزّ صدور یابد، اسمعیل خان سرهنگ، برادر عباس قلی خان میر پنجه مرحوم، به این خدمت معین و معلوم گردد. زیرا که چه در زمان حیات و چه پس از ممات برادر، به هر خدمت که مأمور شده، و به هر جانب که ساخلورفته، نهایت جان نثاری و خدمتگزاری را به عرصه ظهور و بروز رسانیده؛ و پس از مردن برادرش، امر و نهی و نظم و نسق افواج ثلاثه و پانصد سوار ابوابجمعی برادرش نیز با او بوده؛ و در این مدت نیز کمال حسن و سلوک را به آنها نموده. نظریه این مراتب و جهات، شایسته این خدمت به احسن وجه اوست.

اولیای دولت نیز قبول نموده، حکم نمودند که این غلام مأمور و از همه جهت نامعذور است. نواب والا خانه زاد را احضار و ابلاغ حکم قدر آثار نموده. خانه زاد معروض داشت که من بریک فوج سرهنگ و حکمرانم. هر که را به سرداری و حکومت مرو نامزد فرمایند، غلام را نیز ابوابجمع او نموده؛ «ما بنده ایم و بندگی آمد شعار ما»؛ تا جان در بدن و روان در تن دارم، در خدمتش می‌کوشم. با مواجب و ملزوم سرهنگی، همان قوه و بضاعت یک فوج نظام خود را دارم.

نواب والا میرزا عبدالباقی منجم باشی^{۶۶}، که آن هنگام در ارض اقدس متولی باشی بود، اعیان خراسان، مثل شاهزاده محمدیوسف و عسکرخان سرتیپ افشار^{۶۷} و جمعی از

صاحب منصبان نظامی و سرکردگان سوار، را احضار و اجلاس نموده پرسید که چاره این کار چیست؟ و دعوای طلب این خدمت کیست؟ به هرکس که محول و مرجوع می دارم، به بهانه ای متعذر به داستان و افسانه ایست. اگر اسمعیل خان نیز این خدمت نپذیرد و عهده این کار به گردن نگیرد، لابد می باید به دارالخلافه رفته جواب امنای دولت علیه بگویند.

خانه زاد معروض داشت که در مدت مأموریت خراسان از هیچ خدمتی سرپیچ و هراسان نبوده. حالا هم با لوازم و تهیه شایسته، که لازم و بایسته این امر است، آماده خدمتگزاری و مستعد جان نثاری خواهد بود. متولی باشی و شاهزاده محمدیوسف و عسکرخان سرتیپ و سایر صاحب منصبان، همگی عرض جان نثار را تصدیق کرده. نواب والا فرمودند: لوازم این خدمت و تهیه سامان این مأموریت تو چیست؟ خانه زاد جواب داد که سابق به هر جا مأمور بودم، خاک خراسان بوده، متعلق به دولت ایران، بلاغائله بود: چندان استعداد و مخارج لازم نداشت. مرو سرحد دشمن است و اطرافش یکسر اشرار راهزن. اولاً، خانه زاد در حقیقت به یک فوج حکم نظام و فرمان نظم و انتظام دارد. و دیگر آن که قشون مأمور را باید آباد و معمور نگه داشت که در خاک بیگانه مرفه و آسوده خاطر باشند، و شش ماهه جیره و مواجب و ملبوس و تدارکات واجب آنها را سرانجام دهید. و حکم نظم کل افواج ثلاثه را از اولیای دولت صادر نموده، تحویل داری مقرر شود که هر یک از صاحب منصبان و سرکردگان ظفرنمون یا سربازانی که از جان گذرند و خدمتی به انجام برند، فراخور خدمت و شأن، انعام و نشان به ایشان بدهد. و اگر در آنجا کار سخت شود، از رسانیدن استعداد و فرستادن امداد مضایقه نشود و در تقویت خانه زاد تکاھل ننمایند.

نواب والا نیز تقریرات غلام را تحسین و تعهد نمودند که آنچه گفتم محض صواب و صلاح دولت نصرت مآب است. ولیکن، تسلط نظامی و صدور حکم دولتی برای تو چندان مجال و مهلت ندارم. از خود حکم سرتیپی به تو و سرهنگی به پسر داد، که یاور بود، و تعهد می کنم که در مروه به اندک زمانی از اولیای دولت امضای حکم خود را گرفته رقم مجدد و نشان سرتیپی تو و سرهنگی پسر را می فرستم. مواجب و جیره شش ماهه سرباز و سوار و تدارک لایق به جهت چهار عزاده تو، از قورخانه و سایر لوازم، همراه حسین قلی بیگ تفنگدار خود را نیز با هفت هزار تومان وجه نقد و هزار تومان خلعت و نشان با تومی فرستم. به هرکس هر چه باید داد بده و قبض تسلیم کن و بگیر و برسان. و هزار تومان هم محض عنایت و صرف رعایت توبه انعام التفات می شود.

به این شرایط و لوازم استعداد و تهیه لازم، غلام را مأمور مرو نمود. بعد از گفت و گوها و

تعهدات، نواب والا فرمود از بابت هزار تومان انعام خودت قبض پانصد تومان نوشته بده و بگیر و تدارک خود را ببین. بر حسب فرمایش، قبض پانصد تومان داده، دویست تومان مرحمت شده. فرمود: علی التحقیق، در این چند روز از دارالخلافه تنخواه نقد خواهد رسید، سیصد تومان دیگر داده می شود. پانصد تومان دیگر را در مرو به حسین قلی بیگ قبض داده دریافت کن. صاحب منصبان و نایبان توپخانه و افواج ثلاثه را با پانصد نفر سوار و صد و پنجاه نفر شمشالچی^{۴۸} را، که مأمور این سفر بودند، سه ماهه جیره داده. خانه زاد با همه آن تعهدات حضوری، من باب عدم اطمینان، احتیاطاً، محض ظهور خدمت و جان فشانی که مایه افتخار جاودانی است، به قدر دو هزار تومان نقد، از خلعت و نشان و تدارکات لازمه و تهیه و سامان، در ارض اقدس قرض کرده از خود تدارک دیده همه قشون مأمور را، از سواره و پیاده و غیره مستعد و آماده نموده. قرارداد که هرکسی هم یک مشک بزرگ تدارک نموده با خود بردارند که احتمال در بعضی از منازل و مراحل، که دور نیست یک روز دور و روز آب نایاب و بی بروز باشد، برای آب تنگی و سختی حاصل نشود؛ و اسباب سنگر بندی نیز، از بیل و کلنگ و تبر و سایر لوازم، مهیا ساخته به افواج تقسیم نموده؛ به موجب حکم، در رکاب نواب والا اردو بیرون شهر انداخته.

منزل به منزل، نواب والا با سایر اعیان خراسان به همراهی اردوی مزبور تا به آق در بند،^{۴۹} که تا شهر مشهد بیست فرسخ است، نزول اجلال و همعنان ظفر و اقبال و دوروز با کوکب فیروز منزل آق در بند را مخیم به خیام فیروزی احتشام داشته. و ترتیب اسامی منازل از ارض اقدس تا به آق در بند را معروض می دارد، تا مزید اطلاع و استحضار خاطر خطیر همایون شهریاری گردیده:

- از ارض اقدس الی عسکریه،^{۵۰} دو فرسخ؛
- از عسکریه الی کته کوش،^{۵۱} چهار فرسخ؛
- از کته کوش تا رباط ماهی، پنج فرسخ؛
- از رباط ماهی تا چهار گنبد، پنج فرسخ؛
- از چهار گنبد تا آق در بند، چهار فرسخ.

باب هفتم

در حرکت اردوبه مأموریت غلام

بعد از دو روز توقف شاهزاده و اعیان خراسان در آق در بند، نواب والا چاکر را احضار نموده فرمود: می باید ابوابجمعی خود را برداشته به آن طرف در بند اردو را حرکت داده چادر بن، تا وضع اردو افتادن و به نظام چادر زدن تو را ملاحظه نمایم.

تصدق خاک پای اقدست کردم! یکی از اسباب بزرگ اختلال امر غلام این بود که در این خدمت و تکلیف این مأموریت، بعضی از معاندین و برخی دیگر دیدند غلام جان نثار بدون عذر و تحاشی تقبل خدمت و تعهد مأموریت نمود؛ هرگاه این خدمت انجام داده شود، مزید جاه و مرتب خانه زاد خواهد شد. بنای فساد و عناد را از اول امر گذاشته، نخست کاری که کردند سرباز را تحریک نموده که با سه ماهه جیره چرا باید تمکین چنین خدمتی بزرگ را بکنید؟ در مرو از برای شما کی مواجب و جیره خواهد رسانید؟ و به سرهنگ های افواج جزو ابوابجمعی مأموریتی خانه زاد سرزنش می نمودند که اسمعیل خان با شما همقطار و هم سر است. چرا تمکین و اطاعت در جزو او بودن را نمودید؟ در مرو اگر کاری از پیش برود و خدمتی اثبات شود، منصب و نشان و سایر التفات های اولیای دولت ابد بنیان خاصه او و در حق او مرعی خواهد آمد. و این سخنان محض عداوت با خانه زاد و دیگری جهت آن که غلام هم اگر مانند آنها از خدمت سر پیچد و قبول مأموریت نکنند، دولت مستأصل شده دیگران را موافق شأن خودشان مأمور این خدمت نمایند به مخارج گزاف.

غلام خانه زاد پس از استماع این گونه مقولات، صاحب منصبان نظامی خود را مخاطب ساخته، حقیقت به آنها گفت که من سرهنگی مثل شما هستم و به هیچ وجه سمت برتری و دعوی سروری شماها را ندارم. محض خدمت دولت دین و پاس نمک شهریار زمان و زمین، اگر خدمتی ثابت شود به نام نیک همه مشهور خواهد شد و آنچه از دولت التفات و احسان شود، تمام مساوی و در مقام تساوی هستیم. قدری از خیالات فاسده منصرف شدند و آرام یافتند. پس از آن، خانه زاد برحسب حکم اردو را حرکت داده روانه آن سمت دربند، که هزار قدمی. آق دربند است، شده و جای اردو را مشخص نموده چادر زده شد. و به جهت اطلاع حضور مبارک، اسامی و عدد اشخاص و سران سرباز مأمورین و صاحب منصبان توپخانه و قورخانه و سواره و شمالخچی ملتزم اردو را معروض می دارد که از این قرار همراه بوده، و تصویر افتادن اردو و نقشه قلعه آق دربند با بروچی که در کوه ساخته اند به عرض خاک پای بیضا ضیای همایون می رساند.

تفصیل اشخاص مأمورین سفر که همراه غلام بودند از این قرار است:

سرباز ابواب جمعی و سوار غیره:

اسامی صاحب منصبان توپخانه و قورخانه^{۵۲} ۳۱ نفر: صاحب منصبان توپخانه مبارکه ۲۶ نفر (صاحب منصب: حسین سلطان نفر، محمد بیگ نایب نفر، عباس علی بیگ وکیل نفر، جعفر بیگ نفر؛ سایر ۲۲ نفر). صاحب منصبان قورخانه ۵ نفر (غفار سلطان نفر؛ سایر چهار نفر).

سرباز: سرباز ۳ فوج (فوج قرایی به سرهنگی خانه زاد ۱۰۰۰ نفر، فوج ترشیزی به سرهنگی کاظم خان هزار نفر، فوج نیشابوری^{۵۳} به سرهنگی محمودخان گرگری ۱۰۰۰ نفر). سوار و شمالخچی (سوار جامی و سایر خراسانی به سرکردگی نصرالله خان خافی و نجف خان بیگ گرد زعفرانلو ۵۰۰ نفر، شمالخچی که هر پنجاه نفر جزو فوجی بودند ۱۵۰ نفر).

توپخانه و قورخانه:

توپخانه مبارکه ۴ عراده: ۹ پوند عراده، ۶ پوند عراده، ۴ پوند ۲ عراده.

قورخانه: گلوله، خریطه ساچمه، کیسه باروت، فشنگ، باروت و سرب.

توضیح آنکه: از سمت مشهد که به آق دربند باید آمد، دوکوه در دو سمت دربند واقع است که یکی به طرف کلات و آن صفحات می رود و کوه دیگر به طرف پس کمر کشیده می شود

که به بادغیس^{۵۵} و قهستان^{۵۶} هرات اتصال دارد. دماغه این کوه که بازمین هموار می شود، به فاصله پانزده ذرع است، تخمیناً، که دربند همان است. و این فاصله را از دو طرف چنان سنگ بست نموده اند که سوار نمی تواند عبور نماید. ارتفاع سنگ بست دو ذرع و قطر آن نیز دو ذرع است. راهی قرارداده اند به همین مسافت که دو سوار به آسانی تواند عبور کند. برجی در میان دهنه آن ساخته اند که همه وقت خالی از قراول نیست. و از طرفین این دو کوه، بالای هریک از محل دماغه تا سرتیغه و تیزی کوه، به فاصله پنجاه قدم بروج استوار ساخته اند که پیوسته تفنگچی و مستحفظ دارد. و در آن کوه، از طرف کلات^{۵۷}، دربند دیگری است مشهور به دربند مزدران که عرض آن دربند خیلی بیش ازین است، چنانچه سی چهل سوار نیز می تواند عبور کند و تا کلات دیگر راه ندارد. بر سر دربند مزدران قلعه مختصری ساخته اند که آنجا نیز همه وقت مستحفظ دارد. و بر سر کوه های آن نیز تا دماغه آن بروچی متعدد ساخته اند که حافظ و راهبان دارد. و قلعه که مخصوص به آق دربند است، به قدر گنجایش سیصد خانوار بوده که الآن خراب است و تا دربند به قدر تیر تفنگی مسافت دارد. سبب خرابی آنکه، در زمان حکومت مرحوم حسنعلی میرزا شجاع السلطنه^{۵۸} و اغتشاش آن سامان، الله قلی خان حکام خیوق^{۵۹} مجال فرصت یافته بر سر آن قلعه آمده، اهالی قلعه را با زن و فرزندان اسیر و اموال و اثقال آن ها را غارت نموده؛ چنانچه حالا هم بعضی از اسرای آن زمان در خیوق باقی مانده. و خان خیوق در چهارفرسخی خیوق قلعه ساخته، اسرای قلعه آق دربند را در آنجا سکنی داده و نام آن قلعه را آق دربند گذارده. اندک اندک، این قلعه آق دربند ویران و دیگر صورت آبادی به هم نرسانید. و در همین حال، خوان مزبور بر سر قلعه دربند مزدران رفته. اهالی آنجا را بخت یاری و اقبال مددکاری نموده، مستحضر شده پناه به غاری که در زیر کوه مزدران است برده محفوظ ماندند. و غلام از دربند آق دربند بیرون رفته، نزدیک به دربند به فاصله هزار قدم، اردو انداخته. به طور قلعه چادر زده. اطراف اردو را از چهار جانب، به جهت حفظ، به فاصله هفت قدم خندق کنده، خاکش را به طرف چادرها ریخته که سنگر سرباز بوده باشد. و از دو طرف اردو راهی به جهت خروج و دخول اهل اردو معین داشته که برای آوردن آب و علف و هیمة و سایر لوازم ضرور تردد نمایند. پیش از کندن خندق، تمامی سرباز تفنگ های خود را چاتمه زده و قراول گذاردند و جمیع صاحب منصب و قراولان جابه جا ایستاده و سرباز مشغول کندن خندق شدند. پس از کندن خندق، چادر زده داخل اردو می شدند. و به همین قرار دستور العمل داده شد که ازین به بعد که خارج از خاک ایران هستیم، پیوسته اردو به همین وضع و اسلوب در هر منزل زده شود.

تصویر اردو و وضع چادرزدن و ترتیب در منازل

و پس از آن، قرارداد که دویست نفر [سر] باز صد نفر برای قراول میان سنگر و یک نفر سلطان و پنجاه نفر سرباز جهت قراول قورخانه مبارکه، که در وسط اردو بود، و چهل و پنج نفر سرباز جهت قراولی چهار عزاده توپ و اصطبل توپخانه و یک نفر سرهنگ^{۶۲} و یک نفر یاور و یک نفر سلطان و پنج نفر وکیل^{۶۳} و سرجوقه^{۶۴} با فانوس تا صبح در میان سنگر و اردو گردش و پاسبانی می کردند. و لکن، سرهنگ یک دفعه گردش کرده بعد را در چادر خود باید بیدار باشد. و سلطان و یاور و وکیل و سرجوقه تا صبح گردش می نمودند؛ اگر امری اتفاق می افتاد، به سرهنگ اعلام می دادند. و شب دیگر، کشیک با سرهنگ و یاور و سلطان و دویست نفر سرباز دیگر بود. و سایر سوار و شمشالچی و بنه در وسط اردو، به اطراف قورخانه، چادرزده منزل می نمودند. به همین وضع و سامان به اهل اردو در خاک ترکستان دستورالعمل داده که رفتار نمایند.

دو روز بعد را نواب حسام السلطنه با صاحب منصبان و اعیان خراسان به اردوی خانه زاد دولت ابد بنیاد آمده، آراستگی اردو و نظم توپخانه و قورخانه را بسیار مستحسن داشته، آفرین و تحسین مشفقانه فرموده و ده نفر از کدخدایان سارق و رحیم و یردی ایشان را، که مدتی مدید ازین پیش از مروه به تظلم و دادخواهی آمده بودند، به غلام سپرده و فرمود: زودتر به منزل پس کمر حرکت کن. و امشب دو سه نفر از کدخدایان سارق با کتبه شیخ از بیراهه به مرو بفرست که خبر وصول امداد و رسیدن تهیه و استعداد را به مروی برسانند. مبادا خبر دیر برسد، حضرات هراسان و از بیم اعداء قریابی پراکنده و پریشان شوند. دو سه روز در منزل پس کمر متوقف و چشم به راه باش که هر چه زودتر کارهای تورا تمام، و شکسته بسته های امرت را سرانجام داده؛ حسین قلی بیگ تفنگدار را با هفت هزار تومان نقد و پانصد تومان نشان و خلعت با جیره سه ماهه و مواجب شش ماهه سرباز و سوار روانه می نمایم. و کاروانی بزرگ باید به بخارا برود که هزار شتر بار و متاع دارد. در این مدت، از خوف راهزن نتوانسته اند حرکت نمایند. و ده نفر از کدخدایان تکه که همراه توأند، به اتفاق شاهزاده محمدیوسف و محمدرضاخان تیموری با هفتصد سوار آورده به تو تسلیم نمایند. شاهزاده محمدیوسف و محمدرضاخان تیموری با این سوار تا پل خاتون^{۶۵} تورا مشایعت نموده، مراجعت نمایند. و ده نفر کدخدایان تکه را دستورالعمل داده که در میان تکه قریابی رفته، به لطایف الحیل آن تکه ها را از ازبک روگردان و خدمتگزار دولت ایران کنند. و به غلام نیز سپردند که اینها به جهت پاره [ای] مصالح [است] که شاید با تکه های قریابی، راهی پیدا کرده، آسان تر رفع غائله از

آنها شده باشد. و نیز فرمودند که حسین قلی بیگ با تو همراه است. هرچه لازم شود، قبض داده بگیر و به هرکس خواهی برسان. و مزید این تهیه و سامان، در هر زمان که امداد و استعداد دیگر در کار و سزاوار باشد، از قبیل غله و ملبوس نظام و آنچه را که به سبب نظم و قوام در کار تو باشد، متوالیاً متعاقباً ضروریات واجب را خواهیم رسانید. به عون فضل الهی و اقبال اعلی حضرت شهر یاری، تا بهار فیروز و حوالی عید نوروز آنچه لازم کار از پیاده و سوار و قورخانه و توپخانه و ملبوس نظام، که موجب استحکام مملکت داری است، در مروه به تو می رسانم. تا راه ترکستان باز شده و دشمن به فکر تهیه و تدارک نیافتاده، تو را مختصراً می فرستم. آسوده و مطمئن برو که در رسانیدن امداد و ملزومات واجبه کوتاهی نخواهم کرد.

و از آنجا حرکت کرده همه جا طی منازل می نمودیم از برای وصول به مروه. و به جهت استحضار خاطر مهر آثار، مساحت و مسافت از آق دربند تا مروه را، به حسب مساحت ترکمانان، نه به استخراج اصحاب جغرافیای یونان، معروض می دارد:

- از آق دربند الی پس کمر، چهار فرسخ؛
- از پس کمر الی لب دریای سرخس، هفت فرسخ؛
- از کنار دریای سرخس الی قروقم، هفت فرسخ؛
- از قروقم به حوض خان، هفت فرسخ؛
- از حوض خان طی مسافت کوچه قم است تا داش رباط، هفت فرسخ؛
- از داش رباط الی مروه، هشت فرسخ.

از ارض اقدس و آن روضه مقدس راهی که تواند قشون دولتی حرکت نماید و توپ به آسانی برود، یکی همین راه آق دربند است و راهی از مزدران و راهی از کلات. از این هر سه راه، هم به مروه و هم به سرخس می توان رفت. ولیکن، راه آق دربند، که همین منازل معروضه است، از بابت آبادی و آسانی تحصیل آذوقه از آن دو راه بهتر و خوبتر و سهل تر است به جهت عساکر. و در وقت حرکت کردن اردو که از منزلی به منزلی می رفتند، از این قرار است که به تفصیل معروض رأی مهر اعتلا می دارد و نقشه و تصویر آن به عینه ملحوظ نظر اقدس می افتد.

باب هشتم

در تفصیل حرکت اردو در راه منازل از آق دربند به مرو

نواب والا ایستاده غلام را به حرکت دادن اردو مأمور نموده. به این نظم و ترتیب حرکت داد که صد نفر سوار و بیست نفر شمشال چی و چهار نفر شیپورچی به چهار جانب مأمور بود، که در هر سمتی بیست [و] پنج نفر سوار و پنج نفر شمشال چی و یک نفر شیپورچی دورتر از اردو به فاصله پانصد قدم، به مناسبت راه، هر مقام الی سه هزار قدم طی مسافت می کردند. شیپورچی محض اخبار و اظهار از دیدن دوست و دشمن. و در هر طرف قلعه دویست نفر سرباز آراسته پیراسته و با تفنگ و فشنگ، و یک نفر سرهنگ و دو عراده توپ و دو بار قورخانه در بهادران، و یک نفر سرهنگ و ده عراده توپ و دو بار قورخانه در مخبران. بهادران و مخبران به طریق پشتیبان حرکت می نمودند و یمن و یسار به طور قلعه. و سایر قورخانه و یک نفر سرهنگ با سرباز و سوار و بار و بونه و آغروق^{۶۹} در مرکز قلعه. الا همان صد نفر سوار و بیست [و] پنج نفر شمشال چی و چهار شیپورچی احدی در خارج قلعه اذن حرکت نداشت.

نواب حسام السلطنه پس از نظاره حرکت اردو بدین روش، فرمود: امروز و فردا باقی ناتمامی کار تو را با شاهزاده محمدیوسف و حسین قلی بیگ در پس کمر به تومی رسانم. و ایشان به آق دربند حرکت نموده و غلام به جانب پس کمر و مرو عازم شد.

صورت قلعه بندی سرباز و سوار قراول در حرکت راه [که] دو نفر و چهار نفر به فاصله پنجاه قدم و پانصد قدم حرکت می کردند.

به همین ترتیب از دربند، بی مس آفت، مسافت نموده وارد پس کمر شده. همه صاحب منصب ها و قراول های چهار جانب در اطراف جابه جا ایستاده، تا سرباز خندق و سنگر را تمام کرده و چادر در نزدیکی آب زده، داخل اردو شدند. بعد از آن یک نفر سرهنگ با یک عراده توپ و پنجاه شمشال چی و دویست نفر سرباز و صد نفر سوار از آن طرف که راه آب و آذوقه و هیمة و علف و مایحتاج اردو ممکن بود، به فاصله یک میدان خارج اردو رفته مستعد و آماده بودند. شمشال چیان را فتیله های^{۷۰} روشن و سرباز و سوار در نهایت احتیاط معین سایر سرباز و اهل اردو. از همان جانب آذوقه و آب و هیمة و سایر ملزومات که احتیاج داشتند، تحصیل نموده باز به اردو مراجعت می نمودند. و گزمه شب و حفظ اردو به نحو سابق همه روز و شب مرتب می گشت.

در این منزل پس کمر، دو نفر از کدخدایان سارق را، بر حسب اشاره شاهزاده، با کتہ شیخ، که از سردارهای معروف سارق است و برادرزاده محمد شیخ است، از بیراهه به مرو فرستاده. چند کاغذ هم به بهادر خان حاکم و کریم ویردی ایشان و سایر ریش سفیدان و کدخدایان مرو نوشته و آنها را از مراحم بیکرانه خسروانه و وصول امداد و مژده ورود استعداد اطلاع داده. آنها را مطمئن و آسوده نمود که قشون ایران اینک به تعجیل تمام خواهد رسید.

و فردای آن روز را در پس کمر متوقف، و عصر همان روز شاهزاده محمدیوسف و محمد رضا خان تیموری با هفتصد نفر سوار تیموری و حسین قلی بیگ تفنگدار و کاروان بخارایی، که هزار شتر بار داشت، با ده نفر کدخدایان تکه را به غلام سپرده و قبض گرفتند. و شب را در آنجا ماندند. و فردای آن روز را اردو به نوع سابق حرکت کرده: قراول جلو، و سایر اطراف؛ به همان نهج و دستور می رفتند. چند نفر از آن تکه ها را که درین منزل به اتفاق شاهزاده محمدیوسف آمده و به غلام سپرده بودند، به همراهی قراول مأمور نموده که در عرض راه از حالت دوست و دشمن از نزدیک و دور با خبر بوده، من باب اطلاعی که از هر مکان و هر کس داشتند آگاهی بدهند.

و شاهزاده محمدیوسف و محمد رضا خان با ابواب جمعی خود از این منزل تا کنار دریای سرخس، که دو فرسخ زیر پل خاتون است، بر حسب اشاره شاهزاده، آمده. شب را مانده، فردا با ایشان از لب دریا غلام را وداع کرده. آنها به آق دربند معاودت کردند و جان نثار به دستور روزهای گذشته اردو را به همان منوال حرکت داده، از دریا عبور و روانه منزل قروم شده که در برابر مقبره الغ بابا واقع است. و الغ بابا یکی از مشاهیر قدیم و از اولیای مذهب سنت و جماعت است. و در آن منزل، خانه زاد دوسه نفر از کدخدایان تکه را به سرخس پیش

قوشیدخان و پسر غرازخان^{۷۱} فرستاده، و کاغذ جداگانه به هریک نگاشته. از وصول قشون آنها را مطلع داشته که برحسب استدعا و خواهش شما، محض نوازشی که مکرر درخواست می نمودید، از دولت علیه ایران که قشون مأمور و به آن سامان و ثغور آمده. ایلات پراکنده یاغی شما را که از سرخس به قریاب رفته و مروی را آشفته دارند. اکنون محض رفاه حال شما و امیدواری، قشونی مستعد و مأمور تأدیب و تنبیه دشمنان مغرور است. شما نیز ایلات عرض راه که خدمتگزار و دولت خواه هستید، اعلام دهید که از ورود قشون فیروزی نمون مطلع بوده، دوست را از دشمن تمیز و از هیچ بیم و گزند نپرهیزند؛ بلکه، آسوده و خرسند^{۷۲} در محال خودشان توقف داشته، آنچه ممکن دارند، از قبیل روغن و گوسفند و غیره، همه منازل به اردو آورده بفروشند.

مقارن رسیدن این نوشتجات به ایشان، فردای همان روز برادر قوشیدخان و پسر غرازخان و رحمان قلی خان با بعضی از کدخدایان سرخس با صد سوار، محض استقبال و احترام اردو آمده. از جانب امنای دولت، غلام نیز نهایت اکرام و اعظام نسبت به آنها به عمل آورده: ده نفر از رؤسا و کدخدایان ایشان را به اردو آورده و خود غلام به آنها میزبانی کرده. و سایر صد سوار را در خارج اردو به فاصله یک میدان منزل داده. ضیافت دوستانه و تعارفات و تکلفات لازمه معمول داشته. برنج و روغن و سایر لوازم [به سربازان] و کدخدایان را قند و چای داده، چند نفری که قابل و شایان بودند جبه و قبا داده. فردای آن روز با اردو تا منزل حوض خان آمده، از آن منزل آنها را به سرخس روانه نمود.

شب را در منزل حوض خان به همان هیأت و سامان اردو توقف کرده. و قرارداد که از آنجا آب به قدر احتیاج همراهان اردو برداشته. فردا از حوض خان، از راه کوچه قم، عازم منزل داش رباط گشته. در عرض راه، قراول اردو به قراول قریابی برخورد و آغاز جدال و ساز حرب و قتال نموده. به اقبال بلند پادشاهی، قراول اردو بر قراول قریابی غالب و منصور و اعادی را منکوب و مقهور نموده. سه نفر اسیر و دو سر به دست قراولان اردو افتاده.

چون قرار غلام آن بود که هر کس از سواره و اهل نظام نصرت یافته اسیر و دستگیر بیاورد متعلق به خود اوست، و هر کس که سر بیاورد مستحق نشان و خلعت و احسان است؛ بنابراین، این غلام جهت نصرالله خان که در آن روز پیش قراول بود، یک ثوب جبه و در حق آن دو نفری که سر داشتند یکی پنج تومان به حسین قلی بیگ تفنگدار نواب والا که فی الواقع تحویلدار اردو بود برات حواله نمود.

حسین قلی بیگ حواله غلام را کان لم یکن شمرده و در جواب ایشان گفته و از برای غلام

پیغام داده که درپیش من چیزی نیست، مگر دو عدد نشان مطلا و ده عدد نقره. اگر می‌خواهید، قبض داده تسلیم نمایم؛ نواب والا به من دستورالعملی داده و به اردو فرستاده که با توبه مقام مماطله و مسامحه باشم تا از دارالخلافه تنخواه برسد. آنگاه تدارک خلعت و نشان و جیره و مواجب و سرباز و صاحب منصبان را دیده ارسال می‌شود. و تنخواه نقدی که همراه است، هفتصد تومان جهت بهادرخان و ابوابجمعی اوست، باید به مرو برسانم. خانه‌زاد آن وقت دانست که تیرتدبیر معاندین کارگر آمده و این آغاز و علامت تأثیر آن است که به ظهور می‌رسد.

سابقاً معروض داشت که غلام احتیاطاً از خود در ارض اقدس به قدر دو هزار تومان تهیه خلعت و نشان دیده بود. نصرالله‌خان را یک ثوب جبه داد و آورندگان سر را هریک پنج تومان انعام داده. توکل به لطف الله و توسل به ذیل عنایات ظل الله جسته، منتظر تا «خود فلک از پرده چه آرد بیرون». از حسین قلی بیگ مایوس و به کرم خداوند مأنوس گشته، در فکر نظم و حرکت اردو از کوچه‌قم افتاد که معبری غریب‌الاسلوب و جاده‌ای خوفناک و پراشوب است. چون از حوض خان تا مرو آب نایاب بود، سوار و سرباز را فرمان داد که مشک‌های خودشان را پُر آب و تهیه راه بی آب پردازند. و جهت هرفوجی نیز سه راویه^{۷۳} مهیا نموده که در اثنای حرکت اگر به آب محتاج شوند، معطل و خسته جگر نمانند.

توضیح آنکه: اولاً قم به اصطلاح دشت‌نشینان آن سامان و نواحی، دشتی را گویند که همه ماسه ریگ باشد. از حوض خان تا ابتدای کوچه‌قم، به مساحت آن مردم، سه فرسخ راه هموار و مسطح و یک سر قم است. از ابتدای کوچه‌قم تا منتهای آن، یک فرسخ است. و وضع آن به‌طوری است که جاده مسطحی بوده است از قدیم. به مرور دهور، کم‌کم، من‌باب عبور جاده عمیق شده و دو طرف آن بلند مانده چنانچه به مثابه کوچه؛ حالا دره‌ایست. به نظر می‌آید عرض جاده مانند کوچه‌ای است که از دو سمت دیوار بر اطراف و اکناف کشند؛ از پنج ذرع الی دوازده، به اختلاف اماکن اتفاق افتاده. و ارتفاع دو سمت جاده نیز تقریباً به همین قسم است. از دو طرف آن کوچه‌دشتی است محتوی بر جنگلی درهم آمیخته و شاخه‌های به هم انگیخته. اکثر درخت‌های آن شاخه‌های قوی‌هیكل بوده است. اندک مسافتی به کوچه‌قم مانده، فرمان «هالت»^{۷۴} داده شد. اردو جابه‌جا ایستاده. توپخانه و قورخانه و سرباز و سوار و شمشال‌چی و بار و بنه و کاروان را جمع نموده. یک نفر سرهنگ شمشیر در گردن و پنجاه نفر شمشال‌چی با فتیله‌های روشن، و در عقب آنها دویست نفر سرباز با تفنگ‌های طیار دشمن انداز، با تدارک فشنگ و تهیه جنگ. در دنبال سرباز، بالابانچی و ششیپورچی و دو

عراده توپ و چهار بار قورخانه با آب و سایر اسباب در پیش مأمور حرکت شد. سایر قورخانه سوار و پیاده و بار و بنه و کاروان و متفرقه اردو در وسط. و در پشت سر سرباز، به عکس ترتیب، جلو بالابانچی و شیپورچی و در عقب آنها دو عراده توپ و چهار بار قورخانه. و در دنبال آنها دو یست نفر سرباز و از پس سرباز، پنجاه شمخالچی و یک نفر سرهنگ به همان نظم و آهنگ، مأمورین جلونیز به آنها فرمان حرکت داده. و تهیه و سامان دو طرف کوچه قم، که در معنی دشت و جنگل است، به این طریق که: سایر سرباز را دو قسمت نموده. یکی را به طور ستون با یک نفر سرهنگ؛ و چون معبر جنگل مشجر بود، بعضی جاها که تنگ بود چهار، و پاره ای جاها را پنج و شش نفر، به مناسبت مکان، به طریق ستون مستعد و آماده تفنگ در دست و سرهنگ شمشیر در گردن به حرکت آمدند. و در دست چپ نیز چند نفر صاحب منصب شمشیر در دست، با قسمت دیگر از سرباز به همان وضع و ساز می رفتند. جز صاحب منصبان توپخانه و توپچی که در میان کوچه قم سواره بودند، باقی دیگر از سوار و کاروان و غیره همگی پیاده. همه جا کوچه قم را مأمورین از وسط و سرهنگ و سرباز از دو طرف یمین و یسار طی مسافت نموده، از کوچه قم که معبری هولناک و پراشتلم بود به سلامت گذشتند.

صورت نقشه کوچه قم و حرکت اردو در کوچه قم چون خالی از غرابی نبود به عرض همایون می رساند که ازین قرار است:

باز فرمان «هالت» داده. اردو جمع شده. به طریق بیابان و دشت، که قراول در اطراف تعیین می شد، به نوع قلعه در حرکت آمده. قدری که راه بریدند، قراولانی که در جلو بودند اخبار دادند که قریب ده دوازده هزار سوار جرّار از دشمن در بیابان از طرف چپ نمایان است. خانه زاد اسب انداخته و بر سر بلندی تاخته، ملاحظه دشت و سوار و محل پیکار را نموده. فوراً قراول چهار جانب را داخل در قلعه ساخته، چهار عراده توپ در چهار طرف که دشمن را نشانه و هدف نماید معین؛ به این طریق که یک عراده توپ در جلو در بهادران، و یک عراده توپ پشت سر در مخبران، و دو عراده دیگری در یمین و دیگری در یسار لشکر برقرار و اعتنائی به دشمن پراشوب نکرده فرمان حرکت داد. چند بار سوار دشمن تاختن آورده به ضرب گلوله سرباز دشمن انداز و اسب تازی سواران گردن افراز صرفه نبوده، تخمیناً به قدر پنجاه شصت نفر از آنها مقتول و برخی مجروح شدند. و از سوارهای جامی دو سه نفری بیشتر زخمی نشده؛ آنهم از بخت بلند شاهنشاه جهان پناه، آسیب جانی ندیده. دشمن به هر طرف که اظهار جلادت و

رشادت می نمود، روی سعادت نمی دید. اردو در نهایت آراستگی و پیراستگی، سرباز و سواره راه سپار و دشمن شکار بودند. تا آنکه قریب به غروب آفتاب، به داش رباط رسیدیم. دشمن پیش دستی و در گرفتن رباط چابکی و چستی نموده، خود را به رباط کشیده. ولكن، شیرشکاران سپاه، به اقبال شاهنشاه، بالاخره یورش آورده رباط را از آنها گرفته خروشان و جوشان خود را به داش رباط رسانیدند. و در کمال چستی و چالاکی، رباط را محل سنگرو سکنای خودشان قرار داده، بار و بنه و چادرها را فرود آورده. دورادور سنگر را قراول گذارده و چهار عراده توپ به چهار طرف اردو گذاشته. و هر کس جابه جا مشغول قراولی و نظم اردو گردیدند. و قلعه کوچکی که صد قدم تا رباط فاصله دارد و پنجاه شمخالچی و پنجاه نفر سرباز قراول گذارد، به قرار سابق مشغول کشیک و نظم اردو شدند. آبهایی که احتیاطاً از حوض خان برداشته بودند، دو روز و دو شب اکثفا نموده در آنجا استقامت آوردند. و سواره قریابی آن شب را در نیم فرسخی میان قم منزل نموده، گاه گاه هیاهویی می کردند و کسی به ایشان اعتنائی نداشت. اسرایی که از قریابی بدست آمده بودند می گفتند: ما آمده بودیم که در همین منزل شما را برهم زده کار را تمام کنیم. اگر پیش رفته بود، بعد از آن کاری از پیش شما نمی رفت. بخت شما یاری کرده خداوند ما را نخواست.

صورت داش رباط و قلعه و جنگ کردن در آنجا با ترکمان

فردای آن شب را در کمال جلالت از داش رباط کوچیده. طایفه ضاله ترکمانیه قریابی یورش آورده، همه جنگ کنان تا یک فرسخی مرو آمده؛ دیدند صرفه جز خذلان نبردند، ترکمانان قریاب و میراحمدخان مخدول و منکوب به قریاب رفته و اردو به سلامت می رفت تا نیم فرسخی مرو که قلعه مرو نمودار است. بهادرخان و پاره ای از کدخدایان سارق ساکنین آنجا با چند مشک آب به استقبال اردو آمده. تا دو هزار قدمی زمین مسطحی که سرکوب قلعه مرو و نزدیک آب بود، چادر اردو را زده و سنگر ساخته جابه جا قرار و استقرار یافتند. و چون اهالی مرو، اناثاً و ذکوراً، از اهل و سکنه بخارا و خیوق و هرات و اطراف دیگر که همیشه در آنجا سکنی دارند به تماشا بیرون آمده بودند، همه اهل نظام لباس نظامی خود را پوشیده با صاحب منصبان و توپخانه مبارکه مکمل و مجمل ایستاده. غازیان شیرشکار اسرا و سرهایی که از قریابی همراه داشتند جلوه گر نموده. بعد از شلیک نمودن هفده تیر توپ شادیانه، هریک به چادر و منزل خود رفتند. و اهل مرو با کریم و یردی ایشان و بهادرخان و کدخدایان سارق مروی در میان اردو به دیدن خانه زاد دولت ابد بنیاد آمده. شیرینی و شربت صرف شده، نهایت

احترام بالنسبه به هریک آنها به عمل آمده، از الطاف و اعطاف شاهنشاه جهان پناه همگی را امیدوار ساخته. بعد از شکرگزاری، قرار چنان شد که کاروان بخارا را با کاروان خودشان به بخارا روانه کنیم. و کاروان چهارجوب^{۷۵} و کاروان میمنه و هرات و همه جوانب روانه شوند که خبر امنیت به اطراف برسد و مطمئن باشند و آدم به اطراف روانه شود که اطلاع داده کاروانیان آسوده آمد و شد نمایند؛ و هر جایی که محل خوف باشد، به غلام اخبار دهند که سوار و پیاده همراه کرده از جاهای خطرناک بگذرانند که مرو آباد شود. بعد از آن، به کدخدایان سارق قدغن نموده که چنانچه سابق درب دروازه محل بازار بوده، حالا هم به طریق سابق بازار در همانجا بوده باشد. و تهیه و تدارک پانصد سوار و پیاده دیده باید بر سر قریایاب برویم. حضرات را مرخص کرده به منزل های خودشان بروند. بعد از آن، به همه اهل اردو، از وضع و شریف، قدغن نموده سپرد که با بزرگان دین اهل سنت و جماعت مباد خلاف حرمتی کرده به نوع محبت و ارادت احترام آنها را مرعی دارید. چنانچه لازمه رعیت داری و طریقه مردم نوازی بود، به جمیع سپاهیان تلقین نمود و سوار و پیاده معین داشت که کاروان بخارا به چهارجوب رسانیده زود مراجعت کنند.

باب نهم

در تسلیم یل اتان و اطاعت سالور ساکنین آنجا

پس از این قرار و مدارها، دو نفر از کدخدایان سارق را به طور ایلچی گری به یل اتان نزد کدخدایان سالور فرستاده، و اخبار داد که به تنبیه متمرّدین ترکمانیه مأمور می باشیم. هرگاه شما نیز رشته اطاعت و انقیاد شهریار جم اقتدار را در گردن دارید، الله قلی خان برادر میراحمدخان را که از جانب او بر شما حاکم است گرفته با دست بسته و کدخدایان سالور به مرو آمده، اطاعت و صداقت خودتان را ظاهر و آشکار سازید و در مهد امن و امان بیاسایید. والّا، اول بر سر شما آمده رفع شرارت شما را کرده، بعد به قرایاب خواهیم رفت. نشانه و اظهار صدق آثار این مطلب بلافاصله آن است که محض اطلاع سیصد نفر سوار و پیاده با آذوقه یک ماهه به مرو آمده به اردو ملحق و هم عنان گردیدند که بر سر قرایاب برویم. در این اثنای دو سه روزه که در مرو بوده، کریم و یردی ایشان و کدخدایان سارق مروی خواهشمند شدند که همیشه چهل نفر از طایفه سارق قراول می گرفتیم که مستحفظی مال و مواشی ما را کرده از دزد و دغل در رفاه بودیم. حالا قوه و قدرت نداریم. چاره این کار را از شما تمنا داریم. غلام مطلب آنها را پذیرفته، چهل نفر از سارق قراول گرفته. به هرنفیری روزی یک ریال کهنه پول قرارداد نمود و از خود به آنها کارسازی نموده. همان چهل نفر سوار همه روزه در امر مقرر برقرار بودند و قراولی می کردند. و بعد از دو سه روز رفتن ایلچی به یل اتان، کدخدایان سالور یل اتانی

خودشان به مرو پیش غلام آمده اظهار رعیتی و انقیاد دولت ابد بنیاد را نمودند. و مذکور داشتند که الله قلی خان حاکم ما بعد از اطلاع ورود اردو به مرو، فراراً به قریاب رفته است. به لازم الحركت كدخدایان سالور را خلعت داده و از جانب اولیای دولت امیدوارشان نموده. چند نفر از آنها را مرخص کرد که تهیه و تدارک سوار و پیاده خود را دیده، به زودی به اردو مراجعت نمایند که به قریاب رفته باشیم. و هفت روز پس از انتظام امورات خارجه و داخله مرو و رسیدن سوار و پیاده سالور و سوار و پیاده که با کاروان به چهارجوب رفته بودند، با ابواب جمعی بهادرخان تدارک کار را دیده از مرو حرکت و به قریاب روانه شدیم. در منزل سمندک، دوفرسخی مرو و در حقیقت وسط مرو و قریاب است، جمعیت قریابی رسیده بنای جنگ و جدال و حرب و قتال شده. چند نفر از سارق های مروی که به قریاب رفته بودند دستگیر و کشته شده، جنگ نمایانی روی داد. چهل پنجاه نفر کشته و جمعی اسیر و مابقی فرار نمودند. روز دیگر، اردو حرکت کرده بر سر قریاب رفته. در نیم فرسخی قریاب جای اردو را قرار داده. سالور و سارق را [۱] ابواب جمعی بهادرخان در پانصد قدمی اردو سنگر نموده، سنگر اردو را علی حده ترتیب داده. فردای آن روز را بر سر قریاب رفته، هنگامه جنگ به میان آمده، جدال و قتال نمایانی شده. مهدی قلی خان زخم گلوله برداشته و میراحمدخان اسبش گلوله خورده فراراً به قلعه رفته. و غازیان یک عراده جزایر از آنها با لجه به دست آورده. به قدر هفتاد هشتاد نفر از طرفین مقتول و زخمی شده. چنان جنگی در آن روز واقع شد که میراحمدخان و برادرش مشرف به دستگیر شدن بودند. اگر ملاحظه و کوتاهی سوار نبود، رفع غائله شده بود.

بهر صورت، هفده شبانه روز بدین منوال در سر قریاب جنگ و جدال بود. و تدارک و جمعیت قریابی تخمیناً بیست هزار خانوار از سارق و تکه سرخسی و تکه تجنی و شش هفت هزار سوار جمشیدی و یموت و کوکلان و ازبک و قراقلپاق که ساخلو در قریاب بودند. و ابواب جمع میراحمدخان با دو عراده توپ و چهار عراده جزایر، که هر عراده چهار لوله دارد، با این جمعیت و استعداد به طوری به تنگ آمده بودند که عاقبت محصورى قلعه شدند و به جهت آب و علف و هیمة از آن طرف آب دریای مرو بیرون می رفتند. و اطراف قلعه را آب دریای مرو انداخته بودند که به هیچ وجه حالت یورش از برای عساكر منصوره نبود؛ که در خلال این حال از جانب شاهزاده، تکه شاعر و جعفر بیگ تفنگدار آمده، احکام متعدد آورد که از قراری که كدخدایان تکه سرخسی نوشته و خواهش کرده اند اینست که یک ماه الی چهل روز اردویی که به قریاب رفته است به مرو مراجعت کند. تا ماها خودمان برویم رعایای سرخس را

بیاوریم و تکه تجنی و آخالی را از قریاب پراکنده نمائیم. بعد از آنکه این امر وقوع یافت، باقی می ماند ایلات سارق و سواره جمشیدی ویموت و کوکلان و ازبک. آن وقت دوسه فوج سرباز مأمور شده رفع غائله خواهد شد. بنابه خواهش کدخدایان سرخس، تو باید به مرو مراجعت کنی، در آنجا ساخلوباشی و در صدد امنیت مرو برآمده کاری بکنی که راه کاروان باز شده غله ارزان شود. ما هم تا [حلول] آفتاب به حوت و تهیه عید نوروز با جمعیت فیروز مستعد و آماده به مرو خواهیم آمد. خدمت توجلوه گرو نمایان گردید، حالا مأموریت تو همان نگاهداری مرو و درآمد و شدن کاروان است.

غلام نیز برحسب اشاره شاهزاده به مرو آمده. در این چند روزی که قریاب محاصره بود، سوار و پیاده سارق فراراً یا از گرسنگی و یا از استیصال، یا به تحریک مفسدین، به مرو رفته؛ اظهار می کرد که به غلام کردند این بود که مردم گرسنه هستند. غلام به قدر قوه سی چهل نفر کدخدایان باقیمانده آنها را مخارج می داد. و مدت این هشت ماه که غلام در مرو بود، ده نفر کدخدایان سرخسی و کدخدایان سالور و چهل و پنج نفر قراول سارق را گلاً به نمک با محک پادشاه عالم پناه از خود خرج و اخراجات می داد. و نواب شاهزاده خود رقمی به غلام صادر کرده بودند که یک صد خانوار از سالورها را در مرو گروی نگه دار که مثل سابق مرو را نتازند. غلام بعد از مراجعت احکام را به کدخدایان سالور نشان داده که حسب الامر باید گروی شما به مرو بیاید. کدخدایان نیز دو نفر را فرستاده که گرو بیاورند و مابقی سالور را به دست بهادرخان سپرده. کدخدایان از بهادرخان مهلت چهل روزه گرفته بودند که شترهای ما به هرات از عقب غله رفته است. بعد از مراجعت از هرات، زن و بچه خودمان را با یک صد خانوار خواهیم آورد. و در این مدت، امروز و فردا می کردند. کدخدایان سالور در دست بهادرخان مانده و از یل اتان خانواری سالور فرار کرده، به پنجه و بالامرغاب رفته قلعه یل اتان را خالی از سکنه گذاردند که حالا هم خالی است. بالآخره^{۶۶}، امر مرو تا دوسه ماه به جایی رسید که از طرف هرات و میمنه و اندخود و چهارجوب و بخارا راه کاروان به طوری باز بود که غله خرواری ده تومان، که نامی بی نشان بود، خرواری به چهار تومان رسید؛ و ایلچی حاکم چهارجوب، که از جانب امیر بخارا حاکم است، با بعضی تعارفات از قبیل چای و چند جعبه نبات سفید و حبه بنارس فرستاده. غلام نیز ایلچی آنها را نوازش و از جانب اولیای دولت قاهره اظهار مهربانی و نوازش نموده. چون بخارایی از قدیم مرو را جزو مضافات خود می دانست و حالا به دست خان خیوق افتاده بود، زیاده اظهار یگانگی و دوستی نموده. یک طاقه شال خوب نیز به او داده شد و قریب یک ماه مهمان داری و نوازش به جا آورده. یک ثوب جبه ترمه

و یک زوج طپانچه صندوقی اعلا به تعارف از برای حاکم چهارجوب فرستاده، و کاغذی دوستانه و محبت آمیز به او نوشته به چهارجوب روانه داشت. و یک نفر از کدخدایان سارق، که از قدیم قلعه بیگی مرو بود، مأمور کرده و نوشت که همیشه کاروان بخارا و چهارجوب روانه شود و در هر جا که محل خوف و خطر باشد، اعلام کنند که با قراول به سلامت بگذرانند. و از جانب غضنفر^{۷۷} خان حاکم اندخود^{۷۸} از جانب حاکم میمنه ایلچی وارد گردیده. تمامی آنها را به مراحم خدیوانه پادشاه اسلام پناه امیدوار، بعد از جواب و طی تعارفات مرخص نموده و به آنها نوید می داد که، ان شاء الله، بعد از این مرو آباد می شود؛ شماها نوکر خوب پادشاه عالمیان پناه خواهید بود. رعیتی و زیردستی حاکم هرات یا بخارا کردن یا جزو دیگران شدن شماها موقوف می شود. چون در این مدت حاکم میمنه و اندخود چند وقتی جزو هرات و گاهی تبعه بخارا و کابل و قندهار بودند، اظهار مهربانی به ایشان زیادتر نمود که دلگرمی آنها زیاد شود. و هم راه آمد و رفت کاروان به سهولت و آسانی مفتوح باشد تا سال نوبیاید، زراعت و کشت و کاری در مرو بنا شود. مدت پنج سال بود که سارق همان حوالی و حواشی مرو را زراعت می کردند، مابقی را خان خیوق هر ساله آمده می چرانید و خراب می کرد. و دو سال بود که همان تخم هم ممکنشان نمی شد که زراعت تیررس را هم بکنند. نواب والا وعده داده بود که تخم می فرستم که زراعت نمایید. گاهی می نوشت اگر موسم شتوی بگذرد، در بهار صیفی بکارید. و در مدت بودن مرو، یک عراده توپ هم از خان خیوق به دست سارق افتاده در مرو جزو توپخانه مبارکه گردید. و جزایری را هم که جان نثاران در جنگ قریاب گرفته، تسلیم توپچیان و توپخانه مبارکه شد. و تا مدت چهار ماه از برای رعیت سارق و اهل اردو، از بابت و فور غله و آمد و رفت کاروان به بخارا و چهارجوب و هرات و میمنه و اندخود، آسایشی بود. و در آن سال زمستان شدید و برف و سرمای بسیار سختی شده، راه کاروان بالمره بریده و مسدود شد. و بسیاری از مال، از قبیل اسب و شتر و قاطر، از اهل اردو تلف گردید. آثار قحط و غلا در میان اردو و سارق پدید آمده، به نوعی کار دشوار آمد که باز غله خرواری پانزده تومان رسید، آن هم نایاب. و در این مدت، هر چه به عریضه مبادرت جست که سارق گرسنه و بی آذوقه و اهل اردو با این قحطی با جیره سه ماهه چه کنند، با این که حالا شش ماه است به سرهم بندی و زجرت خودشان را نگاه داشته که شاید رویی سفید سازند، هیچ جواب نمی رسید؛ الا یک دفعه که با هزار سخت رویی غلام و اصرار، هزار و سیصد تومان به دست ده نفر غلام سواره داده فرستادند. هر وقت عرض کردم که تمام وعده های نواب والا خلاف شد، سهل است، مال و جان فدای راه دولت می توان نمود، نوکر و سارق هر دو گرسنه اند؛ جواب

می دادند: نوکر و هر کس دیگر باشد تفاوتی ندارد. علف بیابان و گوشت چهار پایان بخورند. در آخر کار، با کمال اصرار، جواب می نوشتند: کسی که طالب میر پنجه و سرتیپی است، چرا نتواند چهار پنج هزار تومان از خود قرض کرده مخارج بکند؟ از جدیدها قرض بکن و خود را نگه داری کن.

سابقاً معروض افتاد که غلام از خود دو هزار تومان نقد و پانصد تومان خلعت و نشان احتیاطاً، به امید این که نواب والا خواهند داد، قرض کرده با خود داشتم. در راه دین و دولت سهل است، عاقبت ضایع روزگار نخواهم بود. شاید اسم پدر و برادر از میانه کم نشود و منصب و احترام آنها را محض خدمت مستحق آیم به طوری با مردم سارق و اهل اردو با محبت و طرز ایلیت راه می رفت که مافوقش متصور نبود. کار کم کم به جایی سخت رسید که نوکر به دو علت: یکی تحریک معاندین و یکی گرسنگی، روزی نفر پنج نفر فرار می کردند. هر چه آنها را دلداری دادم و ضرب زدم، به جایی نرسید. مراتب را به نواب والا نگاشت. جواب دادند: اگر مردم نمانند، پسر ت که در پیش تو خواهد ماند کفایت می کند. مرخص نیستی حرکت بکنی. به نمک با محک پادشاه عالم پناه، که از اضطرار در این مدت، چهل و پنج نفر شرهای خود را به نوکر داده فروختند و خرج کردند. و هر چه از قاطر و اسب و یراق داشتم، از طلا و نقره، همه را فروخته مخارج مأمورین سفر نموده و آمد و رفت ایلچی و ده نفر کدخدایان تکه سرخسی و کدخدایان و سالور و چهل و پنج نفر قراول سارق و گرسنه و برهنه اهل اردو و توپخانه و قورخانه مبارکه و توپچی و قورخانه چی کلا را از خود مخارج می دادم. در این هشت ماهه، به جز جیره سه ماهه و علیق همه را از خود داده ام، از هفتاد و شش رأس و شتر و اسب چهارده اسب و شتر و قاطر برای غلام ماند. و روز حالت اهل اردو در ضعف و دشمن در قوت. با اینکه کار دشمن به جایی رسیده بود که همان اوقات محاصره قریاب، میراحمدخان به خان خیوق نوشته بود که اگر امداد نفرستی کار به حدی سخت است که خواهم قریاب را خالی گذاشت والا بنویس بیایم و یا کمک و استعداد بفرست که از عهده توانم برآیم؛ محض اطلاع خان مشارالیه جمعیت کلیه و به قدر چهار پنج هزار تومان تنخواه برای میراحمدخان فرستاده که خودداری کن. اگر مجدداً جمعیتی به کمک سارق آمد، بیا؛ والا، با این دوسه هزار نفر که در مرو هستند دعا کن و پروا نداشته باش. و در این بین همه روزه سوار قریابی در دور اردو تاخت و تاز و هرزگی می کرد. مردم بیرون رفته دعا می نمودند و رفع آنها را می کردند. تا مدت هشت ماه بدین منوال روزگار گذرانیده و متصل به نواب والا می نوشت که به هیچ وجه حالت توقف برای اهل اردو نمانده. به طوری کار سخت است که راه آوردن هیمه و علف مسدود

است و بعضی از اسب‌های خودم را به چار دادم که شاید زود رفت و آمد نماید چاره‌ای در کار بشود. آنها هم اسب‌ها را برده نه خودشان می‌آمدند و نه اسب غلام را پس می‌فرستادند که تا حال هم برده‌اند. تا اینکه نوشتند: بعد از چهل روز دیگر به شما خواهیم رسید و پیش از آمدن خود هزار بار آرد و آذوقه و ملبوس برای سرباز خواهیم فرستاد. و غلام قرار داده بود که هر روزی، به نوبت، یک سرهنگ با جمعیتی برای تحصیل آب و علف و همیشه بیرون بروند که از چشم زخم دشمن محفوظ باشند. اتفاقاً، روزی که نوبت بیرون رفتن غلام خانه زاد بود و با جمعیت به صحرا رفته بودیم، بدون قاعده و خارج از قانون، از طرف اردو صدای شلیک سه تیر توپ بلند شده و دو نفر سوار از قراولان راه را روانه کرده که خبر بیاورند. رفته و در مراجعت با پنج نفر از سوار اردو مذکور داشتند که از میان دریای مروازیل اتان، که پنج فرسخی مرواست، آدمی آمده که امیرحسین خان برادر سام خان ایلخانی از ارض اقدس آمده و تنخواه کلی به همراهی او می‌باشد. دو روز است که قریابی در عرض راه سر راه بر او گرفته او را محاصره کرده‌اند. غلام بلا تأمل به مجرد شنیدن این خبر، معجلاً به اردو معاودت نموده و ده رأس قاطر قورخانه از گلوله توپ و غیره بار کرده با یک عراده توپ و پانصد سوار و صد و پنجاه نفر شمشالچی و هزار نفر سرباز زبده جرّار با یک نفر سرهنگ با آذوقه احتیاط پنج روزه، به امداد او فرستاده. و دستور العمل به ایشان داد که از قلعه مرو لب دریای مرو را گرفته، از همان جا به زودی خودتان را به مشا‌ر‌الیه برسانید. به همان دستور العمل معمول داشته، سه ساعت از شب گذشته، به طوری به آنها رسیده که دشمن خبردار نشده. از پانصد قدمی، یک دفعه با جلادت تمام یورش بر سر آنها آورده و شلیک کردند. آن سه چهار هزار جمعیت سر و پای خود را گم کرده، بار و بنه و اسب و جُل و نمِد اسب و خورجین‌های خود را گذاشته فرار نمودند. و غازیان شیرشکار داخل قلعه، و به آسانی به ایمرحسین خان ملحق شده و اموال قریابی را تصاحب نمودند.

اما، این که قریابی از کجا آمدن امیرحسین خان را مطلع شده: غلام معروض داشت که بعد از مأموریت غلام، معاندین به هر طور پیشرفت داشتند در کارشکنی چاکر کوتاهی نمی‌کردند. از آن جمله این بود که هر خبر و چاپاری از مرو به خراسان یا از [ر]ض اقدس به مرو رفت و آمد می‌نمود، جعفر آقای کلاتی نمک به حرام که در کلات می‌بود به میراحمدخان اطلاع می‌داد. و آمدن امیرحسین خان را هم او به مشا‌ر‌الیه خبر داده بود که تنخواه جزوی از جهت مأمورین مرو می‌برد. او هم دویست نفر شمشالچی و سوار بر سر راه‌ها قراول گذاشته و منتظر بودند. وقتی قراولان مطلع می‌شوند که امیرحسین خان به یل اتان رسیده، از نیم فرسخی

یل اتان از طرف هرات می رفته، سوار قریایابی تاخت کنان خبر می رساند که اینک امیرحسین خان به یل اتان رسیده. به مجرد شنیدن، در یک روز دو سه هزار جمعیت دور او را گرفته او را محاصره می کنند. و امیرحسین خان دو دفعه سوار می فرستد که خبر به اردوی مرو برساند. سر همان سوار را بریده برای او می فرستند که آدمت را گرفتیم. در آخر، لابد مانده یک نفر آدم خود را کدو زیر بغلش بسته از دریای مرو می فرستد که: برو به فلانی زبانی بگو که من آمده و پول آورده ام.

دو روز بود که قراول های اردو خبر می آوردند پانصد یا هزار نفر سوار قریایابی از دامن قم رو به هرات می روند. و معلوم نبود به کجا می روند. بعد، معلوم شد که به سر راه امیرحسین خان می رفتند. فردای همان روز، پانصد نفر [تا] هزار نفر سوار قریایابی از هزار قدمی اردو عبور کرده. اول، همچو فهمیدیم خدانخواستہ امیرحسین خان دستگیر شده. قراول اردو بیرون آمده، معلوم شد که حضرات به سارق های مروی گفته بودند بخت شما بلند بود که امیرحسین خان را نتوانستیم بگیریم. خزانه و پول زیاد آورده، حالا مرو آباد می شود. وقتی که فهمیدیم، بحمدالله، امیرحسین خان به سلامت است، نهایت مسرور و خوشوقت شده. در این اثنا نیز صفرک نام، تکه سرخی که برادرزاده صوفی خرو و از همراهان اردو بود، از یک فرسخی مرواسب دوانیده مژده آورد که امیرحسین خان به سلامت رسید و از آسیب گذشت. مومی الیه را خلعت داده، سوار اردو را برداشته به استقبال او بیرون رفت. و در کمال عزت و احترام او را داخل اردو نموده، در میان قلعه مرو در پیش بهادرخان منزل نمود. تا دو ساعت با او با مهربانی و محبت صحبت داشته. غلام به اردو معاودت کرده. فردا، آدم مشارالیه پیغام آورد که مشرف های افواج را پیش من بفرستید. آنها را روانه نمودم. آمدند، مذکور داشتند: امیرحسین خان می گوید یک هزار و نهصد تومان تنخواه آورده ام برای فلانی که پانصد تومان بدهد به سواره بهادرخان و چهارصد تومان به سواره خودش بدهد و هزار تومان را به میان سه فوج قسمت نماید. بیاید تنخواه خود را بگیرد. غلام جواب داد: اظهار نمودن این که این تنخواه جزئی را آورده ام صلاح نیست. زیرا که مردم تا بشنوند وحشت و غوغا خواهند کرد. حالا همین قدر بگوئید افواج علی الحساب هزار تومان بگیرند و چهار تومان سواره. و چنانچه بلافاصله مرحله را که فهمیدند، اضطراب کلی کردند. بالاخره، هرطور بود، همان تنخواه را به اهل اردو قسمت کرده به آنها گفت: تنخواه کلی از دنبال می آورند و به شما داده می شود. حتی این که به صاحب منصبان و توپچی و مخارج توپخانه دیناری باقی نماند که داده شود، غلام از خود داد.

کم کم، جسته جسته، شهرت کرد که نواب والا به طهران می رود و علی الحساب تنخواهی درمیان نیست. معلوم است در آن وقت آن مردم چه حالتی دارند. روز به روز دشمن قوی شده، اخبار بسیار بد هم گاهی مشهور می شد. همین قدر شد که از آمدن امیرحسین خان، هرزگی و بی مزگی مردم بیشتر شد و طرز حرکت را به جایی رسانیدند که هر کسی می دانست آنها محرک دارند. گاهی هم برملا بهادرخان و امیرحسین خان به نوکر می گفتند: برای چه در این جا مانده اید؟ چرا نمی روید؟ در مرو خود سارق نمی تواند بایستد. مردم می گفتند: مال و بنه و اسب سواری به جهت ما نمانده. به اصرار می گفتند: پیاده بروید. یک دو دفعه دیگر هم اخلاص کرده بودند و سارق ها خبر آورده بودند که شبها ترشیزی و نیشابوری و سوار جمع شده بنای هرزگی دارند و سه صورت مشورت دیده اند که یکی از آنها را معمول دارند: اولاً آن که چادر بر سرت خراب کنند؛ و ثانیاً آن که تورا بکشند که مایه نگهداری مردم در مرو شده ای. مگر قرایی و توپچی که هم داستان نبودند، سرهنگ ها راضی شده. اگر چه سابق هم هرزگی می کردند، ولیکن حالا به طوری شد که آشکار شد. اگر غلام بخواهد معروض بدارد هرزگی مردم را، از بیان عاجز است که چهار پنج هزار تومان متضرر شده و آن زحمات را کشیده و راضی شده بودم که کاش امیرحسین خان نیامده بود. من که همه ضررها را متحمل شده، دو سه هزار تومان دیگر هم از یهودی مروی قرض کرده می دادم^۹ و نوکر را دو ماه دیگر نگهداری می کردم. تا یک روز، با هم سوار شده. در سرسواری، از مشارالیه گله می کردم که هشت ماه است نوکر زحماتی کشیده و خدمت ها کرده. این مضمون ها را به آنها گفتن، چه حسن دارد؟ جواب داد: ایلخانی به من گفته بود به تو بگویم نوکر را بردار بیا. حالت تو را طوری دیدم که اگر اظهار کنم، دشمن خواهی شد. غلام در جواب گفت: نخواهم رفت. اگر بروم، در جواب اولیای دولت چه بگویم؟ اصرار کرد: تو برو و جواب را به سرباز محول کرده به گردن آنها بیند. از هر دری با او به طور پختگی جواب دادم، دیدم کارها را قسم دیگر جلوه گرمی نماید که فلانی عجب آدم صادقی هستی! خدا می داند، به نمک با محک پادشاه عالم پناه قسم است، حالتی هم رسانیدم که به مرگ خود راضی شده. فهمیدم عاقبت دست نخواهید کشید و همین روزها است که کار را به طور بد پریشان خواهد کرد.

خیالی که به خاطر رسید این شد که به اردو آمده فوراً چهار [صد] پانصد تومان از جدیدهای او به ریال قرض کرده. با خود گفتم تدبیری باید کرد. فرستاده سرهنگ ها و یاور سه فوج و مشرف و سلطان افواج را خواسته^۸، گفتم: حضرات! این طور دست بر روی دست گذاشتن و نشستن، صورتی ندارد. باید فکری نمود. بیایید هر کدام از خود تنخواهی فراهم کرده

مال های خودمان را به چهارجوب برای آوردن بفرستیم. ده روزه برود و برگردد. و منظورم آن بود که مردم اقلأ یک ماهی آسوده شده شاید معالجه کاری بشود. و بعضی ها قبول به گردنشان گذاشته گفتم: چهارصد تومان من می دهم، شماها هم به قدر قوه هر کس پولی و مالی فراهم نموده عقب غله بفرستیم. اگر رفتنی هم باشیم، اقلأ تدارک راهی می شود، بد نیست. چهارصد تومان به مردم داده؛ به این معنی که هر سرهنگی سی تومان، یا ورده تومان، سلطان ها پنج تومان. بدون اطلاع حضرات معاندین، کدخدایان سارق را هم مستحضر نموده. کاروان بزرگی در همان شب با یک نفر سرهنگ و چهار نفر سرباز و صد نفر شمشال چی و دو یست نفر سواره معجلأ متعاقب غله آوردن روانه داشت که همراهان کاروان از سرباز و سوار و غیره تا مرو کهنه رفته کاروان را روانه چهارجوب نموده معاودت نمایند.

و مرو دو قلعه دارد: یکی در کنار دریا که از گل و خشت محمد نیازبای از بیک ساخته که حالا خرابه اش موجود و جان نثاران دیده اند. و قلعه دیگر چهارفرسخی آن طرف دریاست با آجر و گچ بیرام علی خان مروی که اجداد مرحوم حاجی محمد حسین خان مروی است ساخته است، که دخلی به ترکمان نشین ها ندارد. و مروی در مرو و بندی از کنار دریا بسته آب را به مرو برده زراعت می کرده. و محتوی است بر حمام و مدرسه و مسجد و بازار و دکانین متعدده و عمارت بسیار دارد، و لکن خرابست. و به دست اهل مروی بوده که حاکم بخارا در تصرف داشته است. ابوالفیض خان بخارایی آنجا را خراب کرده. همان وقتی است که مرحوم حاجی محمد حسین خان مروی فرارأ به دربار معدلت مدار و خدمت شاهنشاه میرو و خاقان مغفور فتحعلی شاه رضوان جایگاه به نوکری آمده. تا همان قلعه سرباز و سوار با کاروان رفته. بعد از سه روز مراجعت، و کاروان به طرف چهارجوب رفت. پس از وقوع این کار، چند نفر از ترکمان های سرخسی به سوداگری به مرو آمده، خبر آوردند نواب فرمانفرما به آق دربند آمده نهایت مسرت به هم رسانیده. قوشیدخان هم کاغذی به غلام نوشته به همان تکه ها که همراه کاروان بودند داده که برسانند. بعد از چندی کاروان تکه از سرخس آمده غله فی الجمله به هم رسید. و لکن، هرزگی حضرات معاندین از شنیدن آمدن مرحوم خلدآشیان فرمانفرما بیشتر شده، باز شب ها بنای اجلاس و مشورت بینی و در فکر خرابی کار جان نثار که فرمانفرما آمد و اسمعیل خان صاحب آبرو شد و فساد و هرزگی ها را به امنای دولت روزافزون حالی می نماید و تا قیامت این مردم در مرو ماندنی شدند. خیالی باید کرد که تیرا و به سنگ آمده خدماتش پامال شود. بعضی در جواب گفتند: مال و پول مردم به چهارجوب برای غله رفته است. صبر باید کرد تا آنها بیایند. به حضرات نوکر می گرفتند: یک نفر شتر ده تومان با پنج تومان هم نقد

پانزده تومان است. البته خلاصی جان از مرو از پانزده تومان بهتر است. باز جواب گفته بودند: قرایی با ما یکی نخواهد بود. بالاخره قرایی را هم با خودشان هم قسم نموده. روز چهارشنبه، کلا سرباز و غیره دور تا دور چادر غلام فریاد بلند کردند که یا بیا برویم و یا به ماها نان بده. جواب دادم: تأمل کنید کاروان شما بیاید. بعد از آن هر چه بگویید، بندگی کنم. علی العجالة، کاروان تکه آمده است. غله می گیرم به شما می دهم، آسوده باشید. عاقبت، با تحاشی گفتند: یک روز هم نمی مانیم. از کاروان خودمان هم گذشتیم. غلام به آنها گفت: حیف است که در این مدت در خدمت پادشاه اسلام به جان کوشیده اید، و حال از حق نعمت و پاس دولت چشم بپوشید. آن همه خدمات در سرخس و قهستان هرات و جانبازی در صفحات خراسان، یک باره دریغ است هبا و هدر شود. و رنج ها در قریاب کشیدید و محنت ها در مرو دیدید. با اشرار سالور و سارق کوشش های مردانه و جنگ های دلیرانه نمودید. نگذارید خدمت، خیانت و زحمت، جنایت گردد. این چاکر هفت پشت است در این دولت خدمتگزاری و جان نثاری پدر بر پدر نموده. اگر شما کفران کنید، من کی توانم کرد؟ حال اگر شماها کفران نعمت و عصیان خدمت کنید، در پیش خدا شرمسار و در شهریار زمین و زمان مقصر و گناهکار خواهید بود. باید قدری خودداری نموده، عن قریب دوروز دیگر با اقبال و ظفر امداد دولتی و استعداد مملکتی فرمانفرما خواهد رسید. خدمات شما موقع استحسان و مشمول مراحم بیکران خواهد شد. همگی صاحب منصب و شماها صاحب خلعت و نشان و دارای مرتبه و شأن خواهید گردید. همه به کنار، هیچ از شما برنایید، محافظت و نگاهداری مرو خدمت بسیار بزرگی است که متحمل شده اید. با سرهنگ و سرباز و صاحب منصبان هر یک جداگانه مواعظ و نصیحت و بعضی را بیم و امیدوار نموده، گفتم: اینک نواب شاهزاده فرمانفرما از دربار خلافت کبری و سلطنت عظمی والی خراسان و مأمور به تأدیب متمردان این سامان و در آق دریند منزل گزین است. و شاهزاده محمدیوسف را نیز با تهیه و تدارک از پیش فرستاده در پل خاتون^{۸۱} است. و باز از ارض اقدس بعضی از معاندین این خبرها را به جعفر آقای کلاتی داده که نواب فرمانفرما والی خراسان شده با تدارک شایسته عازم آن صوب است و اگر او بیاید، دیگر کسی نمی تواند اخلال بکند و خدمت اسمعیل خان ثابت شد. میراحمدخان هم دویست سیصد نفر سوار فرستاده با بیست من باروت^{۸۲} پل را خراب کرده آتش زدند، چنانچه ده پانزده نفر آدمش سوخته و در آب افتاده غرق و هلاک شدند. خبر به مرحوم فرمانفرما رسیده، فوراً مهندس و بنا فرستاده بود دوروزه پل را به اتمام رسانیده بودند. و شاهزاده محمدیوسف با هزار بار شتر آذوقه و ملبوس نظام و تنخواه نقد جهت حیره و موجب عساکر منصوره می رسد. در

جواب غلام، مذکور داشتند: آنچه می‌گویی صدق و درست است. ولیکن، تا امداد بیاید کار ما از دست رفته از لب نانی چاره نداریم. سرباز از کجا می‌تواند از عهده برآید؟ مجدداً غلام آنها را مستمال^{۸۳} نموده به آنها گفت: از این خیال بگذرید. چنانچه بارها از خود آنچه لازمه مردم‌داری و نگه‌داری شماها بود کرده‌ام، اسب و شتر و قاطر فروخته هیچ مضایقه ننموده و تا به حال به قدرش هفت هزار تومان در راه شما و پاس دین و دولت داده و خرج کرده‌ام، باز هم هر طور بتوانم در نگه‌داری شما خودداری نخواهم نمود. بعد، بزرگان اهل اردو از امیر حسین خان و بهادر خان و سرهنگان جمع نموده که جواب حضرات چیست؟ در جواب گفتند: نان علاج این عمل را می‌کند. غلام گفت: هرگاه سیورسات یک ماهه را بدهم چه می‌گوئید؟ کلاً در جواب غلام گفتند: در صورتی که توبه ما چیزی بدهی، ما چه حرفی داریم. قدری ملایم شده، جمیعاً به نمک پادشاهی قسم یاد کرده که اگر توبه ما آذوقه بدهی توقف می‌نماییم؛ والا، فلا. به قول آنها مطمئن شده، دیگر استحضار تام نداشت که محرک ساعتی آنها را آرام نمی‌گذارد و این که قسم خوردند هم دروغ و محض کذبست.

بهر حال، پس از قسم خوردن حضرات و سوگند صاحب منصبان، کاروان ایرانی که معامله بخارا داشت من باب امنیت طرق و شوارع به مرو آمده بودند. یک بقچه به امانت گرفته نوشته و ضامن سپرد. و همان بقچه شال را در پیش شلیخه ترکمان که از خویشان صوفی خربود به ضمانت صوفی و صفرب که سه هزار تومان به گرو گذاشت. هزار من آرد به وزن مرو، که هر یک منی پنج من تبریز است، با پانصد رأس گوسفند گرفته. مروی‌ها هم که دیدند غلام محض حفظ مرو و پاس دولت این کار را کرد، آنها نیز بر سر غیرت آمده و به واهمه این که مبدا باز سرباز به عذری متعذر شوند و توقف نکنند زن و بچه ایشان اسیر قرایابی گردد. آنها نیز تعهد نمودند که آنها هم سه هزار من آرد به سرشمار از آن خانواری که در مرو باقی مانده بود کارسازی دارند که به کلی سد بهانه سرباز و نوکر شده باشد. و در حقیقت این آرد و گوسفندی که موجود شده بود، آذوقه پنجاه شصت نوکر بود. به علت این که گوسفندها را یکی بیست و دو هزار خریداری کرده بودم، سارق یکی بیست [و] پنج هزار خریدار بود و در عوض گندم و جو می‌داد. مشرف‌های فوج و آجودان‌های آنها را خواسته گفتم: این هزار من آرد و پانصد رأس گوسفند را که من مهیا کرده‌ام، ببرید و در میان افواج قسمت کنید. تا سه چهار روز دیگر هم مروی‌ها آرد می‌دهند گرفته صرف نمایید. مشرف و آجودان‌ها روز پنج‌شنبه آرد و گوسفندی که از شلیخه گرفته شده بود بردند که تقسیم کنند. اشخاص محرکین دستشان بسته و تیرشان به سنگ آمده.

در آن بین، مجدداً کاغذی از ایلخانی رسید به برادرش که چرا تابه حال نوکر را برهم نزده ای؟ البته اردو را متفرق کن که چند روز دیگر امداد و استعداد شاهزاده خواهد رسید. او نیز از عقب می رسد. همه خدمات اسمعیل خان ثابت و نوکر تا زنده اند در مرو باید ساخلو باشند. جز نوکر خراسانی دیگر کسی را در مرو قرار نیست ساخلو بگذارند. و اهل خراسان گرفتار آفت و زحمت بوده هر کس هر چه دارد باید فروخته خرج کند. و غلام خانه زاد باز ازین مقدمه بی خبر است. امیرحسین خان صاحب منصبان نظام و سایر نوکر خراسانی را خبر نموده، بنای اجلاس کردند. کاغذ ایلخانی را نشان داده مطالب را حالی و ذهنی حضرات نموده. باز همان شب هم قسم شده که به هر قسم باشد توقف نکنند و اردو را بشکنند، جز فوج قرایی که تا آن شب در کار ایشان صحت نگذاشته بود. آنها را نیز همان شب هم عهد نموده، قسم خوردند از آن نمک به حرام ها حال در میان قرایی سه نفر و در میان فوج ترشیزی دو نفر باقی مانده، ولی از فوج نیشابوری اطلاع ندارم. از این دو فوج پنج نفر نمک به حرام باقی مانده مابقی را نمک بامحک پادشاه عالم پناه از روی زمین برداشت.

فردای آن روز دوشنبه بود. صاحب منصبان رفته بودند آرد و گوسفند قسمت کنند و غلام از جایی خبر نداشت، که ناگاه صدای فریاد و هرزگی افواج و سایر مرو بلند شده. آدم فرستاده صاحب منصبان را آورده مستفسر گردید. گفتند: سرباز است. همیشه از این هرزگی ها داشته اند. نقلی نیست. می رویم ایشان را ساکت می نماییم. صاحب منصب ها که به میان افواج رفتند، آشوب و خروش و هنگامه آنها بیشتر شد. ساعتی نگذاشته، سربازها به چادر غلام ریخته و اسب و شترهایی که برای جان نثار باقی مانده بود، با بعضی از مال های دیگران را، زیر بار کشیده چند بار قورخانه و توپ ها را به مال ها بسته، توپچی ها را زدند که بیایید توپخانه راه بیندازید. صاحب منصبهای توپخانه پیش چاکر خانه زاد آمده گفتند: تکلیف ما چه چیز است؟ غلام فرستاد امیرحسین خان و بهادرخان و سرهنگ ها و صاحب منصبان سواره نظام و غیره را یک جا جمع نموده به آنها گفتم: حضرات شما را چه می شود؟ تابه حال حرف شما این بود که گرسنه ایم، نان می خواهیم. من هم آرد و گوسفند شال گرو گذاشته برای آذوقه شماها مهیا نمودم. صاحب منصب ها گفتند: حالا که آذوقه به آنها داده اید، دیگر حرفشان بی معنی است. می رویم آنها را ساکت کرده. مادامی که ما صاحب منصب های ایشان هستیم در پیش شما بمانیم، آنها چگونه می توانند بروند؟ و همه تعهد نمودند که تو صاحب منصب های توپخانه را در پیش خودت نگاهدار. ما می رویم آنها را برمی گردانیم. هرگز بی توپ جرأت حرکت ندارند و توپ را هم بی توپچی چگونه می برند؟ تو آسوده باش.

هر قسم است، امروز و فردا آنها را برمی گردانیم. چون که صاحب منصبهای توپخانه با حضرات هم قسم نبودند، در پیش غلام مانده. توپچی ها به علت هم قسمی با آنها رفتند. شب شده، صاحب منصب ها قرار دارند رفته جمیع نوکر را برگردانند. وقت صبح، این غلام جان نثار ملاحظه نمود دید همه رفته اند. کسی که باقی است، همان چند نفر صاحب منصب های توپخانه است که نزد غلام هستند.

چاکر خانه زاد معروض می دارد که عذر این نوکر ناسپاس نمک نشناس این بود که از گرسنگی قدرت توقف نداریم. غلام به قدر پنجاه شصت روز آذوقه برای آنها آماده و حاضر نموده و خودشان به جیره یک ماهه اولاً راضی بودند، و نیز سارق از ترس خودش آذوقه کلیه به جهت آنها تدارک دیده بود که مبادا این نوکر بیرون رفته دوباره زن و بچه اش اسیر قریابی و خیوقی شود دو سه هزار من آرد مهیا نموده بودند. و این حضرات تا هرات رفته چه کردند که نمی توانستند پنج روز دیگر خودشان را نگهداری نموده تا مرحوم فرمانفرما از آق در بند به مرو بیاید؟ اگر همگی هم قسم نبودند که غلام را در مهلکه گذاشته بروند، چگونه می شد که در میان هزار و پانصد نفر سوار که هفتصد نفر قوچانی ابواب جمع امیر حسین خان و پانصد نفر ابواب جمعی بهادر خان و سیصد نفر ابواب جمعی خانه زاد، یک نفر غلام را استحضار ندهند؟ و اگر بگویند حسین کندی نایب این کار را کرد دیگران تقصیر ندارند، ملاحظه فرمایید یک نفر نایب که در میان یک فوج راه دارد سه هزار نفر سرباز و هزار و هفتصد نفر سوار قوچانی و غیره با دویست نفر شمشال چی قوچانی را به چه تدبیر از راه می برد. معلوم است از ناسپاسی به دولت و عداوت با غلام بود. والا، می بایست غلام را هم با خودشان ببرند. وانگهی، کسی که از دولت مأذون در حرکت نیست، چرا این خلاف بزرگ از [۱] و ناشی بشود؟ بالأخره، با این که این حرکت از آنها مشاهده شده، کاغذی به حضرات نوشته جعفر بیگ سرجوقه توپخانه را با پانزده نفر از کدخدایان سارق و کریم ویردی ایشان نزد ایشان فرستاد که اقلأً یک شب تأمل نمایند تا سارق نیز عیال و اطفال خود را برداشته به شما ملحق خواهند شد. و در کاغذ تصریح کرده نوشتم که اگر لابد در رفتن هستید، همین کدخداهای سارق را گرو نگه دارید. و به جعفر بیگ سرجوقه هم زبانی سفارش نمودم که اینها را نگه داشته دویست نفر سرباز و سوار بفرستید، من هم به شما ملحق شوم. وقتی که حضرات کدخدایان سارق و کریم ویردی ایشان و جعفر بیگ سرجوقه در سه فرسخی یل اتان به آنها می رسند، از دور بنای چوب کشی و سنگ اندازی کرده دست به تفنگ نموده می گویند: هر کس پیش بیاید او را خواهیم کشت. سارق به اسمعیل خان ارزانی و اسمعیل خان به سارق، نه کاغذ را خوانده و نه گوش به سخن کسی داده، توپ مروی و جزایر قریابی را که به دست عسا کر منصور افتاده بود

به جا گذاشته، چیزی که همراه بردند همان آذوقه بود. از کنار دریای مرو هفده روزه به هرات رفته، کدخدایان سارق و جعفر بیگ نامید و مایوس مراجعت کرده به غلام اعلام دادند که سرباز به ما راه نداد که ما اظهار مطلب کنیم، تا چه رسد به خواندن کاغذ. از قراری که صفرک و صوفی خرمذ کور بداشتند: سه روز قبل از آن مقدمه، پاره ای از کدخدایان سارق از پیش سامخان ایلخانی کاغذی به جهت امیر حسین خان برادرش نوشته بود. و مایه این اغتشاش و آشوب و رفتن حضرات، همان کاغذ سامخان شده است. آن روز را کسی متعرض غلام نشده، در خفیه مروی ها آدم به قریاب فرستاده به میراحمدخان کاغذ نوشتند که نوکر فرار کرده رفت. اسمعیل خان را با چند نفر نگاهداشته ایم. ما جرعیستی و فرمانبرداری شما خیالی نداریم. میراحمدخان نیز محمدشیر را با دو هزار سوار سارق مروی ساکن قریاب روانه نموده. با این حالت، باز جرأت این که غیر از سارق کسی را فرستد نکرد که مبادا تمهید و تدبیری در کار باشد. و به محمدشیر گفته بود: پس از تحقیق این که این حکایت راست است، به کدخدایان سارق بگو شما با ازبک خونی و یاغی خان خیوک هستید. اگر سراسی دارید و می خواهید اطاعت و نوکری خان خیوک را بکنید و به گردن بگیرید، اسمعیل خان و پسرش و سایر همراهان او را سربریده در عوض خون محمدنیازبای به شما داده بیاورید. محمدشیر نیز با همان دو هزار سواره به مرو آمده صداقت مروی را معلوم داشته، پیغام میراحمدخان را به مروی ها رسانیده. یک شبانه روز مشارالیه را به احترام در مرو نگاهداشته، اجلاس نموده. آخر الامر، در کشتن جان نثاران صلاح ندانسته، به محمدشیر گفته بودند: ما مرتکب این معنی نمی توانیم شد. زیرا که پنجاه شصت خانوار ما در مشهد مقدس در گرو است. اگر این کار را بکنیم، گروی های ما را البته خواهند کشت و امر از برای ما مصلحت نیست. بهتر آن است که ما آنها را زنده به دست محمدشیر داده، آنچه می کنند خود دانند.

پس از مشورت، غلام را با سایر اسرا به قریاب، و از قریاب فراراً از بیراهه پانزده روزه به خیوک برده. روز ورود غلام با اسرا، اهل خیوک آغاز شادمانی و اظهار مسرت و کامرانی نموده. اشخاصی که در اسیری با غلام همراه بودند ازین قرار است: غلام و غلام زاده؛ و از توپچیان توپخانه مبارکه که با غلام مأمور به مرو بودند: حسین سلطان و غفار سلطان قورخانه، محمدیار بیگ نایب، علی عباس بیگ وکیل، جعفر بیگ سرخوچه و پنج نفر تأمین^{۸۴} توپچی و نه نفر از نوکرهای غلام که مجموع اسرا با غلام بیست و یک نفر بودند. پس از ورود به خیوک، غلام و سایر اسرا را به خانه یعقوب مهتر برده و عصر همان روز غلام را به حضور خان برده صورت مجلس خان و آنچه از گفت در میان آمده معروض می دارد.

باب دهم

در شرح اسیری غلام و مدت توقف ده ساله و سایر حالات اتفاقیه

در ده سال که در خیوق بود، چند بار امر خیوق از انتظام افتاده و آشوب بزرگ روی داد و چهار تن به نوبت رتبت حکمرانی و منصب خانی یافتند: اول محمد امین خان پسر الله قلی خان دو سال و نیم خان بود که سرش به آستان بوسی شهریار ملک ستان رسید. پس از او عبدالله خان پسر ساری ایناق یک سال خانی نموده، در جنگ یمرایلی کشته گشته. به جای او قوتلی مرادخان پسر محمد نظر ایناق به منصب خانی سرافراز و پس از شش ماه به تیغ اشرار یموت در خیوق سرانداز شد. و پس از او صید محمدخان پسر محمد رحیم خان حکمران و خان آن سامان شد. شش سال در خیوق روز خانی او امتداد یافت که بخت غنوده غلام بیدار و از خیوق فرار نموده. و خان مشارالیه حال نیز در خیوق خان و حکمران مطلق است.

و از رسوم خوانین خیوق آن است که در نظم مملکت و حفظ ولایت سه وزیر دارند: یکی را مهتر لقب دهند، و دیگری را قوش بیگی، و آن دیگری را دیوان بیگی. مهتر نیمه مالیات ولایات را، که به اصطلاح سالقوت گویند، اخذ و تصرف نموده خرج نوکران و مواجب و مرسوم و تهیه فرستادن ایلچی به دولت خارج و مهمان داری ایلچی معتبر و سایر مخارج خان با اوست. و در حقیقت نیمه مالیات و این اخراجات به مقاطعة اوست. اگر کسر در خرج بیاورد، باید خود از عهده برآید. و روزی یک بار به سلام خان آمده، فاتحه داده مراجعت می نماید مشغول خدمات مرجوعه و امور محوله به خود است. دیگر پیش خان نمی رود، مگر خان او را بخواهد یا خود امر بزرگی داشته باشد. و در حقیقت، وزیر اول اوست.

قوش بیگی نیمه دیگر مالیات را تصرف نموده، انعامات و خلعت و مخارج اتفاقیه و تعارفات و تکلفات داخله و خارجه در عهده کفایت اوست. به اقتضای کار، هروقت بخواهد خان را می تواند ملاقات نمود.

دیوان بیگی کارش اخذ وجوه زکوة و گمرک و باج است از تجار و ایلات اطراف دیار. و این دیوان بیگی رتبه سلام و رفتن بی هنگام نزد خان را ندارد؛ مگر آن که خان او را بخواهد. و اگر او به خان عرضی دارد، به توسط مهتر و دیوان بیگی به خان می رساند. و در زمان اسیری غلام، وزرای ثلاثه محمد امین خان؛ وزیر مهتر یعقوب نام داشت و قوش بیگی محمد کریم نام داشت و دیوان بیگی حسن بای نام داشت.

صبح ششم رمضان المبارک، غلام را با اسرا داخل خیوق نموده. نخست، به خانه مهتر برده با اسرا آغاز تلطف نموده. گفت، در سابق ما با دولت متحد و موافق بودیم. ترکمانان و آشوب طلبان خراسان ما را از آن دولت هراسان و ترسان نمودند، یگانگی به بیگانگی کشید و وفاق به نفاق انجامید. پس از صحبت ها، سفره طلبید طعام آورده تکلیف غذا خوردن نمود. پس از صرف طعام نیز بعضی سؤال و جواب نموده، پاسخ به صواب شنیده. در آن جا ماندیم تا نزدیک عصر که خبر آوردند خان از سرای به دیوان خان نشسته و غلام را احضار نموده. مهتر غلام را برداشته به حضور خان برد. و در راه تعلیم می نمود که باید به رسم و قانون ازبک در حضور خان سلام نمایی و فاتحه خوانی و دعای تندرستی کنی. آنچه از آداب و رسوم آن مرزوبوم لازم بود، به غلام خاطر نشان نمود. پس از ورود به حضور خان، با آن که ماه رمضان بود، چون غلام را دید غلیان طلبید و مشغول به کشیدن غلیان گشت. چون صورت مجلس و وضع غلیان کشیدن خان بسیار غریب و مضحک و عجیب بود، مصور نمود. غلام در اثنای غلیان کشیدن، سلام بر زبان رانده فاتحه خوانده و دعایی نموده که معجلاً آن دعا به هدف مدعا رسید. پس از تقدیم سلام و دعای غلام، خان گفت: خوش آمدی؛ مهتر آهسته تعلیم نمود بگو: «قلق تقصیر»! و این لفظ را وقتی گویند که امیری را فقیری یا بزرگی به کوچکی مکالمه و مخاطبه نماید. و این به جای تملق و ادب اهل اسلامبول است که در این هنگام «افندی مز» می گویند. پس از آن، به ترکی به مهتر گفت: به فلانی بگو به چه زبان با تو تکلم نمایم؟ غلام گفت: به زبان ترکی و فارسی آنچه باز پرسی! اول سؤالی که نمود این بود که سپاه ایران چه مقدار است؟ غلام گفت: لشکر نظامی از سرباز و توپچی و قورخانه چی سیصد هزار و سایر لشکر و سوار و سرحداران دولت نصرت آثار دویست هزار. از عدد توپ صاعقه آشوب جو یا گشت. غلام گفت: دوازده هزار توپ شربار عراده سوار است و شمار توپ های

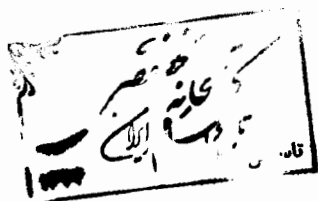
انباء قورخانه از حیطه شمار بیرون و از عدد امطار افزون است. از مالیات ولایات محرومه پرسید. گفتم: سی کرور. گفت: کرور چه مقدار است؟ گفتم: پانصد هزار است. از حدود ولایات و ثغور سرحدات مستبصر گشت. گفتم: شش ماه راه طول ولایات مصون از آفات است و همین مسافت و مساحت عرض مملکت قوی شوکت است. پس ازین سؤال و جواب، به مهتر گفت: به فلانی بگو تو مانند محمد ولی خان نایب فرار نمایی که هرگاه پس از فرار به چنگ آیی، در معرض عتابی و مستحق عذاب و عقاب. غلام گفت: کس مرا به قهر و غلبه دستگیر و اسیر ننموده، بختم سستی و اقبال پستی نمود. بلی، خان درست می‌گوید: مرد باید فرار ننماید و چون فرار نماید به دست نیاید.

پس از آن، سفارش حفظ و حراست غلام را به مهتر ننموده، مرخص ساخت. در عرض راه، مهتر به غلام تهدید و تخویف می‌نمود که مگر از جان سیری که در سؤال و جواب چنین دلیری؟ بسیار با خان امروز درشت و سخت سخنان به میان آوردی. اگر مثل محمد ولی خان بگریزی، چون دوباره به دست بیایی روی رهایی و امید نجات از برای تو نخواهد بود. محمد ولی خان را در حکومت آصف الدوله ^{۸۱} ترکمان از عنایت آباد مشهد اسیر نموده به خیوق آورد. آن هنگام، خان خیوق رحیم قلی خان برادر محمد رحیم خان بود و محمد امین خان «ایناق»، یعنی ولیعهد، او بود. ترکمانان محمد ولی خان را پیشکش خان نموده، سیصد تومان انعام گرفتند. مدتی در خیوق ماند. از دولت ایران نه به خریداری و نه به خواهش دوستانه، هیچ کس مطالبه او را ننمود. یک دوبار سفرای دولت روس و انگلیس به تحریک امنای دولت ایران او را خواهش نمودند. خان مضایقه نمود، به این خیال که دولت ایران خود ایلچی فرستاده او را خواهش نمایند تا مزید اختصاص از یک و دولت ایران شود. مدت اسیری او چون به طول انجامید و از جایی روی خلاصی ندید، خود جمعی از اسرا را فریب داده که اگر شما مرا فرار دهید و با من روی به ایران نهید، هریک از شما صاحب مواجب و انعام خواهید شد. ده پانزده را با خود متفق نموده فرار کرد. پانزده فرسخ بیش نرفته بود که خان مستحضر شده، سوار به ایلغار فرستاده او را دوباره اسیر و دستگیر نمودند. خان جمیع همراهان او را سیاست نموده کشت. او را نیز خواست به قتل برساند، محمد امین خان که ایناق بود شفاعت نموده، خان از قتل او درگذشت. پس از چندی، خان بش خلیفه را به سفارت ایران مأمور نمود و او را نیز محض اظهار اطاعت و انقیاد و نیک خواهی و اتحاد، به دربار شهریار ایران روانه نمود. غلام دانست که مهتر این سخنان را به دو جهت می‌گوید: یکی آن که غلام ترسان و هراسان شود خیال فرار ننماید، و دیگر آن که جهت استخلاص خود عریضه نگاشته استدعای ایلچی از

نموده که غلام را به خواهش دولتی بخواهند. بعد از طی این گفتگوها، غلام را با غلام زاده و یک نوکر غلام، مهتر در خانه خود محبوس داشت و پنج پاسبان از نوکرهای امین خود گماشت و آب و نان به اندازه حفظ جان معین نمود و سایر اسرا را به علی سلطان توپچی سپرده که محافظت نماید و خرج یومیه مختصر دهد. چندان به سایرین سخت نگرفتند. چون اعتقاد خیوقی این است که همه کس از خیوق نمی تواند فرار نماید. همان به محافظت علی سلطان تنها درباره سایر اسرا اکتفا نمودند.

اما، این علی سلطان که مستحفظ اسرای همراهی غلام و مهماندار آنها شد که بود و کیست و علت ماندن او در خیوق چیست؟ معروض می دارد که در حکومت مرحوم آصف الدوله، عظیم بیگ نامی سلطان توپخانه مأمور خراسان بوده. هنگامی که آصف الدوله بر سر قاین می رفت، عظیم بیگ سلطان در یورش قاین کشته گشته. علی بیگ برادر او را سالار به جای او سلطان نموده، تا زمان طغیان و عصیان سالار مأمور خدمت توپخانه و خدمتگزار او بوده. وقتی که سالار از سطوت غازیان شیرشکار و عساکر منصوره شهریار گردون وقار فرار کرده به میان تکه رفت، علی سلطان نیز همه جا و همه وقت با او بود. تا آن که از سوءمآلی سالار و زشتی اعمال آن خیانت شعار، از استقلال او مأیوس شده با قراوغلان تکه به خیوق آمده به میل خود در سر توپخانه محمد امین خان توپچی گشت. پس از چندی، خواست فرار نماید. خبر شده، او را به قراول سپردند. پس از قتل محمد امین خان، چندی هم با عبدالله خان راهی رفته. در آن آشوب و انقلاب خیوق فرار نموده به بخارا رفت. دیگر از وی خبری نشد. پس از همان ماه رمضان اول که غلام و غلام زاده با سایر توپچیان اسیر وارد خیوق شدیم، محمد امین خان میل نمود تیراندازی توپچیان را تماشا کند. توپ چهارده پوندی آورده، حکم داد علی سلطان توپچیان اسیر را آورده تیراندازی نمایند. غلام به علی سلطان و سایر توپچیان پیغام داد که خوب تیر میندازید. مبادا خوششان بیاید و در نگاه داشت شما بیشتر سعی کنند. هر وقت باشد، لامحاله یا امنای دولت علیه ایران مطالبه غلام و شماها را نموده، یا خود خیوقی محض تملق و توسل، به آن دولت سفیری مخصوص فرستاده غلام و شما را روانه می نمایند. آنها نیز سخن غلام را شنیده، هر چند تیرانداختند مطابق با نشان نساختند. خان خیوق غضب نموده، آنها را نیز به دست مهتر سپرده که نانی داده درست نگهداری نماید.

غلام و سایرین به همین نوع مقید و محبوس و از راحت مأیوس بوده. تا پس از دو سال و نیم، تیر دعای این بیچارگان بر هدف اجابت کارگر گشته در یورش سرخس سربه باد داده، با سر روی به این آستان نهاده.



باب یازدهم

در بیان آمدن محمد امین خان به سرخس و کشته شدن او

محمد امین خان چون از تنبیه و تأدیب سارق و سالور نزدیک و دور در مرو و نواح آن فراغت حاصل نمود، به خیال غلبه و تأدیب تکه سرخس افتاده. اخذ زکوة و نظم آن جهات را بهانه نموده، با دوازده هزار سوار بر سر سرخسی آمده، سرخسی نیز متوسل به حمایت و عنایت نواب فرمانفرما شده و مرحوم فرمانفرما نیز با اعداد و استعداد کامل و اجلال شامل به عزم حمایت سرخسی در آق در بند نزول موکب فیروزی کوکب نموده، خواست خود به سرا و اسب جلادت تازد و کار او سازد. و اگر آشوب طلبان خراسان مانع نمی گشتند و خود نهضت می فرمود، جمیع ترکستان مفتوح بود. چنان به او باز نمودند مبدا رُسل و رسیله سرخسی خدعه و حيله باشد، شما را در یورت خود برند و به دشمن سپرند و با محمد امین خان یکی شوند. اگر چشم زخمی وارد شود، تدارک آن مشکل است.

نواب فرمانفرمای مرحوم، به این تخیل موهوم، اندک مسامحه نموده اتمام تدارک و تهیه بهانه ساخت و کار امروز به فردا انداخت. تا آن که همان تکه های سرخسی او را با اتباعش مقتول و لشکر را مغلوب و منکوب کرده، سرش را آوردند. به خداوند بی مانند و به تاجت و تخت شهریاری سوگند که هر کس خان خیوق باشد، در حالت تسلط و اقتدار بیش از ده دوازده هزار سوار و چهار پنج عراده توپ نمی تواند در لشکرکشی حرکت دهد. و این قلیل لشکر را نیز اگر بیش از چهار ماه در سفر نگاه دارد، شکست یا فتح روی ندهد، متفرق خواهند شد. تاب بیش از سه چهار ماه لشکرکشی ندارد. و اگر در آن سفر اشرار خراسان و فتنه جویان آن سامان مانع نمی شدند، به یک نهضت و حرکت سپاه کشی فرمانفرمای مرحوم، از یک بل

یک سره خیوقی نابود و معدوم می‌گشت. و اگر جمیع ترکستان از ازبک و ترکمان با یکدیگر هم عهد و پیمان شوند، از عهده ده فوج سرباز دشمن انداز و پنج توپ خصم کوپ دولت ایران بر نمی‌آیند.

پس از کشته شدن محمد امین خان، تکه لشکر را تا مرو تعاقب و اموال و ائقال آنها را تصاحب نموده، انقلاب و آشوب بزرگ در ازبک روی داده. مهتر یعقوب که وزیر مدبر و شخص معتبر مملکت خیوق بود، لا علاج گشته در همان عرض راه، محض رفع آشوب سپاه، عبدالله بیگ خواهرزاده محمد امین خان را لقب خانی داده*، در اردو مایه اقتدار و تقویت کار او شده، بقیه السیف ازبک را به خیوق رسانید. و درین سفر موسی طوره و صید محمد طوره نیز در موکب خان مقتول بودند. موسی طوره در سرخس مقتول شد. صید محمود به سبب کثرت مداومت به چرس و تریاک، در شمار خفتگان بستر خاک بود، کاری از او بر نمی‌آمد. و عبدالله طوره پسر محمد امین خان طفل بود و در خیوق بود. و الا تا در خیوق یک نفر طوره باقی بماند، خانی خیوق به کس دیگر نمی‌رسد. چون در اردو از طوره‌ها کسی باقی نمانده بود، عبدالله بیگ خواهرزاده محمد امین خان را خان ساخته، بزرگ خیوق و حاکم مطلق نمود. و چون اندک جلادت و رشادتی داشت مسلط گشت، در کار خود نهایت تمکن و توقربه هم رسانده.

روزی غلام و غلام زاده و سایر همراهانی که با غلام اسیر شده بودند، چون حسین سلطان و غفار سلطان و محمد یار بیگ نایب، را خواسته. چون به حضور رفتیم، از غلام پرسید: حضرات دیگر کیستند؟ غلام هریک را به اسم و رسم معرفی نموده، شغل و منصب هریک را بیان کرده. پس از آن، غلام و دیگران را مخاطب نموده که نوکری ما را می‌کنید؟ غلام جواب داده: خان باید اگر ما اسرا قبول خدمت و انقیاد نماییم نپذیرد. کسی که نشو و نمایش در دولت ایران، گوشت و پوستش پرورده نعمت شهریار جهان باشد، اطاعت ازبک و ترکمان نمی‌تواند. مادامی که اسیر و دستگیر هستیم، حکم خان در باره ما جاری و نافذ بر جان است، نه در تعهد خدمت و اطاعت فرمان. چند روز به حکم قضا و قدر به رسم امانت و عاریه درین بوم و بر هستم؛ تا حکم یزدانی و تقدیر آسمانی چه اقتضا کند؟ سایر همراهان غلام ساکت بوده، اصلاً به جواب مبادرت و اقدام ننموده.

از سخنان غلام برآشفتم و گفتم: ما با دولت ایرانی خونی می‌باشیم. محمد امین خان را

* در حاشیه نسخه اصلی به خط نگارنده آمده است: ترکستانی‌ها شاه خود را «خان» لقب می‌دهند و شاهزاده را که در حقیقت پسر شاه است «طور» می‌گویند و «طوره» هرگاه ولیعهد شد «ایناق» می‌گویند.

نوکر دولت ایران کشت. اگر فی الجمله دوستی در میان بود، به هر بهانه ایلچی فرستاده ترا نیز با او همراه نموده که به ایران بروی. ولی، حال توترخانی، اختیارت با خودت و مطلق العنانی. و به مهتر فرمان داد که آن سه نفر توپچی را به توپخانه بر سر خدمت بسیار و فلان کس را با پسرش به خود واگذار خرج یومیۀ او را مقطوع و به مهتر رسانید؛ در خفیۀ قراولی بر او بگمارتا او را از فرار ممنوع شود.

بعد از این سؤال و جواب، به هزار اضطراب، از نزد خان به منزل مهتر آمده. مهترینز حسب الحکم خان توپ چیان را بر سر توپخانه و یک نوکر غلام را به عراده کشی خاکروب به گماشت و یومیۀ غلام و غلام زاده را به کلی مقطوع داشت. همان نوکر از جیرۀ مقررۀ عراده کشی خود قرص نانی امساک نموده به غلام می رسانید. به چند روز تا امکان شکیبایی و توانایی بود، در آن محنت صابر و شاکر نشسته دل به کرم خداوندی بسته. یک روز، به هزار خوف و بیم، متوکلّاً علی الله الکریم، در پنهانی به حسین سلطان و بعضی همراهان پیغام داده که ساعتی در منزل غلام آمده در چارۀ کار مشورتی و رفع غائلۀ گرسنگی را مصلحتی دیده شود. تا چند روز از شدت و دهشت از آمدن به منزل غلام احتراز و وحشت داشتند. تا آن که روزی آمدند و گفتند: از ترس خان با تو جرأت مجالست و یارای موانست نداریم. گفتیم: رفقا! در کار من تدبیر نمایید که گرسنگی تلف ننماید. گفتند: مشهدی حق وردی نامی تاجر بادکوبه به رسم تجارت در خیوق آمده. او را به نزد تومی آوریم تا درباره تو چاره کند. والا، از ما کاری برنمی آید. غلام نیز، به حکم الغریق یتشبث بکل حشیش^{۸۷}، در تدبیر کار خویش به هر کس توسل جسته مایل ملاقات مشهدی حق وردی شد. رفقا او را نزد غلام آورده. از حالت پرمالت غلام اطلاع یافته، به نزد میراحمدخان شتافته به او می گوید: فلان کس در دست شما اسیر است. در دولت ایران سرتیپ و پسرش سرهنگ است. یا او را بکشید یا نانش بدهید. و اگر خیال اطاعت و فرمان برداری دولت ایران را دارید، ایلچی به ایران فرستاده او را نیز به پابوس و زیارت پادشاه ایران بفرستید. میراحمدخان به او می گوید که خان از سخنان درشت او بسیار رنجیده، مترصد یک بهانه و منتظر ایرادی است که او را با تقصیر بکشد که اگر او را بی تقصیر بکشد در اطراف ترکستان بدنام است. در این سامان کشتن اسیر بی جرم و تقصیر نهایت بدنامی و موجب شوریده ایامی است.^{۸۸} تو اخراجات^{۸۹} او را بده و بگواز خانه بیرون میا و با کسی در ظاهر چندان معاشرت مکن که خان با تو در مقام بهانه جویی است، به اندک اثبات خیانتی و نسبت جنایتی تو را خواهد گشت.

تاجر بادکوبه دوباره به نزد غلام آمده مراتب را اعلام نمود و گفت: چند روز دیگر عازم

طهران و روانه به آن سامانم. غلام پنجاه طلا، که هر طلایی شش هزار رواج ایران است، ازو قرض گرفته و پنجاه تومان برات بر سر خانه به غلام زاده دیگر که اینجا بود حواله نمود. بعضی از ارکان و اعیان که با غلام در سابق حق صحبت و سابقه معرفت در میان بود، مراسلات و مکاتبات انفاذ نمود و از هر یک جداً جداگانه تدبیر خلاص خود را ملتئم گشته. و از تاجر بادکوبه درخواست نموده که اگر نوعی شد که خود به زیارت خاک پای فرسای شهر یاری مشرف گشت، شرح حالت پریشان و کاری سامان غلام را معروض دارد. او نیز تعهد و تقبل و عرض حالات به خاک پای مبارک و رسانیدن مراسلات غلام به ارکان و اعیان نمود. یکدیگر را وداع کرده و به خداوند سپرده؛ او مسافر ایران و غلام در خقوق ساکن بیت الاحزان گشته و آنچه مسموع گردید. و معلوم شد به خاک پای مبارک مشرف گشته عرض حالت غلام نموده، حکمی نیز در استخلاص غلام به اعیان صادر گشت، اقبال غلام سستی نمود. تا بخت خفته غلام بیدار و کوکب آشفته سازگار شد: قضیه قتل عبدالله خان، که فرج بعد از شدت اُسرای آن سامان بود، روی نمود.

باب دوازدهم

در اسباب آشوب و انقلاب خیوق و کشته شدن عبدالله خان

سابق معروض داشت که پس از کشته شدن محمد امین خان و موسی طوره در سرخس، آشوب و طغیان بی پایان در اردوی ازبک روی داد. تکه سرخسی تا مرو اردو را تعاقب نموده، مال و منال و ائقال خیوقی را به تاراج برده. یعقوب مهتر چون از طوره و ایناق کسی که لایق خانی و حکمرانی باشد در اردو نبود به جز صید محمود طوره، که او نیز از کثرت تریاک سوءخراج و سودا هم‌رسانیده در شمار مجانین بود، مستأصل شده عبدالله بیک خواهرزاده محمد امین خان را خان نموده در تقویت کوشیده تا او را در کار خانی آن دیار اقتدار داد. و یک سال ایام خانی او دوام و قوام یافت. و در آغاز کار او، طوره‌ها حسد برده با عبدالله خان و مهتر بنای معاندت و دم از مخالفت زدند. عبدالله طوره پسر محمد امین خان و خداقلی طوره با دو بست سیصد نفر از اسرای ایران هم‌قسم و پیمان شده که عبدالله خان را به قتل رسانند و پسر محمد امین خان را به جای او نشانند. برادر جعفر آقای کلّاتی، که برادرش و خودش از دولت ایران روی تافته و به پناه دشمن دین و دولت شتافته، چنانچه شرح حالش معروض خواهد شد، از کیفیت عهد و پیمان و قسم به قرآن طوره‌ها و بیچاره اُسرا در قتل عبدالله خان مطلع شده. با آن که برادرش نیز داخل در هم‌عهدان بوده، محض بی‌ایمانی و خروج از مسلمانی، شریک خون جمعی اسیر بیچاره از وطن آواره گشته مراتب را به یعقوب مهتر خاطر نشان و تفصیل عهد و پیمان را در میان آورده. مهتر همان ساعت خان را از قضیه خبر نموده. خان نیز از سرای بیرون

آمده، کس فرستاده اشخاص هم عهد و پیمان را با تمام طوره‌ها و جعفرآقا گرفته همگی را به انواع مختلفه و سیاسات غریبه کشته و آب چشم مردم را گرفته، در کار، استقلال و اجلال دیگر یافت و یک سال خیوقی و اسرا در شکنجه سوءخلق او گرفتار عذاب الیم بودند. تا آن که دعای غلام و سایر اسرا به درگاه خداوند علام عزاجابت یافته، از قبح رفتار همه کس تنگ آمده آهنگ یاغی گری نموده. یموت ساکن خیوق و کوکلان و همه ترکمانان خیوق‌نشین، که مشهور به سیلی خان هستند، و سی چهل هزار یموت و کوکلان و آلیلی و قدراش و یمرلی و مهین لی و چودر، که آن هم یکی از طوایف ترکمان ساکن در اطراف حاجی ترخانند و خوانین ازبک در زمان استیلا و استعلا آنها را به خیوق کوچانیده بودند، جمیع این طوایف مذکوره با چند نفر طوره هم قسم گشته که یاغی شوند. وقتی که عبدالله خان، طوره‌ها و سایر اشخاصی که در قتل او هم داستان بودند تمامی را مقتول و بعضی مفسدین را نیز از شغل و عمل معزول نمود، همه کس متوهم و هراسان و از سطوت خان ترسان بود. روزبه روز طغیان اصحاب، عصیان در تزیید و آتش فتنه رو به تصاعد داشت. تا کار به آنجا کشید و حال خیوقی به مرتبه [ای] رسید که ترکمان تا پشت دروازه خیوق را تاخت و تاز می نمود اسیر و مال می ربودند و خان هیچ کار نمی توانست بکند. آخرالامر، به مصلحت بعضی دوستان، از قلاع خمسۀ خیوق جمعیتی فراهم ساخته با چهار عراده توپ به توپچی گری حسین سلطان بر سر یموت تاخته. در قریۀ محمدامین، که در ده فرسخی خیوق واقع است، با ترکمانان جنگی سخت نموده. آخرالامر، به مکافات آن اعمال در آن جدال و قتال گشته گشت و توپ‌های او را ترکمان‌ها با حسین سلطان گرفته به دست اتامرادخان سپرده. او نیز حسین سلطان را به استرآباد پیش جعفر قلی خان فرستاد. و یموت نیز اتامرادخان را در میان خود به خانی برداشته، به قلاع و مال و منال ازبک مشغول به تاخت و تاز و بردن اسیر و گله و رمه اسب انداز شدند. و در این قتال و جدال، میراحمدخان با جمعی از بزرگان ازبک و یک نفر از شاهزادگان هرات برادرزاده شاهزاده محمدیوسف در رکاب مکت انتساب عبدالله خان کشته و آشوب خیوق و ازبک دیگر صورت امنیت و حالت رفاهیت نیافت.

و سابق اظهار شد که شرح حال جعفرآقای کلاتی معروض خواهد شد: این نمک به حرام در کلات شغلش منحصر در فتنه و فساد اطراف و اکناف دیار و بلاد محروسه خراسان بود چه در ارض اقدس و چه در اردوی نصرت‌پوی. والی خراسان هر کس باشد، چند نفر شیاطین انس از جنس خود رفیق داشت که وقایع اتفاقیه و بدایع و اسرار دولتی را مستحضر شده و به او می نوشتند. و او به دشمنان به اطراف اخبار می داد. از آن جمله، در ایام توقف غلام در مرو،

علی‌ال‌تصال نوشته و آدم او در پیش میراحمدخان بود از جمیع حالات و مقالات او را اطلاع می‌داد. پیوسته در کلات شغلش این بود، تا نواب فرمانفرمای مرحوم به خراسان آمد. این خائن دین و دولت، به تدبیر و حیلت، خواست نواب معزی‌الیه را نیز چون سایر حکام به لطایف الحیل فریب داده در دام آرد. مکرر می‌نوشت که چنین و چنان خدمت نمایان کرده‌ام و خواهم کرد. نواب شاهزاده فریب او را نخورده به او نوشت که اگر راست می‌گویی و طریق جان‌نثاری می‌پویی، از کلات به ارض اقدس بیا. والا، زیاده از این متحمل حرکات ناخوش و عرایض مشوش تو نخواهم شد و در همان کلات فرستاده تو را دست بسته و پیاده به حضور آورده تا جزای اعمال و مکافات افعال خود را بایی ویدحیله و تزویر او با عقل و تدبیر نواب والا فرمانفرما در نمی‌گیرد. برادر خود را با ده پانزده نفر کلاتی فریب داده، فراراً روی به قریاب نهاده به میراحمدخان پناه برده. او نیز حُسن خدمات او را به محمد امین خان خاطر نشان نموده و او را به خیوق فرستاد. خان هم روزی ده طلا، که هریک شانزده تنکه باشد، به او خرج می‌داد و تعهد نمود که کلات را برای تو تسخیر می‌کنم. در سفر مرو و سرخس نیز با خان بود. و خان پنج شش هزار سوار تکه و یموت و سارق و سالور به او سپرده و او را سردار نموده مأمور به تسخیر کلات کرد. او نیز به کلات آمده به بزرگان آنجا نوشت که مرا راه دهید، به کلات آمده [از] شما شفاعت نموده عذر تقصیرات مرا در خدمت نواب والا فرمانفرما بخواهید. چندین دفعه این گونه ارسال و مرسل نموده، کلاتی نیز قبول کرده. در اول شب خود را با جمعی سوار در اطراف در کمین نشانیده و خود را به عقب دروازه رسانید که اگر دروازه را باز کنند یک دفعه با سوار داخل کلات شده، به این حيله آنجا را بگیرد. سرباز و مستحفظ دروازه از حيله و تزویر او آگاه گشته، او را با سوارانش هدف گلوله تفنگ و نشانه فشنگ ساختند. مخدول و منکوب سیاه‌روی و مغلوب بازگشت. دوسه خدمت دیگر در مرو و سرخس به او مرجوع شد کاری از پیشش نرفت. در خدمت خان شرمنده و سرافکنده شد، و یک عراده توپ خیوقی را نیز به دست سرخسی انداخت. تا آن که خان در آن سفر رخت به سقر برد. او به خیوق آمد، اعتباری دیگر نیافت. تا در زمان خانی عبدالله خان، در آن قضیه قتل اسرا و طورها در دوزخ به خدمت خان شتافت.

بسا ولی نعمت اربرون آئی گر همه چرخ سرمگون نگون آئی

باب سیزدهم

در مقدمه خانی قوتلیمراو خان

عبدالله خان در هنگام اقتدار و استیلای او در کار قوتلیمراوریگ را خان و ایناق خود، یعنی ولیعهد، نمود. و پس از انجام روزگار و سپری شدن اقتدار او، یعقوب مهتر به موجب وصیت او را خان و در خیوق نافذالفرمان ساخت. مدت شش ماه جقه بر کلاه زد. ولی، مکنت و حشمت صولت و قوت خوانین سابق نداشت. از خانی اسمی بی رسم و جانی دور از جسم بود. کاری که کرد این بود که پس از استعلام از حال غلام، محض صرفه مخارج یومیه، به صوابدید مهتر غلام و غلامزاده را به محمد کریم دیوان سپرده که عراده کشی نماییم. جز این حکم دیگر منشا آثاری نگشت و از پیشش کاری نرفت. روز به روز آشوب خوارزم بیش از پیش و موجب وحشت بیگانه و خویش گشته، مهتر یعقوب را تدبیری مرغوب به خاطر رسید و آن این بود که چند کاغذ محبت آمیز غیرت انگیز به کدخدایان یموت نوشته که ما با شما هم کیش و آیین و بر طریقه دین مبین هستیم. چرا باید در میان دو طایفه از مسلمان ستیزه و عدوان باشد؟ به خیوق بیایید تا با هم بر سر صلح و اصلاح شتاییم و فوز و فلاح دنیا و عقبی دریابیم. و قصدش ازین رسل و رسایل دست آویز و وسایل این بود که بزرگان یموت را به خیوق آورده، به حیلـه بگـیرد یا بکشد یا به گرو و کتـه خانـه نگاه دارد. و ایل یموت نیز چون استعداد کامل و استیلای کلی [به هم] رسانیده بود، مأمول و مشمول او را قبول نموده، به این خیال که با جمعیت و استقلال به خیوق آمده خیوق را تسخیر و بزرگان آن جا را عرصه شمشیر سازد، با ده دوازده هزار سوار جرّار و جمعیت خونخوار داخل خیوق شده. مهتر به خیالی و یموت در فکر خدعه و احتیالی.

پس از ورود، پنجاه نفر پنجاه نفر - گاهی بیشتر و گاهی کمتر - ازیموت ها به سلام قوتلیمیر اوخان رفته یاراش یعنی صلح می نمودند. ناگاه، فرصت یافته علی الغفله پنجاه نفر از طایفه سلاخ، که تیره ای ازیموت هستند بی باک و گستاخ، با شمشیرهای آخته در الاچیق خان تاخته در حالتی که جقه در سر داشت سرش را بر خاک راهگذرانداختند و او را پاره پاره ساختند. و صدای بگیریگیر و خروش بُکش بُکش از سرای خان به اوج آسمان رسید. مهتر سراسیمه وار از کیفیت خبردار گشته بر سر دروازه ارک آمده. جارچی در شهر انداخت که هر کس یموت را بکشد یا سر ازیموت بیاورد، اگر اسیر است آزاد است و اگر آزاد بیاورد، بدون پته^{۹۴} و بلیت^{۹۵} به رفتن اوطان و دیار خود دلشاد. و اگر ازبک سریاورد، اسب و یراق^{۹۶} مقتول تعلق به او دارد. و هر کس زنده و اسیر بیاورد، همان اسیر متعلق به اوست، به علاوه انعام و احترام. خیوقی نیز، از اسیر و آزاد و ازبک، جداجدا هریک یراق بسته از جای جُسته دریموت ها آویختند و بسیار خون ها ریختند. یموت ها ناچار گشته لابد گریختند و عداوت بزرگی در میان یموت و ازبک واقع شد که تا حال آن عداوت در میان است. و در همان روز یعقوب مهتر پس از اتمام کار یموت و تسکین آن غائله هائله صید محمدخان طوره پسر محمد رحیم خان را رتبه خانی داده و بزرگ او را که چندان رشدی نداشت، امیرالامراء نموده. و خان مشارالیه نیز تا حال در خیوق به خانی برقرار است. و در مدت آشوب و انقلاب خیوق حال ازبک از نظم و نسق افتاد، سی هزار ازبک به دست ترکمانان یموت و سیلی خان، که ترکمان خوارزم نشین است، کشته و ناچیز گشت و بیست هزار زن و فرزند ازبک را اسیر نموده به گرگان و بخارا برده فروختند. و در این اثنا، مهدی قلی خان برادر امیراحمدخان مملکت را پر آشوب دیده فرصت یافته ایلات جمشیدی، که شش هفت هزار خانوار است، از قیچ بای که قلعه ایست نزدیک اورگنج^{۹۷} فرار نموده از کنار دریا به چهارجوب و از آنجا به میمنه و بالامرغاب رفتند. و از فرار جمشیدی در مملکت خوارزم و هن بزرگ و ضعف قوی روی داد و از اسرای ده ساله خیوق ده دوازده هزار خانوار بیشتر فرار نموده به بخارا و ارض اقدس رفتند. از آن جمله کسانی که با غلام اسیر شده: غفار سلطان و محمد یاریبگ نایب و چند نفر توپچی، آنها نیز فرار نموده. در بین فرار، باز گرفتار ایل تکه گشته اسیر می شوند. پس از چندی، خود را خریده مرخص گشته به ارض اقدس می آیند. و غلام و با غلام زاده و یک نوکر به علت این که در خانه محمد کریم دیوان محبوس بودیم به جا ماندیم.

باب چهاردهم

در خانی صید محمد خان

چون او به خانی مستقل شد، متواتر خبر رسید که شهریار جمشید سریر محمد امین خان را مدفون بقعه عالی و مقبره متعالی ساخته. گنبدی رفیع و بنیانی منیع طرح انداخته. باور نمی نمودند که این مکرم و مرحمت از دولت ایران شامل حال ایشان شود. تا آن که قاضی کلان خیوقی از خیوق به خاک روسیه و از آن جا به مملکت رومیه شتافته و به زیارت مکه معظمه و مدینه طیبه، علی هاجرها الف الثناء والتحیه، رفته و از آن جا در مراجعت به میل خاطر یا به سفارش خان به دار الخلافه صینت عن المخافه^{۹۹} آمده. بر سر مقبره خان رفته فاتحه خوانده و از راه استرآباد به خیوق مراجعت نموده. به صید محمد خان و سایر بزرگان خیوق حکایت ساختن بقعه و احترام دولت ایران نسبت به بزرگ ایشان به تفصیل بازگفت. از آن جمله بیان نمود که ما قاطبه اهالی ایران را رافضی^{۱۰۰} و بی ایمان می دانستیم و خود را مسلمان. آنها به یک سرپوشیده ما این همه احترام و اعظام می نمایند و ما چند نفر اسیر آنها را که مسلط می شویم، نان و آب مضایقه نموده پیوسته محبوس داشته یا به کارهای پست چون شترچرانی و عراده کشی گماشته. و نیز با خان در اثنای صحبت گفته: هنگامی که در اسلامبول بودم، سلطان روم به من سرزنش می نمود که خوانین خیوق با اسیر خوب رفتار نمی کنند. اسیر را چنان باید نگاه داری نمود که حُب وطن را از یاد ببرد. علی الخصوص، اُسرای که نوکر و صاحب منصب دولت می باشند. تفصیل این گفت و شنید را خجش محرم نامی از اهل بجنورد بود، به اصطلاح خیوقی پیشخدمت را که آدمی بسیار بزرگ که ندیم و محرمیت تمام داشته باشد را گویند؛ این خجش محرم از نوکرهای محرم محمد رحیم خان و الله قلی خان بود و سنش قریب به هفتاد

هشتاد سال بود و محرم خان خیوق بود و در باطن شیعه، محض حمایت تشیع و هم دینی، به غلام اعلام داد که قاضی کلان چنین و چنان گفت. وبخصوص صورت سختی حال و بدگذرانی و حبس و قید تو را ضرب المثل می زد و بسیار به خان نصیحت و پند داد. خان اگر چه در باطن میل به حسن سلوک با توندارد، اما محض سخنان قاضی کلان و ملالت دیگران می خواهد ترا احضار نماید، در رفتن به ایران و ماندن به خیوق مخیر سازد. تو ماندن را قبول نما تا رفع بدگمانی خان از تو بشود. اگر رفتن را اختیار نمایی، ترا به دست چند نفر ترکمان داده به ظاهر می گوید: اسمعیل خان را به ارض اقدس برسانید؛ و در باطن سفارش می کند که یا در راه در اتلاف کوشد یا به جایی دیگر فروشد.

پس از ابلاغ پیغام خجش محرم به غلام، روز دیگر خان غلام را به حضور خواسته، نخست، اظهار تلافی و مهربانی نموده عذر ایام ذلت و حبس را خواسته گفت: سرتیپ مکدرم باش! از اسیری چندساله دل تنگ مشو! نوکر پادشاه عظیم الشانی هستی، در پیش ما به امانت هستی. چون تابه حال از دولت ایران کسی مطالبه ترا نکرد و با آن که ما خود را با پادشاه ایران دوست قدیم می دانیم هیچ وقت در این تبدیل و تغییر خوانین و قتل و نصب آنها نه کسی به رسم تعزیت و دلجویی فرستادند و نه به قرار تهنیت و نوازش از آن جهت ایلچی به دولت ایران نفرستادم و اگر نه ترا همراه ایلچی می فرستادم چون ترکمان طایفه رذل و نانجیب هستند و همیشه آشوب طلب می باشند، ترا با ترکمان هم اعتبار نکردم بفرستم مبادا ترا برده به جای دیگر بفروشند یا در راه تلف کنند و ما شرمنده دولت ایران بمانیم. اگر میل رفتن داری، دو نفر ترکمان به همراهی تو بفرستم. خود دانی برو. غلام نظریه سفارش خجش محرم، جوابی نگفته، داروغه بیگ، که یکی از بزرگان ازبک است، به خان گفت: «تقصیر قلُق» دوسه روزه به فلانی مهلت بدهید در همان خانه محمد کریم دیوان بوده فکرش را کرده جواب بدهد.

[خان] مرخص نموده گفت: برو فکر بکن جواب ما را بگو تا چه کنیم.

بعد از بیرون آمدن غلام، اسرای آن ولایت که مرا می دیدند می گفتند: جواب بده می مانم؛ ولکن، در خارج کاغد و آدم به ایران فرستاده علاج کار خودت را بکن. باز به خانه محمد کریم دیوان عود نموده و روز دیگر صبحی پیش خان رفته گفتم: جز ماندن در این جا خیالی راه نداده به همان قسم غلام را به محمد کریم دیوان سپرده تا شش ماه هم بدین طریق گذشت. و هر دوسه ماهی یک دفعه خان را سلامی داده به منزل می آمدم. باباخان بیگ نام آدمی داشتم او را پیش تکه های عشق آبادی پیغام دادم که در صدد چاره برآیند. به او گفته بودند: ما او را جرأت نمی کنیم ببریم. ولکن، اگر توییایی مضایقه نمی شود. او هم چون

قزایی و خراسانی بوده، بی صفتی نموده با غلام های مهتر همراه تکه ها فرار کرده رفت. پس از وقوع این، غلام را شش ماه دیگر محبوس نموده. تا روزی خجش محرم به خان می گوید: غلام فلانی گریخته چه دخلی به او دارد؟ خودش هم اگر گریختنی بود حالا رفته بود. بیرون آوردن و دوباره محبوس نمودن بدیامتش بدتر است. زن به او بدهید بمانند. غلام را با غلام زاده از محبس بیرون آورده تکلیف کردند که برحسب حکم خان خودت و پسرت باید زن بگیری. غلام قبول نموده گفتم: مشروط بر این که زن اهل ایران نباشد. ما مسلمان هستیم. نوکر و زن ایرانی ما را بدنام می کنند. از زن های ازبک مضایقه ندارم. و روزی سه تنکه مخارج برای غلامان قرار داده. عید رمضان و عید قربان، که اعیاد آن هاست، به سلام می رفتیم. اگر حکایت تازه واقع می شد، از غلام سؤال می نمودند. و اگر از مرحوم فرمانفرما یا جای دیگر خبر تازه می رسید و یا سرداری به سمت مرو و آخال می آمد، غلام را در میان ارک حبس می نمودند. منظورشان آنچه غلام فهمید ازین گاهی بیرون آوردن غلام این بود که غلام به دولت ایران و امنای دولت علیّه عریضه نگار شده تمنای استخلاص نموده، شاید از ایران ایلچی به تعاقب غلام بیاید. آن وقت، روانه نمودن غلام را مایه اتحاد و دوستی خودشان با دولت ایران سازند. اما، وقتی که زن به غلام دادند، زیاد به نظر غلام مشکل می آمد که بعد از این خیال مرخصی بکنند. زیرا که پیش خودشان می گفتند حالا از همه اوضاع ما و ولایت ما مطلع شده، این تفصیلات را رفته به دولت عرض می کند. چنانچه ایلچی از دولت بهیه روسیه آمده بود غلام را به بهانه این که باید بر سر بند محمد امین که آب بی موت می رود رفته در آن جا متوقف باشی که آب به آن جا نرود، غلام [را] تنها با یک نفر آدم خودشان و یک رأس اسب به آن جا روانه نموده، ایلچی که وارد شده بود ظاهراً از قتل اولیای دولت علیّه قاهره مأذون بوده به حضرات گفته بود: چند نفر از نوکرهای پادشاه ایران در این جا هستند. آنها را با اُسرای ایرانی به همراهی ایلچی روانه کنید بروند. گفته بودند: اسیر ایرانی در بخارا هم بسیار است. اگر او بدهد ما هم خواهیم داد. زیاد اصرار کرده بود که چند نفر از صاحب منصب های ایرانی در پیش شما هستند، آنها را بدهید. گفته بودند: راست است، ولیکن مأمور خدمت کرده ایم پس از انجام می فرستیم. و در باطن دروغ می گفتند. حتی همان ایلچی دیلماجی^{۱۲} داشت میرزا جعفر نام تبریزی؛ در میان شهر خیوق از شخص باغبانی ترشیزی پرسیده بود که فلانی را به من نشان بده و ده باجقلوبه^{۱۳} تو می دهم. با باغبان قراری داده او هم از غلام زاده مستفسر شده. او هم تفصیل فرستادن غلام را کما کان مذکور داشته، به ایلچی می گویند. او هم غلام زاده را خواسته و دو دفعه آدم فرستاده بود جرأت نکرده بود برود. تا بالاخره پیغام کرده بود: اگر صد یا

دویست تومان پول لازم دارید، قبض نوشته بفرستید پول بدهم. غلام زاده جرأت آمد و شد کردن یا تنخواهی از [۱] و گرفتن ننموده. همان قدر پیغام داده بودند که ما برحسب تمنای دولت علیّه ایران آمده بودیم پدرت و شماها را ببریم. وعده کرده اند شماها را روانه نمایند. بعد از هفده روز که ایلچی به بخارا رسید جان نثار را به خیوق آورده، خجش محرم تفصیلات گفتگوی ایلچی روس و آنها را مذکور داشته. ایلچی هم عذر آنها را دانسته، یک نفر آدم خودشان که چند سال در آن جا اسیر بود خواهش نموده، او را گرفته با خود بُرد. و گزارشات توسط ایلچی هم، از قراری که بعد معلوم شد، به خواهش میرزا آقاخان بوده. هرچه غلام به دارالخلافه و اولیای دولت قوی شوکت شرح حال خود را نوشت و به هر جا و به همه کس ملتحبی شده، چاره خلاصی نشده. در این مدت ده ساله، آنچه سوداگر استرآبادی و غیره به آن جا آمده، پول گرفته و همه را به اهل و عیال برات کرده و نوشته ام من اسب و اسباب آماده کرده ام آدمی بگمارید تا فرار بکنم، چاره نشده. از حاجی حسین غوریانی صد طلا گرفته صد تومان برات می کردم که در دارالخلافه بگیرد. حتی از آقارجب علی آدم دولت بهیّه انگلیس که برای اظهار بعضی گزارشات دولتی انگلیس به آن جا آمده بود و در مقامش عرض می شود، صد طلا گرفته صد تومان به دارالخلافه برات نمود. قریب به دو هزار تومان پول از طهران به آن جا آورده اسیر خریده آزاد کرده است که اسب و یراق مرا نگاه داری بکنند و اگر از عقب ترکمانی بفرستم از خود آدم داشته باشم. بعد از آن که مکرر غلام در این مدت ده سال اسیری به کل حکام خراسان و مأمورین کلات، از قبیل جهان سور میرزا و علی نقی خان سرتیپ کزازی و خان نایب محمدولی خان، هم مکرر کاغذ نوشته و هم آدم فرستاده و مکرر به آلهیارخان حاکم درجزو مرحوم فرمانفرما در مرتبه چهارم مرحوم مغفور عدیل اوان بیگی را فرستاده، وقتی آمد که غلام در محبس محمد کریم دیوان بود. رقم شاهزاده را رسانیده، قرارداد روز دیگر آمده قرار فرار را بدهد. در وقت رفتن، دم دروازه با یموت ها دعوا کرده از همان قسم فراراً مراجعت نمود که غلام دیگر او را ملاقات ننموده.

چندی بود میان ترکمان ها شهرت کرده غلام خیال فرار کردن را دارد. اولاً، مقدر نشده. ثانیاً، کسی نبود اسباب درستی فراهم نماید که مایه خلاصی شود.

باب پانزدهم

در سبب استخلاص غلام از خيوق و آمدن به ارض اقدس و ورود [به]
دارالخلافة العلية الكبرى

پانزدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۸۰ [ق]، یک روز درب منزل خود نشسته دیدم ترکمانی آمده جويا می شود که خانه اسمعیل خان سرتیپ قجر کجاست؟ غلام پرسید: با [ا] و چکار دارید؟ گفت: ثواب دارد نشان بده. گفتم: من هستم. قسم داد که راست می گویی توانی. من هم قسم خوردم: بلی راست است. دیدم قدری مشوش است. به او گفتم: حرفی داری بگو، مترس! بعد از آن که درست از جانب غلام خاطر جمع شده، گفت: مزدگانی بده! اقوام تو مرا از مرو فرستاده اند تو را فرار داده ببریم. در دل گفتم: بدین مژده گر جان فشانم رواست. دست او را گرفته داخل خانه شده از [ا] و پرسید [م] که ترا فرستاده است؟ معلوم شد مقرب الخاقان لطف علی خان پسر مصطفی قلی خان سرتیپ برادرزاده جناب جلالت مآب سپهسالار به او کاغذی داده و روانه نموده است. کاغذ را خواستم. مذکور داشت: پیش رفیق من است و در بیرون شهر مانده. من آمدم تو را پیدا کنم. معلوم شد که به همین کار آمده، ولی گفت: به بهانه کاروان تکه به چاپاری آمده ایم. خان وقوش بیگی را هم دیدیم، به همین اسم کاروانی. چون همه وقت ترکمان ها برای آن که مرا خوشحال کرده انعام و خلعتی گرفته باشند مکرر آمده از این حرف ها زده بودند، [این بار] به سخن این ها نیز اعتبار نجسته، گفتم: هرگاه راست می گویند کاغذ مرا بدهید. قرارداد بعد از اصرارها و گفتگوها فردا شب خودش با رفیقش

آمده کاغذ را بیاورید و قرار کار را بدهیم. شب دیگر که آمد دستار خوان به آنها کشیده به رسم خودشان و قبولی، که به اصطلاح آنها دم پخت است، درست نموده به آنان پیش آنها آورده. دو سه نفر از یک ها که آدم ما و در حقیقت کوزچی ما بودند، غلام زاده بهانه آنها را به جای دیگر برده با دو نفر تکه که اسم یکی طورمچی و دیگری ممی سردار خلوت کرده قدری همه جا را گردش کرده. دست ممی سردار به دست غلام رسیده، کاغذی از آستین جبه خودش به آستین جبه غلام رسانیده. نان و چای و غلیان به آنها داده و کاغذ را ملاحظه نموده، دید لطف علی خان نوشته است به این مضمون که عرض می شود: قبله گاه! اگر جویای حالات مخلص باشید، البته اوضاع مرور را شنیده اید، ضرور به تحریر نیست. جویای احوالات خداوند کاری سرتیپ بوده باشید، الحمدلله، حال مدتی است، به فضل خدا و اقبال بلند پادشاه اسلام پناه، به سلامت روانه ارض اقدس شده و از آن جا به دارالخلافه به خاک پای مبارک حضرت اقدس شهرباری مشرف شده اند. و من که لطف علی هستم، در عوض تنخواه استقراضی سرتیپ گرو و محبوسم. در این مدت که در مرو بوده ام، همه وقت جویای احوال شما بوده و هستم. از قراری که مذکور شده، در دست از یک افتاده در حبس هستید و کار شما مشکل شده. کار ما، الحمدلله، سهل است. تا هروقت است، فرجی حاصل شده خواهیم رفت. چنانچه حضرات تکه ها می گفتند این اوقات بیرونی ها می توانی بروی و در خیال فرار کردن هستید، ولكن نه شما به حرف ترکمان ها اعتبار می کنید نه آنها به شما متقاعد می شوند. اما این شخص رافع که ممی سردار تکه است، تعهد کرده که من کاغذی بنویسم اطمینان حاصل نموده او شما را بیرون ببرد. و با آمدن بی عیب است. ولكن، با هم قسم بخورید که طرفین آسوده حرکت کنید و قرار داده ام که شما را بیرون ببرد دو هزار تومان نقد و صد دست خلعت به او بدهید. ظاهراً بد مردمانی نیستند. کاری بکنید که در آخر مایه کدو [ر] نشود. و در پشت کاغذ نوشته بود: از راه مرو مبادا بیایی که امرت مشکل تر شده. مثل ماها پنج هزار ده هزار تومان طمع کنند، والسلام.

پس از خواندن کاغذ، مراسم شکرگزاری حضرت باری به جای آورده. نخست، استخلاص او را از خداوند مسئلت نموده که با آن که خود اسیر و دستگیر است، محض دولت خواهی و جان نثاری دولت جاوید بنیان، در فکر استخلاص سایر جان نثاران است. الحق، در استخلاص غلام نهایت سفارش و اهتمام نموده بود. غلام پس از آگاهی، قدری با آنها چرب زبانی نموده گفت: حالا دیروقت است به منزل خودتان بروید. حق السعی شما را باید چقدر بدهم؟ گفتند: سرهنگ قوم تو دو هزار تومان محمد حسینی قرار داده. اگر چه از خدا

خواسته بودم و این حرف را خدا بر زبان آنها گذاشته بود، قدری اظهار پریشانی حال کردم که دوپست تومان بیشتر قوه ندارم. با ده سال اسیری چیزی در هیچ جا برای من باقی نمانده. من که اسیر شما نیستم، به پای خود و اسب خودم فرار می‌نمایم. گفتند: راست می‌گویی. ولکن، اگر ما به دست بیاییم، خان خویق ما را می‌کشد. تو پول خون خودت و پسررت را به ما می‌دهی. دیدم مکدر شده می‌خواهند بروند و بعد از ده سال بخت بیدار شده این دولت عظمی را از دست نمی‌توان داد. به التماس غلیان دیگری به آنها داده، بعد از قسم خوردن دو هزار تومان نقد و صد دست خلعت به آنها قرار داده. بنا گزاردند که فردا پسررت را بیرون دروازه جای معینی که قرار دارند بفرست که منزل درستی مشخص کرده به یاری خدا شب چهارشنبه فرار کنیم. شکر الهی را به جا آورده غلام زاده را نیز از گزارش مطلع نموده. هاشم نامی را که خودش را با زن و پسر و دختر مدت شش سال بود خریده و آزاد کرده بودم و به نوکری مشغول بود، قدغن کردم اسب‌ها را بگردان. او هم به دستور العمل رفتار نموده. وقت ظهر، غلام زاده برحسب وعده حضرات بیرون دروازه شیخ رفته. منی سردار پای درختی وعده داده بود که به یکدیگر رسیده فرار نمایم. و چند روز بود قرار داده بودم عیال را با نوکرو اقوام از یک او و یک نفر غلام دیگر به صحرا فرستادم و خود نیز گاهی به صحرا رفته مراجعت می‌نمودم تا مایه اطمینان از یک باشد. روزی که خیال فرار بود، اهل و عیال که به صحرا رفتند، دولت نام غلامی در خانه بود، به او گفتم: من هم به صحرا می‌روم، اگر آدم‌های خان آمده احوال ما را پرسیدند، بگو بیرون رفته‌اند و عروسی دارند. و اگر از اهل ولایت کسی آمده جو یا شود، بگو حالا بیرون رفته می‌آیند. یحتمل دوباره بیایند، بگو آمدند و باز همین الآن رفتند. و به هاشم هم تلقین نمود که عروسی داریم بیرون می‌رویم. و به دولت غلام سپردم که دو سه روزی همین طریق با مردم سؤال و جواب بکن تا کار بگذرد باز مراجعت کنیم. مبادا خان و اهالی از یک بفهمند خوب نباشد. و در همان روزها مشک آب و تهیه فرار از مال و توشه و جو اسبان فراهم آورده، شب چهارشنبه اسب‌ها را زین کرده، خورجین در ترک به همت ائمه اظهار و اقبال شاهنشاه بی‌همال غلام زاده از جلو اسب‌ها را بیرون کرده، غلام نیز از عقب رفته. به میعادگاه رسیده، یکدیگر را دریافته باتکه‌ها، متوکلاً علی الله، فرار نموده. تا ابتدای قم پیاده شده. در سرآب مشک‌ها را پر از آب نموده. کلاه ترکمانی بر سر، خدا را یاد نموده از راهی که نه به مرو و نه به آخال می‌رود، از طرف یموت، در میان جاده و وسط آبادی فرار کرده به تاخت اسب‌ها را رانده. طور میچی سردار گفت: فلانی کجا می‌روی؟* گفتم: با من کار

در حاشیه نسخه اصلی به خط نگارنده آمده است: سردار به اصطلاح ترکمانان بلد راه را می‌گویند.

نداشته باش. سرداری امشب با من، صبح که سرداری با تو است. چون غلام قاعده از یک را می دانست که اگر اسیر فرار کند رد پای او را به میان قوم برده اگر تا کوه خراسان هم، که صدوشصت فرسخ است، رفته باشد تعاقب او رفته او را خواهند گرفت و بعد از دوباره گرفتن گوش و دماغ او را می برند و اگر بدانند نوکر پادشاه است کارهای بد که ذکرش قبیح است با او نموده و به سرمحمد ولی خان و همراهان او آورده، خداوند رحم فرمود که سرداری آن شب را به طورمچی نگذاشته خود سرداری کرده همه جا راه طی کرده تا نزدیک به صبح به قریه محمدامین قریب به خانه های^{۱۱۴} یموت ها رسیده. از آن جا تا خیوق بیست و پنج فرسخ است. به ایشان گفتم: حالا راه هیمه و ذغال کش را گرفته بروید. مقارن صبح که مال های بارکش آنها دیده می شد، راه را کج کرده روبه قبله روانه شده، از آنها گذشته. صبح طالع گشته. گویا آن شب سی فرسخ راه طی کرده بودیم. طورمچی گفت: خوب سرداری کردی، ولكن چهل پنجاه فرسخ راه را دور کرده ای. مشکل است پیدا کنیم. امروز نیز همه به طور ایلغار روانه شده. نزدیکی ظهر پیاده گردیده، قدری متوجه تیمار و جواسب ها شده. آب های ما تمام شده بود. تا عصر اسب تاخته، حوالی عصر، اسب و آدم از بی آبی مانده شده که قادر به حرکت نبوده و راه نصف شده. در فکر آب بودیم. طورمچی گفت: تا چاه خرجاز چهل فرسخ است؛ غیر از آن جا آبی نخواهد بود. اگر مرخص می کنید، رفته آب بیاورم. شما آهسته از دنبال بیایید. اسب سواری خود را که خاطرخواه بود به او داده، اسب او را با خورجین ها گرفته. مشک های آب را به او داده، الی غروب از [۱] و خبری نرسیده. همان رد اسب او را گرفته تا به حدی که چشم کار می کرد رفتیم. و گاهی به جای آب علف صحرا را خورده. در هر جا آتش بسیار می نمودیم که در تاریکی شب به هوای آتش بیاید و ما را پیدا کند. در آن روز و شب به حدی که روزگار سخت و تلخ شد که مرگ از خدا می خواست. فردای آن روز، دو ساعت نیم از روز گذشته، در شش فرسخی آب باران پیدا کرده مراجعت نموده. شکرانه پروردگار را به جا آورده مذکور داشت: در نیم فرسخی آب باران دیگر [ی] هم پیدا کرده ام. برخیزید برویم لب آب. در آن جا نیز اسب ها را سیراب نموده. بعد از دادن جوبه آنها، سوار شده. به ایلغار آن روز و آن شب را نیز راه رفته. مقارن غروب آفتاب، به قلعه قزل سقال رسیده که اول خاک آخال^{۱۱۵} است رسیده. در لب چاهی پیاده شده، اسب ها را سیراب کرده. در آن جا قدری اطمینان به هم رسید که از رفتن مرو آسوده شد. چون حضرات اصرار زیاد در رفتن مرو داشتند و غلام در آن جا ها نابلد بود، شب و روز خائف بود که مبادا ما را با این که با تکه مروی و سارق خونی هستیم دوباره به مرو برده مرا بیتی حاصل نمایند. فردای آن روز را که روز چهارم است، دو ساعت و نیم از روز گذشته، در میان دیدیم سی چهل نفر شتر می رود. طورمچی

تاخت کنان رفته، مراجعت کرده گفت: اوبه و آبادی نزدیک است. این شترهای ایشان است به آب می روند. بعد از ساعتی به اوبه رسیده. طورمچی گفت: اگر از شما سؤال کنند، بگویند ما از یک و سوداگر خیوقی هستیم. شتر و مال ما گم شده. تفحص نموده، در گوگ تپه آخال سراغ نموده. ما می رویم چیزی داده مال خود را بگیریم. به دستورالعمل اوبه میان اوبه رفته. هرکس جو یا می شد، همان جواب که طورمچی خاطر نشان نموده بود می دادیم. درین نفر از اقوام طورمچی درین اوبه بود، کمال احترام به غلام نموده به ناهار^{۱۱} مهمان ساختند. پس از صرف ناهار، طورمچی اشاره نمود: برخیزید برویم، مبادا چیزی بفهمند. آن وقت می خواهند شریک شوند، کار مشکل می شود.

برخواسته سوار شده. از اوبه، پس از قطع اندک مسافت، به طورایلغارکنان به سمت آخال آمده؛ اطمینان حاصل گشته. به علت آن که از آن جا تا به آخال نزدیک به هم او اوبه و آبادی متصل است، از یک را در آن جا تسلط و تصرفی نیست. در چهارفرسخی گوگ تپه اندک درنگ نموده. به آن خیال که شب به میان اوبه رفته اندک استراحت نموده تا کسی درست از حالت غلام استحضار به هم نرساند، خود را به ارض اقدس برسانیم. اتفاقاً، ممی سردار پدرش تاشلی بای در گوگ تپه بود. طورمچی نیز بعضی اقارب و خویش در آن جا داشت. ممی سردار اول شب به خانه رفت. پدرش را از آمدن غلام اعلام داد. پس از رفتن او، غلام نیز به میان اوبه رفت. تاشلی بای از غلام نهایت احترام نموده، شب را در منزل جای داده، مهمانی معقولی فراخور حال خود نمود. با آن که غلام همه جا و همه مقام به ممی سردار و طورمچی التماس نموده که به هرجا برسیم کسی را از آمدن غلام اعلام ندهند مبادا حادثه روی دهد، ممی سردار گویا خواسته پدرش را نیز در فرار غلام شریک شده منفعتی ببرد، پدر را خبر داده. تا آن که پنج ساعت از شب گذشته، جمیع ترکمان هایی که در گوگ تپه بودند، و ایشان سی چهل هزار خانوار می باشند، همگی خبر شدند. جوقه جوقه کدخدا و کدخدازادگان آنها به دیدن غلام آمده، اظهار مسرت و خوشی می کردند و افسوس می خوردند و هریک جدا جدا می گفت: کاش من ترا نجات می دادم. قدری صحبت داشته. پس از خوردن طعام و قطع کلام، غلام چون بخت خود اندک خفته که رفع خستگی راه شود. آنها در پیش خویش طرز صحبت را تغییر داده گفتند: ما جهت فرار کردن فلان کس که به دستیاری ممی سردار شده با از یک دشمن شدیم. دیگر ما و کاروان ما به خیوق نمی توانیم رفت و آمد نمود. تاشلی بای هم محض صرفه پسرش و خودش که انعام و پول بیشتر عاید شود، با آنها هم سخن شده تصدیق آنها نموده قرار شد دوباره غلام را به خیوق برگردانند. ممی سردار، غلام را از خواب بیدار و اظهار مطلب

نموده. غلام مضطرب گشته قدری به او اظهار تملق و تعلق کرده، لابد گشته به او گفتم: به پدرت و بعضی کدخدایان که منشاء آثار و مصدر کار هستند تقبل انعام و احسانی نموده، شاید از این خیال منصرف شوند. به حدی پریشانی و [بی] سرو سامانی از برای غلام روی داد که مافوق آن متصور و گمان درنیاید. و گاهی غلام چاره کار خود را [آن] دیده که خود را بکشد تا از ذلت اسیری و محنت دستگیری رهایی یابد. چون خداوند می خواست دوباره آستان جم پاسبان شاهنشاه عالم پناه، روحی فداه، را زیارت نمایم، چنین امری روی نداد. لاعلاج، تاشلی بای را دوباره ملاقات نموده دست و پای او را بوسیده، به وعده های زیاد امیدوار و شاد ساخته. او را به سر غیرت آورده، گفت: هنوز من با کدخداها در باب گرفتن و به خیوق برگردانیدن تو هم داستان نشده ام. به ظاهر از روی مصلحت تصدیق آنها را نموده ام. عاقبت صد تومان محمدحسینی رایج ترکمان، که هر تومان چهار تومان ایران است، با سی دست خلعت به او داده و چیزی هم به پسر دیگرش وعده داد. حتی زن های او و عروشش نیز خواهش تعارف نموده و نویدها داده. قسم قرآن محض اطمینان طرفین در میان آورده، قرار شد که روز دیگر در آن جا مانده غلام زاده را گرو در اوبه نگاه داشته تاشلی بای نیز به اتفاق غلام تا ارض اقدس آمده. غلام هر چه سعی نمود که در [۱] این صورت فردا ماندن چه لازم؛ قبول نمود، گفت: یکی این که باید به سایر کدخدایان از روی تملق و ایلّی طوی یعنی مهمانی بدهم، و دیگری آن که ستاره در پیش رو است. صبح را نان بسیاری پخته چند گوسفند کشته، مردم اوبه را طوی داده. روز دیگر سایر کدخدایان آخال و عوض وردی خان که خان طایفه سیچیز است و شیخ لی بای و نور وردی خان که خان بزرگ آنها و کدخدا محمدقوشاق، تمامی به دیدن غلام آمده اظهار محبت و بهجت می نمودند و آرزو می بردند که نهایت آرزو و آمال و نیکی حال ما ترکمانان این است که همه وقت خدمتگزار و جان نثار دولت ایران باشیم. آبادی بلاد و آسایش عباد این سامان و دیار به چاکری و بندگی آن دولت جاوید مدت است. در قدیم ما چاکر دولت خواه این دولت قویم بوده، در زمان سلطان شهید آقامحمدخان کسی رتبه و مقام ترکمان ها را نداشت. به قدر سه چهار هزار سواره از یموت و کوکلان^{۱۰۷} نوکر خوب داشت. پس از قتل آن سلطان سعید شهید، در دربار چرخ مدار خاقان خلدآشیان فتحعلی شاه نیز تا چند سال ترکمان صاحب منصب و نشان بود. به لطایف الحیل و خیانت کاری و بنابه مصلحت خود خوانین خراسان ما را متهم و روگردان نموده خانه ما را خراب ساختند. حال اگر زن و فرزند ذرعی^{۱۰۸} کرباس و منی برنج بخواهد، باید به بخارا و خیوق برویم رفع حاجت و معاش خود نماییم. آن وقت یک شب به بخوشان و در جزو و بجنورد رفته رفع احتیاج می نمودیم. و اگر در

میان ما ترکمانان دو سه هزار راهزن و دزد و قلیبان بود، خود به او خبر می دادیم و بر خویش منت می نهادیم که ترک راهزنی و اسیرفروشی راه ایران نمایند. و اگر احیاناً آن ترکمانان ترک نمی نمود، او را از یورت خود رانده، اگر خطایی از [۱] و سرمی زد، او را گرفته می کشتیم. و اگر خود نمی توانستیم، حکام خراسان را اخبار می کردیم. طایفه ترکمان از مروتا قزل ارواد صد هزار خانه است، اکثر امزش به زراعت و برخی به تجارت اطراف می گذرد. چنان نیست که آسودگی خود را نخواهند، در اطراف به دولت ایران از همه جا حاجت بیشتر دارند. کسی که مدارش به زراعت و تجارت بگذرد، لابد در پناه دولتی باید بسر برد تا مطمئن و آسوده باشد. اگر وقتی صد ترکمان پنجاه اسیر دستگیر نماید، نفعش این است که اسیری بیست تومان یا سی تومان پول ایران بفروشد؛ و ضررش آن که در هرباخت و تازده نفر بیست نفر از جوانان آنها مقتول و سرانداز گشته و هرچه نیز اسیر شود لابد کشته خواهد شد. پس عاقل این کار نمی کند، مگر آن که لابد و مستأصل شود. و به علاوه، در دو سال یا سه سال از دزد و قلیبان نسبت به دولت ایران گناهی بزرگ سرزده روگردان می شوند. سایر ترکمانان زارع و تاجرنیز به متابعت آنها، محض شرکت در اسم ترکمانی، باید روگردان و از اطراف مملکت گریزان باشند. هروقت که چنین حادثه رو [ی] داده، محض آن که عیال و اطفال و مال و منال ما ترکمانان محفوظ ماند، از آبادانی به کویر و قم و ریگستان خیوق و اورگنج پناه برده که فرزند و عیال اسیر نشود، مال و منال عرضه تاراج نگردد. مکرر در این اوقات فرار از یک صاحب دولت ما پنج هزار و شش هزار شتر و اسب از تشنگی و گرما و نیش مگس و پشه تلف و هبا شده، بلکه سرایت به اهل و عیال نموده. در هرحال، ضرر مالی و جانی ترکمان از روگردانی آن دولت بیشتر از نفع او [۱] است. اما، چه کنیم متهم و بدنام شده ایم و خوانین خراسان محض آشوب نمی گذارند ما ایل شویم! از حکام سابق خراسان، آصف الدوله مرحوم، محض این که می دانست ترکمان طایفه صحرائشین و ساده لوح می باشد زود فریب احسان [را] می خورند، هرچه می خواست می گرفت و ماها را در سال به جهت سُرخ و سوقات نخود [و] کشمش ممنون می نمود. به خلاف خوانین آشوب طلب که هروقت به طهران می آیند، هنوز به طهران نرسیده اعلام می دهند ترکمان فلان یورت و به همان راه بتازید. این خیانت را محض آن می کنند که آنها را زود خلعت روانه نمایند. و برادر مرحومت عباس قلی خان میر پنجه با تو چهار پنج سال مأمور خدمت سرحدات خراسان بودید، می دیدی برادرت به چه آیین و روش با ترکمان سلوک و جوشش می کرد که اگر احیاناً زن و فرزند ترکمان را می خواست، کسی از [۱] و دریغ نمی داشت. با ترکمان باید به نوع ایلیت و ساده لوحی او راه

رفت. پادشاه ایران، بحمدالله الملک المنان، پسرهای بزرگ دارد. اگر یک شاهزاده با چند نفر مرد کهن سال که در دولت مقبول القول و معتبرند به خراسان بفرستند، تمام ترکمان بلکه یکسر ترکستان جان نثار و خدمتگزار می شوند.

پس از [۱] این گفتگوها، قرآنی از بغل برآورده به غلام گفتند: ترا به کلام الله و نمیک پادشاه سوگند می دهیم که این عرایض ما را بی کم و کاست درست و راست در پیشگاه خلائق پناه شهریار جوان بخت آسمان تخت معروض دار. امید به خداوند حمید و برکت کلام مجید او چنان است که سخن ما بیچارگان در قلب مبارک پادشاه تأثیر نماید و بر حالت ما ضعیفان ببخشاید. غلام گفت: ابلاغ این عرایض حد من و از من بزرگتر نیست. در دربار چرخ مدار اعلیٰ حضرت اقدس شهریاری نوکر بزرگ بسیار است. به آنها عریضه بنویسد، البته خواهند رسانید. یا به ارض اقدس آمده، به نواب شاهزاده حسام السلطنه والی خراسان عرض نمایند. گفتند: در آغاز کار اگر عرض به والی خراسان بکنیم، چون ما را دولت خواه نمی داند عرض ما را حمل به غرض می کند. خوانین خراسان نیز جهت صرفه کار خویش، که پیوسته والی خراسان را محتاج به خود سازند، خراسان را پر آشوب می خواهند؛ سخنان ما را محمول به غرض واهی نمایند و به صرفه کار خود آنچه می خواهند عرض می کنند، از ما کسی این عرایض را نمی پذیرد. غلام گفت: این عرایض به این تفصیل [در] حد غلام نیست که معروض دارد. اما، به امنای دولت معروض داشته تا عرض نمایند. بعد از [۱] این سخنان، قرار دارند که توبه مجرد رسیدن در ارض اقدس، ما نیز با کدخدایان مروی به ارض اقدس خواهیم آمد تا راستی و درستی اقوال و افعال ما نیز بر توروشن و هویدا شود. و اگر وقت اقتضا کرد، همین عرایض را نیز معروض والی خراسان خواهیم داشت. بعد، به غلام دستور العمل داده که در میان ترکمان چنانچه دولت خواه و جان نثار می باشد، یاغی و راهزن نیز هست. اگر می خواهی به سلامت به ارض اقدس برسی، در این جا شش هفت طایفه مختلفه هستند، از هر کدام به اسم قزاول و بدرقه چند سوار بگیر و چیزی وعده بده و همراه ببر. اگر در عرض راه حرامی و قلتیان دچار شود، آنها چاره خواهند نمود. پس از آن که قرض ترکمان را دادی، همین اشخاص به اوبه آمده پسر را که در اوبه به گرو داده ای به سلامت و صحت به تومی رسانند.

غلام فردای آن روز، که در حقیقت طلعه بخت فیروز بود، غلام زاده [را] در اوبه به گرو [قرار] داده، ممی سردار و طورمچی را در پیش او نهاده. هفتاد نفر از طوایف مختلفه به نفری سه تومان و یک دست خلعت تعهد نموده و به بعضی کدخدایان نیز وعده خلعت داده، روی به راه نهاد. نزدیک به گرماب راز قوشخانه غلام را رسانیده مراجعت نمودند. غلام و تاشلی بای به

قلعه گرم آب رسیده. پس از ده سال اسیری، خود را در سرحد ایران دیده سجدۀ شکرگزاری به درگاه باری به جای آورده. روز دیگر، به منزل قوشخانه^{۱۱۰} منزل نمود. اللهیارخان قوشخانکی از غلام و سایر همراهان مهمان داری نموده نهایت احترام به جای آورده. روز دیگر، به شیروان و قوچان آمده. مادر امیرحسین خان سه روز غلام را مهمان نموده. از آنجا چند کاغذ به میرزا محمدحسین وزیر خراسان و مصطفی قلی خان پسر عباس قلی خان میر پنجه برادر غلام و سایر اعیان و دوستان [در] خراسان نوشته، آنها را از فرار خود اعلام خود داده. آنها نیز غلام را احترام نموده استقبال کرده. به مساعدت اقبال بی زوال شهریاری، روحی فدا، در بیست و هفتم ذی قعدة الحرام وارد ارض اقدس گشته. نخست، به زیارت روضه عرش خوشه ثامن الائمه و ضامن الائمه علی بن موسی الرضا، علیه و علی آبائه و ابناؤه الآف التحية و الثناء، مشرف گشته. [سپس]، در خانه میرزا محمدحسین وزیر منزل نموده، عریضه خدمت امنای دولت و کسان خود محض اخبار ورود غلام نوشته. بعد، در فکر تنخواه استقراضی و رهایی غلام زاده افتاده. در مدت ده پانزده روز، به توسط میرزا محمدحسین وزیر، تنخواه از میرزا حسن علی و سایر تجار آشنا گرفته خلعت های تعهدی و تنخواه مقررہ ترکمانان را، که معادل سیصد و پنجاه دست خلعت سراپا از کلاه و جبۀ ماهوت و قبا و شال خراسانی و کرمانی و تفنگ های دولوله و چند قبضه شمشیر و سایر ملبوسات دیگر بود، بالتمام سرانجام نمود. محض احتیاط پنجاه شمشیر از امیرحسین خان و چند سوار نیز از میرزا محمدحسین گرفته، به این خیال که مبدا ترکمان مکرری سازد و فکری آغازد، احتیاط را از دست نداده با جمعیت از ارض اقدس به راز [و] قوشخانه آمده. صد و پنجاه سوار نیز از راز و قوشخانه برداشته، از آن جا به گرماب رفته به ترکمان اخبار داده که نقد و جنسی که در میان ما و شما پیمان و عهد بود تمام را آورده، رضاقلی را بیاورید بسیاری تنخواه و خلعت های خود را بگیرید. ترکمان نیز پس از اطمینان، صد و پنجاه نفر از کدخدایان و خوانین آنها به گرم آب آمده. چون قلعه گرم آب بیش از سی چهل خانه وار نبود، محض احتیاط و حزم، ترکمانان را در خارج قلعه منزل داده فراخور حال ضیافت نموده، پیغام داد که امینی آمده و رضاقلی را آورده تنخواه و خلعت دریافت نماید. ترکمان جرأت ننموده. غلام چند نفر از کدخدایان قوچان را به رسم گرو و اطمینان به منزل آنها فرستاده. آنها نیز غلام زاده را آورده تنخواه خود را دریافت نمودند. غلام خلعت های آنها را در گرو آن چند نفر قوچانی نداد، به علاوه سی چهل نفر آنها را نگاه داشته. آنها نیز مستأصل شده، رفته آن چند نفر قوچانی را آورده تسلیم نمودند. غلام نیز خلعت های آنها را داده و یک شبانه روز دیگر آن سی چهل نفر مردمان معتبر ترکمان را ضیافت و احترام به نوع ایلیت و

صحرانشینی نموده، کمال خرسندی حاصل نموده خجالت زده و شرمسار شدند. آن شب را رؤسای قوچانی و اشخاصی که با غلام از ارض اقدس آمده بودند، به غلام گفتند: بهتر از [۱] این فرصت به دست کسی نمی افتد. این سی چهل نفر را نگاه دار، آنچه از نقد و جنس داده بگیر. به علاوه آن ترکمان هریک ازین کدخدایان خود را به ده هزار طلا می خرد. غلام در جواب آنها گفت: شما مردمان خراسان به هیچوقت در بند عهد و پیمان نبوده و نخواهید بود. دو جهت کلی و غرض اصلی منظور من است که اگر شما نیز بخواهید این کار را بکنید، تا در تن جان و در بدن توان دارم نمی گذارم: یکی آن که ده پانزده هزار اسیر و دستگیر سرباز و نوکر دولت و سایر رعیت در میان ترکمان است. به مجرد این حرکت، ترکمان دیگر خاطر جمعی به عهد و پیمان هیچ کس نمی کند و این عمل شنیع شما مایه حبس ابدی و اسیری سرمدی آن بیچارگان خواهد گشت. رسم مروت و فتوت از میانه برمی خیزد و دیگر کسی به کسی اطمینان و اعتبار نمی کند. ثانی آن که این غلام تا به حال به راست گفتاری و درست کرداری و نام نیک در میان ایلات ترکمان دور و نزدیک مشهور و مذکور گشته. میر پنجه برادرم نیز دیدید در خراسان چگونه راه رفت که به مجرد تعهد او، جعفر قلی خان و یار محمدخان از جان نثاران این دولت جا [و] بد اقترا ن گشتند. این پنج هزار تومان خسارت نقد و جنس را کشیدم که خلاف عهد و پیمان و نقض سوگند قرآن ننموده باشم، و ترکمان نیز بدانند که پست تر چاکری از خانه زادان این دولت ابد توأمان که شغلش سربازی است، درستی گفتار و کردارش این است تا به نوکرهای بزرگ این آستان ملایک پاسبان چه رسد.

پس از [۱] این برهان و بیان، آنها را ساکت و ترکمانان را به خرسندی و خوشنودی روانه آوبه خود نموده، با غلام زاده و سایر همراهان دوباره وارد ارض اقدس گشته. هنگام بازگشت، نواب حسام السلطنه نیز از خاک پای مبارک مرخص [و] وارد ارض اقدس گشته. غلام خدمت نواب والا رسیده، مدت هفت ماه توقف نموده. چاره در ادای قروض خود ندیده، مقرب الخاقان عالی جاه کلب حسین خان امین نظام را ضامن قروض داده به خاک پای گردون ساری عالی حضرت قدر قدرت اقدس شهر یاری، روحی فدا، مشرف گشته، فیض تقبیل آستان عرش بنیان را دریافته، در شمار دعاگویان این آستان به دعا گوئی مزید عمر و دولت و دوام فتح و نصرت اشتغال دارم؛ تا قابل کدام خدمت و سزاوار چه نعمت آیم.

کرم به گوشه چشمی شکسته وار به بینی فلک شوم به بزرگی و مشتری به سعادت در ایام توقف غلام در ارض اقدس، در ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۸۰ [ق]، قوشیدخان و نوروردی خان و سایر کدخدایان تکه عریضه عجز آمیز مشتمل به اظهار صداقت و نوکری و

رعیتی و خدمتگزاری مصحوب چند نفر از کدخدایان نموده، خدمت نواب حسام السلطنه وارد گشته استدعای عفو گناه از امنای دولت و آستان خلایق پناه شهریاری می نمودند. نواب حسام السلطنه نیز به آنها در حقیقت از در مرحمت و شفقت و مهربانی برآمده خلعت و انعام داده، روزی یک تومان به هر یک از آنها خرج معین نموده. در جواب عریضه آنها سخنی که گفتند این بود که علامت نوکری و رعیتی صداقت و خدمت است. حضرت اقدس شهریاری، روحی فدا، نوکر و رعیت را دوست می دارد. گناه شما ترکمانان آن وقت در درجهٔ آمرزش و بخشش است که توپ های دولتی را بدهید، آن وقت بر امنای دولت صدق خدمت شما معلوم خواهد شد. البته با ظهور این خدمت درخور بخشایش جرم و تقصیر خواهید بود. آنها عرض می نمودند توپ ها حاضر است، ما وقوف سوار نمودن بر عژاده و علم گشتی نداریم. توپچی و اسب بفرستید بیاورند. این نوع سخنان در میان بود که غلام به واسطهٔ ابرام قرض خواه به ضمانت مقرب الخاقان عالی جاه کلب حسین خان به دارالخلافه شرف آستان بوسی حاصل نمود؛ دیگر بر غلام معلوم نیست چه اتفاق افتاد که ترکمان بر سر عهد خود نه ایستاد و توپ ها را نداد.

خاتمه

در مساحت و مسافت خیوق و آنچه در تصرف خوانین ازبک است و بیان عرض و طول و بعضی آداب و رسوم معمول آن جا مشتمل بر نه مطلب است:

مطلب اول

در مساحت خیوق

این مملکت از خوارزم شمرده می شود، به حسب طول از مشرق مایل به شمال ممتد است الی مغرب مایل به جنوب. و طول مملکت تقریباً چهل فرسخ می شود. و رود جیحون نیز بر طول این مملکت واقع است. مبدأش از مشرق مایل به شمال است و در مغرب مایل به جنوب در بحیره خوارزم می ریزد. و از دو طرف بر ساحل جیحون، به همین طول محل زراعت و قلعه جات ازبک و مسکن ایلات آن دیار است و ولایت آن بسیار کم عرض است. از هر طرف جیحون زمین مزروع بسیار اندک است. به حسب عرض، بعضی جایها یک فرسخ وسعت زمین دارند و بعضی جایها دو فرسخ. پهن ترین موضعی از اراضی آنها از پانزده فرسخ تجاوز نمی کند. و در دو طرف این اراضی معموره، که جهت شمال و جنوب خیوق است، ریگستان عظیم واقع است که به اصطلاح آنها چنین جایی را قم می گویند. و در بلوچستان ماسه و دشت لوط و اعراب رمل گویند. اصلاً نشان معموری^{۱۱۲} و آبادی یافت نمی شود و هریک از [۱] این دو ریگستان قم صد و هفتاد فرسخ بل بیشتر مسافت دارد. شوره خان و ارماق و قلعه بیگ در طرف شمال خیوق واقع است که روبه سمت بخارا و خوفند است. ایلات قزاق و قراقرپاق نیز در شمال مایل به مغرب، که قریب ساحل بحیره خوارزم است و آنها رنگیز می نامند، یعنی دریا،

سکونت دارند. از چین بای تا دو خریه که در برابر خواجه ایل و قنقرات واقعند و رود جیحون فاصله میان آنهاست، و در مشرق مایل به جنوب نیز مرو و آخال و تحن و ارض اقدس و گرگان و استرآباد واقع است؛ چنانچه استرآباد در جانب جنوب اتفاق افتاده. و این چهل فرسخ مسافت طولی خیوق و پانزده فرسخ عرضی آن یک سرآباد و مزروع است، قریه پهلوی قریه و قلعه نزدیک قلعه و بندرت اگر در بعضی جایها از [۱] این اراضی معمور نیم فرسخ بیشتر یا کمتر به تفاوت زمین شوره زار و قم و مرداب واقع باشد که زراعت نمایند. و قلعه معروف مشهور متصرفی خیوقی پنج است. و این پنج قلعه بعضی نیم فرسخ و بعضی یک فرسخ الی پنج فرسخ تا جیحون مسافت دارد، و در حقیقت همه بر ساحل جیحون واقع شده اند. اول قلعه هزار اسب^{۱۳} است. یک فرسخ تا رود جیحون مسافت دارد و تا فلتنک، که حد شمالی خیوق است، نیم فرسخ مسافت دارد. و این قلعه هزار اسب از قلاع قدیمه خوارزم است [که] بسیار خوش وضع و محکم بنا شده. چهار جانب او را تا پانصد قدم زمین را اندک پست نموده و خاکش را برآورده قلعه را بر سر آن بنا نهاده اند. و از نهادهای اطراف هروقت بخواهند آب در آن پستیها می اندازند که عبور در اطراف قلعه به آسانی [میسر] نمی شود. و در اطراف نیزار و بیشه روئیده، چنانچه اکثر اوقات اگر آب هم در اطراف نبندند از قعر همان نیزار و بیشه زه آب پیدا می شود. و این قلعه تخمیناً هشت هزار جمعیت دارد و با توابع بیست هزار می شود. و دویم قلعه هنگا است [که] آن نیز با رود جیحون یک فرسخ مسافت دارد. در وضع باره و بنا و آبادی اطراف و فضا شهری وسط است، عدد نفوس شهری او نیز هشت هزار و اطراف آن پانزده هزار می شود. سیم ارگنج نو است. او نیز تا جیحون یک فرسخ و نیم مسافت دارد. معمورتر از هنگا است. شهر و توابع آن سی هزار جمعیت دارد. چهارم قلعه خیوق است که دارالملک خوارزم و محل ریاست و حکومت خوانین ازبک است. با نواحی و اطراف چهل هزار خانوار دارد و تا ساحل جیحون شش فرسخ است و شهر معتبر نامی خوارزم است. پنجم قلعه کل لنگ با توابع و آبادی اطراف پانزده هزار جمعیت دارد. و این قلعه های پنج گانه همگی بر ساحل جنوبی جیحون واقع است. و طول مملکت خیوق از قلعه فتنک است که اول خاک خیوق است و در مشرق مایل به شمال واقع است. و آخر طول به کهنه ارگنج و قنقرات منتهی می شود. کهنه ارگنج دو فرسخ فاصله تا جیحون دارد و خراب است. به قدر هفتاد هشتاد خانوار آن جا نشین دارند، آن هم محض زراعت. اطراف کهنه ارگنج و قنقرات متصل به جیحون است. و به جز این پنج قلعه، قلعه های دیگر و قریه ها و آبادی معتبر بسیار دارد، مانند قلعه شوره خان و اریاق و قلعه بیگ که ایلات قراقرق پاق سکنی دارند. به همه جهت جمعیت خیوق از ازبک و

سایر ابلهت و سارت، یعنی تات، پانصد هزار می شود. سیصد هزار خانوار آن رعیت است. از ازبک و شیر، و ازبک دو طایفه است: یکی رامنقت و دیگری را قیچاق می نامند. خارج ازبک را سارت گویند. به حسب جمعیت، ازبک از سارت بیشتر است. و ازبک را سارت را نوکر خود می دانند. و این جمله باید به زراعت معاش بگذارند. حتی خود خان ها را زراعت نکنند، نان خانه و امر معاش ندارند. و زراعت کلی آنها گندم و شال و پنبه و کنجد و پنبه و تخم کتان و جواری است. و این جواری شبیه است به ذره سبزه می کشند هندوانه و خربزه و کدو و خیار نیز دارند و باغستان های خوب فراوان دارند. و از حبس و میوه ها انگور و سیب خوب است و سایر میوه ها چون گلابی و زردآلو و قیسی و غیره بی حد در آنجا است. اما چندان میوه نمی خورند مگر کسی را که اطبا به عنوان دوا اذن بدهند.

مطلب دوم

در عدد قشون و سپاهی آنها

نوگری که ازدیوان دارد هشت هزار ازبک و قزاق و قراقر پاق دارد. از ترکمانی که در اطاعت و فرمان او هستند، در حالت اقتدار چهار هزار سوار دارد. و در زمان الله‌قلی خان و محمدرحیم خان، که ازبک استیلا و تسلط در خوارزم داشت، ترکمان این چهار هزار نوکر را می‌داد. ضعف ازبک ترکمان تمکین نوگری ندارند و ششصد تفنگچی شمشالچی دارد. شمشال‌های بلندقد دوشاخه‌دار و دوازده عراده توپ^{۱۱۴} دارد که شش توپ آن آماده و بر عراده سوار است به طرز عراده‌های قدیم ایران، بدون صندوق و قورخانه. و در سفرها و لشکرکشی‌ها باروت^{۱۱۵} توپ‌ها را بارشتر نموده و گلوله توپ‌ها را به سوار و سایر نوکر تحمیل می‌نمایند که با خود بردارند، و در هنگام ضرورت توپ‌چیان بزنند. و سایر نوکر و عمله و صاحب منصبان ولایات نیز اگر هزار نفر بشود. و این نوکر خوارزمی و خیوقی و ازبک بسیار بیکاره و بی مصرف می‌باشند. ده هزار قشون از آن‌جا را به دوفوج سرباز آراسته پیراسته جواب می‌توان داد. و این شهرتی که ترکستانی دارد، محض ترکمان است. آن‌هم به نوعی دزدی و راهزنی، و الا از ازبک هیچ بر نمی‌آید. و این که ترکمان حمایت از ازبک می‌کند به دو سبب است: یکی حمایت و تعصب مذهبی، و دیگر جهت خریدن اسیر. اگر ترکمان به جز خیوق و بخارا و آن صفحات ترکستان جای دیگر داشت که اسیر را بفروشد، خیوقی و بخارایی را نیز اسیر نموده به آن‌جا می‌برد؛ و الا، در باطن ترکمان با ازبک دشمن و خونی است و چند [نفر از] خوانین ازبک را ترکمان کشته و سبب ضعف و قوت دولت ازبک همان ترکمان‌ها

بوده‌اند. چنانچه در هنگام اسیری غلام، بعضی پیرمردان یموت و کوکلان که اظهار هواخواهی دولت ایران می‌نمودند، بعضی خود و بعضی پدرانشان در دولت سلطان شهید آقامحمدخان بوده‌اند، در دولت خواهی می‌گفتند: اگر [در] دولت علیّه ایران رسم خریدن اسیر ترکمان متداول بشود، در مدت پنج سال ترکمان زن و فرزند و عیال ترکمان یاغی دولت را اسیر نموده به ایران می‌آورد. امر این ترکمان به اسیرفروشی می‌گذرد. هرگاه پادشاه ایران چهار تاجر معتبر در اطراف خراسان، مانند درجز و بجنورد و گرگان و قوچان، بفرستد که توقف نمایند و هر ترکمان که اسیر می‌آورد بی مسامحه و ملاحظه بخرد، ترکمان‌ها از خویق و بخارا و افغان اسیر و دستگیر می‌آورد تا به ایلات ترکمان چه رسد. چند سال که کار بر این گونه و هنجار گذشت، طوایف ترکمان یک سره با یکدیگر دشمن بل خونی می‌شوند و دست از معادات و عناد ایران برمی‌دارد. و چون در همه جا تزویر و حيله انگلیس مشهور و تدبیرات ملکی آنها را در آئینه و افواه مذکور است، یموت‌ها چنانچه دولت ایران با ما همسایه و نزدیک است اگر دولت انگلیس با ما قرب مملکتی می‌داشت، محض صرفه خود که رعیت او آسوده باشند و ترکمان در ولایت او دست‌درازی و اسب‌اندازی ننمایند، او نیز رسم خریدن اسیر را در مملکت خود شایع می‌داشت. چنانچه افغانستان را به تدبیر و تزویر برهم زده و آنچه را توانسته ضبط نموده. دولت روسیه از ساحل رود جیحون در فکر گرفتن ترکستان است، و دولت انگلیس از راه افغانستان خیالش تصرف آن سامان تا کدام یک از عهده برآیند. و دولت ایران با قرب خاک و سامان، اصلاً در این خیال نیست. اگر سه چهار هزار نوکر از یموت و کوکلان، چنانکه سلطان شهید آقامحمدخان و خاقان مغفور فتحعلی شاه داشتند، اعلی حضرت اقدس شهریاری بگیرند و سردار از خود یموت برقرار فرمایند، چنانچه در دولت‌های سابق مقرر بوده همیشه بزرگان و خوانین یموت و کوکلان در دربار چرخ‌مدار بر سر خدمت باشند، و حکم نمایند که سر ترکمان یاغی را ده تومان و اسیر پانزده تومان می‌دهم، این یموت و کوکلان نسل ترکمان یاغی را منقطع می‌سازد، بلکه سر و اسیر از بخارایی و خوقندی و افغان به ایران می‌آورد و خرج دو فوج سه فوج سرباز که به خراسان و گرگان می‌رود و تلف می‌شود، خرج یموت و کوکلان نمایند و آسوده باشند. چنانچه انگلیس به سالی صد هزار تومان خرج، تمام افغانستان و آن سامان را برهم زده. و این سرحد خراسان پیشکار ایل منش می‌خواهد و یک نفر از شاهزاده گان عظام که مایه امیدواری و اطمینان است درست قولی با ترکمان باشد. و از حکام سابق هیچ کس به ریاست و سیاست مرحوم فرمانفرما در خراسان والی نبوده. الحق، این فقره را یموت‌ها درست و از روی حقیقت سخن می‌گفتند.

این غلام نیز عرض می نماید که این غلام اگر خواهد اظهار تعلقی با بیان تملقی نماید، چنانچه رسم بیشتر از ابنای زمان است، باید اظهار خرسندی و بیان ارادتمندی با زنده نماید نه به تعریف و توصیف مُرده افسانه سراید. ولی، اگر این مراتب را معروض پیشگاه شاهنشاه اسلام پناه ندارم، در دین داری روسیاه خداوند یگانه و در جان نثاری نمک به حرام دولت شهریار زمانه ام. بنابراین، جسارت ورزیده معروض می دارد که در ایام والی گری مرحوم فرمانفرما در خراسان، به حُسن کفایت و لطف درایت و درستی سلوک با شهری و بلوک و هوشیاری در کار مملکت و اطلاع بر دقائق امور سپاهی و رعیت و تنبیه متمردان و تأدیب سرکشان، چندان نام بلند و آوازه بیرون از اندازه حاصل نمود که اقطار ترکستان و خوارزم از بیم او سری بر بالین راحت نبود و تنی بر بستر استراحت آسوده نغذود. چنان رُعب او در دل دشمنان و بیم او در خاطر گردن کشان متمکن گشته که شیران گرگان کمتر از روباه و دلیران خوارزم و ترکستان عاجزتر از گدایان راه بودند. در ایام اسیری غلام در خیوق، مکرر ملاحظه نموده دیدم انجمنی از مرد و زن در خیوق نیست که ذکر مملکت ستانی و دشمن مآلی او مشهور و معروف آن اهالی نباشد. مکرر خان خیوق مجلس کنکاش چیده و با بزرگان شور دیده که اُسرای بیست ساله را از خیوق و نواحی آن که فرمان پذیر خیوقی هستند، با ایلچی چرب زبان به ارض اقدس فرستاده اظهار طاعت کنند و دَم از اطاعت زنند. نه تنها خیوق این عزم و اندیشه داشت، بل بخارایی و سمرقندی و اورکنجی تا اقصای بلاد ترکستان درین اندیشه و خیال بودند که اسرا باز دهند و به جان و مال خود منت نهند تا از سطوت چنگیزی و آشوب خونریزی او محفوظ مانند. بخت اُسرا خفته و کوکب مرادشان آشفته گشت: بناگاه خبر فوت او رسیده در رکاب جوزا انتساب شهریار اسلام جان فشان آمده خدمت به پایان رسانید. مُردن نواب فرمانفرما فرج بعد از شدت خیوقی و اهالی بخارا گشت. همیشه می گفتند: پس از ولیعهد فردوس مهد مرحوم نایب السلطنه هیچ کس در خراسان و ترکستان به این شوکت و سامان پای نگذاشته و هیچ یک از خدمتگزاران دولت ایران به این استعداد و امداد در این مرز و بوم رایت جلالت نیفراشته.

مطلب سیم

در بیان ایلات ترکمان و قزاق و قراقرپاق که در خوارزم سکونت دارند و سلوک خان خوارزم با آنها

از قلعه قاضی آباد که چهار فرسخ در جنوب خیوق واقعست که اول خاک خیوق از طرف مشرق مایل به شمال تا کهنه ارگنج و قنقرات که آخر خاک خیوق و در سمت مغرب به جنوب مایل خیوق متصل به دریاست. و این ارگنج کهنه حال خرابست. هفتاد هشتاد خانوار از یک در آن جا نشیمن دارند، محض زراعت. و در این مسافت ایلات ترکمان به قرار چهل پنجاه هزار خانوار یورت و مکان داشتند، از یموت و یمرایلی و قراداش لی و آلیلی و کوکلان و غیره می باشند. و به جزی موت، سایر این ایلات تابع ایران و از رعایای خوانین درجز و قوچان بوده اند. و بیست هزار این ایلات یموت هستند و مابقی از سایر ایلات. و این ایلات را الله قلی خان و محمدرحیم خان در زمان غلبه و استیلای خود از دامنه کوه نسا و ابیورد و درجز و قاری قلعه و گرگان به قهر و غلبه آورده، در دامنه قم جا داده. و در این اغتشاش ده ساله پس از قتل محمد امین خان و سایر خوانین آن سامان، باز این ایلات به محل و نشیمن قدیم خود رفته و کس از اهل خراسان نیست که آنها را تصاحب نموده دولت نماید. و در طرف قم متصل به سمت بخارا و خوقند، که بر شمال و مشرق جیحون واقعست، نشیمن و یورت ایلات قزاق و قراقرپاق است که از جنس ازبک است و چودر که از جنس ترکمان است. و این ایل چودر نیز در قدیم حوالی حاجی ترخان است یورت و مکان داشتند. آنها را نیز الله قلی خان و محمدرحیم خان در زمان اقتدار خودشان از حاجی ترخان آورده بر ساحل دریا میان قلعه خواجه ایل و قنقرات منزل داده. این ایلات قزاق و قراقرپاق و چودر و سایر ترکمانان سابق دویست هزار بود، صد و بیست هزار قزاق و سی هزار قراقرپاق هستند. این قزاق و قراقرپاق را نیز در زمان انقلاب و آشوب روس تصاحب نموده، حال رعیت دولت روس شده. به قدر ده هزار خانوار از مردمان بی مکنّت و گدای قراقرپاق باقی مانده که تابع خوانین خیوق هستند.

مطلب چهارم

در بعضی آداب و رسوم معین و معلوم خان خیوق و بعضی امور متفرقه آن سامان

اما، خان چندان امتیاز در لباس با سایر مردم ندارد، الا آن که خان جیقه بر سر می‌گذارد. قیمت جیقه خان، اگر پنجاه شصت تومان بشود و در هنگام سواری نیز گویی از نقره مطلا بر دُم اسب خان می‌کشند و در هنگام سواری سه دفعه سُرنّا می‌زنند. مقارن سواری یک بار کرنا می‌کشند. و دیگر از آداب غیرمتعارفه خان آن که خود غلیان نمی‌کشد. پیشخدمت، که به اصطلاح ایشان محرم می‌گویند، غلیان را خوب می‌کشد تا پُر دود می‌شود و دود آن را بیرون نکرده می‌آورد در پیش روی خان می‌نشیند، نی غلیان را به فاصله دو انگشت نزدیک دهان خان نگاه داشته. در پشت غلیان، برابر جای نی غلیان، سوراخی است که آن‌جا را نیز محرم انگشت نهاده نگاه می‌دارد که دود بیرون نرود. آن وقت لب بر آن سوراخ نهاده نفس می‌دمد تا تمام دود به دهان خان می‌رود. و همین که خان دهانش از دود پُر شد، برهم نهاده دود را مزه نموده فرو می‌برد. و این نوع غلیان کشیدن خاصه خان است. و غلام صورت غلیان کشیدن روز ورود [را پیش ازین معروض داشت.] و وضع نشستن خان به سلام چنین است که خان در دیوان‌خانه می‌نشیند، مردم به سلام می‌آیند. اشخاص سلام معین نیست. هرکس بخواهد به سلام خان می‌آید. مردمان بزرگ، از قبیل طوره و مهتر و سایر بزرگان، آنها را اذن نشستن می‌دهد. و سایر مردم بازاری و ایلات و نوکر می‌آیند، در حضور خان سلام می‌کنند و دست بر روی و ریش کشیده به رسم خود فاتحه خوانده برمی‌گردند. و هرکس هم تعارفی از برای خان ببرد و خوشش می‌آید و هدیه نام می‌گذارد. مثلاً کسی می‌آید و ده دانه سیب می‌آورد و دیگری یک بره می‌آورد. هر هدیه که آنها از برای خان بیاورند، عیب ندارد. حتی غلام دید قصابی چند دل و جگر گوسفند و چند خصیه گوسفند به رسم هدیه آورده و خان بسیار خوشش آمد.

مطلب پنجم

در مالیات خیق که آن را «سالقوت» نیز گویند

[در] خیق کسی که زراعت زیاد از خود داشته باشد یافت نمی شود. از زارعین و صاحبان املاک معتبر سه طلای پخته، که شش طلای کوچک است، می ستانند — و رواج پول ایران قریب به چهار تومان می شود — و از مردمان متوسط الحال دو طلا، و از کسانی که اندک زراعت دارند و چندان استطاعت ندارند یک طلا می گیرند. و مردمان فقیر که مطلقاً معاف هستند و به دیوان هیچ نمی دهند نیز بسیارند. و این سالقوت معادل صد و پنجاه هزار طلا می شود. و از ده دوازده هزار ایل قراقرپاق که در تصرف خیق باقی مانده، چنانچه مذکور شد، آنچه می گیرند مَذْزُکوة نام نهاده اند و مأخوذی آنها به این موجب است:

گوسفندی یک تنکه که سه عباسی ایران است؛ گاوی دو تنکه؛ مادیان و اسب سه تنکه؛ شتری پنج تنکه، که مجموع آن دوازده هزار طلا بیشتر نمی شود. و مداخل دیگری خیقی باج و گمرک است. گمرک امتعه و اقمشه را نیز چهل یک می گیرند. اگر طرق و شوارع امن باشد و کاروان از اطراف آمد و شد کند، بیست [و] پنج هزار طلا مأخوذی گمرک آن جا است. و هرکس غلام و کنیز بفروشد، او نیز یک طلا باج می دهد. و از تنباکو که باج جداگانه دارد، و بیان خواهد شد، سی هزار طلا می گیرند. من حیث المجموع، از همه جهت اگر

ولایت او امن و بی آشوب باشد، قریب به دویست و پنجاه هزار منافع مملکتی و خراج دولتی دارند. و دیگر از منافع دولتی خان خیوق که عاید به «ایناق» یعنی ولیعهد و سایر اعظام و اکابر می شود، و در حقیقت نوع تحمیلی به رعایا و شبیه به مالیات است، آن که از رود جیحون بزرگ هفتاد هشتاد نه‌ر عظیم حفر نموده به صحاری و براری خوارزم آورده به آنها زراعت می نمایند. در سالی یک بار، هنگام بهار و طغیان آب، سی روز از نوروز فیروز گذشته آن نهرها را پاک می کنند و لای روب می نمایند. و این لای روب را به زبان ترکستانی «قزو» می گویند. و جهت اصلاح این کار به رعایا پول حواله می دهند. این هم کمتر از مالیات نیست. چنانچه کسی اگر یک طلا «سالقوت» یعنی مالیات می دهد، یک طلا به «قزو» می دهد. و در خیوق خان با اعظام و اشراف منزل به منزل تا کنار رود جیحون رفته پنج روز شش روز توقف نموده، هر کس زراعتش از آن نهر مشروب می شود به هر پنج جریب یک عملة داده تا نهر را پاک سازند. آن گاه راه آب را که متصل به جیحون است، باز می نمایند. تا آن گاه که آب لازم ندارند، باز رفته راه آب را از نهر قطع نموده راه مسدود می کنند. و بعضی نهرها را در سالی دوبار پاک کنند و به علت آن که ماسه و قم در او ریخته پُر می سازد.

و از جمله آداب و رسوم ناپسندیده خیوقی و خوارزمی آن است با آن که اکثر اهالی خوارزم و خیوق، از قاضی و مفتی و سایر اعیان و اعظام و خوانین، عادت به کشیدن غلیان دارند. یک نفر ملا را محتسب ولایت قرار داده رئیس لقب می دهند. تعیین وزن و پیمانه اصناف و قدغن ارزانی نرخ ها و سیاست آنان که تجاوز از فرمان کنند و به نرخ ولایت نفروشدند، با اوست. او اگر به دست کسی اگر چه قاضی کلان یا سایر اعیان یا خود خان باشد غلیان ببیند، می گیرد و می شکند. و به جز خان هر کس باشد، تعذیر شرعی می کند. می گویند: تنباکو در زمان خلفا نبوده، کشیدن او بدعت است و مال خود را آتش زدن. و این رئیس جز در بازارها گردش کند. تا نخواهندش، به جایی نمی رود مبادا در خانه کسی اگر بی اذن برود غلیان ببیند، آن وقت آن کس که غلیان می کشد باید حد تعزیر بزند و کار مشکل است و به مردم بد خواهد گذشت. به این جهت جایی چندان نمی رود و اگر وقتی به جهت ضرورت و کاری بزرگ به مجلس خان برود یا خان او را احضار نماید، قدغن است که غلیان در مجلس خان نیاورند. خان در کشیدن غلیان از [۱] و تقیه می کند تا به دیگر مردمان چه رسد.

مطلب ششم

در بیان تصرف روسیه در اطراف خوارزم

تفصیل آن که پنجاه شصت سال قبل ازین روس از طرف دریا بیرون آمده آق مسجد، که بر ساحل رود سیر است و یکی از قلاع معتبره خوقند است، تصرف نموده و بر آبادی آن افزوده. به جای دیگر نمی توانست تسلط و تصرف به هم رسانند. ایلات قزاق و قراقرپاق مانند سدی استوار مانع تصرف روس در آن دیار بودند و روس نیز به هیچ گونه راهی و گذرگاهی در خوارزم نداشت، جهت صعوبت راه رگه باید صد و پنجاه فرسخ مسافت را طی نماید و این مسافت تمام قم است. حمل و نقل آذوقه و آوردن توپ و قورخانه و حرکت لشکر صعوبتی تمام دارد. تا آن که روس به حسن تدبیر ایل قزاق و قراقرپاق را رام و تابع احکام خود نموده و مالیات این ایلات را بخشیده، به کلی از جمیع صادر و وارد دیوانی معاف داشته و ده دوازده هزار بزرگان و خوانین و کدخدازادگان آن دو ایل را به رسم نوکری نگاه داشته و نهایت احترام و اکرام را به آنها مرعی می دارد، و به تدریج آنها [را به] بیطر پورغ برده به ظاهر اسم نوکری دارند، ولی در باطن گروهی هستند. پس از تصرف و انتظام ایلات که رفع مانع اوشد، از کنار رو [د] سیر که از خوقند جریان دارد و به دریا می ریزد به فاصله سه فرسخ به اقتضای محل و مقام قلعه در نهایت استحکام ساخته و تا حال تقریباً چهل پنجاه قلعه طرح انداخته و آنها را به آذوقه و قورخانه و سرباز مستحکم ساخته. و چهل هزار قشون درین قلعه جات ساخلو نهاده و پیوسته سی فروند

کشتی جنگی در دریا مهیا و آماده دارد. و قریب به سه سال است که تاشکند را نیز گرفته. و این تاشکند از قلاع معتبر و مشهور خوفند است. و از گرفتن تاشکند خوارزمی و ترکستانی حساب کلی برده اند. سابق خوانین خیوق تا می توانسته اند مانع بودند و نمی گذاشتند روس از دریا بگذرد و جایی را تصرف نماید. درین ده دوازده سال آشوب و اغتشاش خوارزم، که ازبک و خوانین خیوق با هم درافتاده بودند، روس فرصت یافته به اطراف و اکناف شتافته این کارهای بزرگ را از پیش بُرد. و حال تا دواخریه، که چهارفرسخی قنقرات است و بیست فرسخی خیوق است، به همین نوع که معروض شد قلعه سازی نموده و بر آبادی آن جا افزوده. و جز خیال قلعه طرح انداختن و آن را از آذوقه و قورخانه و نوکر آماده ساختن، دیگر خیالی ندارد. و اگر از اهالی آن جا کسی به او تعرض رساند، در کمال ملایمت و ملاطفت می گوید: شما مردمان خوارزمی گرسنه و بی بضاعت هستید؛ از استیصال این کارها را می کنید؛ بیاید من به شما آذوقه و پول بدهم. به همین نوع با اهالی خوارزم رفتار می نمایند.

و امیر بخارا نیز محض عداوت اصلاً متعرض روس در هیچ وقت نبوده، به این خیال که شاید هندوستان متصرفی انگلیس به این واسطه به هم بخورد. و خوانین خیوق مانند الله قلی خان و محمد رحیم خان که در خوارزم [م] اقتدار داشتند، هر سال خیوقی و خوفندی و سایر ایلات صحرائشین خوارزم را به تاخت و تاز بر سر روسیه بُرده، نمی گذاشت که از دریا بیرون آید. تا آن که خوانین ازبک را آن اقتدار باقی نمانده، روس نیز فرصت یافته این کارها را از پیش برده. تا بعد ازین خداوند چه تقدیر و روسیه چه تدبیر نمایند.

مطلب هفتم

در بیان سلوک او با دول اطراف

اولاً، معروض می‌دارد که حال ترکستان و توران به حقیقت در ممالک آنها بنای ملوک طوایف است. هر کس به قدر صد یا پنجاه فرسخ زمین را به حسب طول و عرض تصاحب نموده، یا برده هزار نفر رتبه برتری یافته، یا قلعه محکمی به دست آورده، خود را کسی شمارد و آدمی انگارد. قابل آن که با دولتی دم از مساوات زنند یا اظهار معادات کنند نیستند. خیوقی با بخارایی و خوقندی و شهرسبزی در ظاهر و باطن دشمن مال و جانند. به علت آن که در آن صفحات هر ایلی که قوت و نیروی آن داشته باشد که از ایل دیگر اسیر و دستگیر به دست آرد، محض صرفه خود مضایقه ندارد. اگر دوروزی به حسب اتفاق با هم دوست باشند، بنابر مصلحتی است نه در معنی اظهار محبتی. و با دولت علیّه عثمانی، که دولتی بزرگ است، اظهار خیرخواهی نموده سلطان روم را خلیفه الله دانند و در مساجد و منابر او را دعای خیر کنند. و در قدیم نیز محض مفاخرت هر کس خان خیوق بود از دولت عثمانی منصب جلوداری داشت و آن را مایه افتخار خود می‌پنداشت. حال به آن ارادت نیستند، ولی به همان مقدار که عرض شد اظهار ارادت و دولت خواهی می‌نمایند. و دولت بهیّه انگلیس نیز با آنها راهی دارد و آنها نیز بنابر صرفه کار خود اظهار دوستی می‌کنند، به این خیال که سدی در میان روس و دشت باشند تا هندوستان امن و بی آشوب ماند. گاه گاهی آدمی از دولت انگلیس به آنجا

آمده، آنها را از خیال روس و قلعه ساختن بر کنار دریا متنبه و هوشیار می سازد و احياناً از توپ و توپخانه اگر لازم شود رفع حاجت آنها را می نمایند. چنانچه در زمان دولت قوی شوکت شاهنشاه مبرور مغفور که هرات را محصور فرموده بود، از دولت انگلیس مهندسی و توپ ساز فرستاده، محض تدارک در خیوق شش عراده توپ ریخته مهیا نمودند و تا کنون توپ معتبر دولتی آنها همان توپ هاست. و بیمی که از همسایگان قوی دارند، همان دولت ایران است که مکرر ازین دولت قوی شوکت آسیب های بزرگ و گوش مالهای لایق داده اند. و پیوسته خیالی که دارند، در سامان حرب و صلح این دولت می باشند. اگر به کلی ایمن باشند و مفسدین ولایت بگذارند، جز خیال انقیاد و فرمان برداری فکر دیگر ندارند. اما، مردم آشوب طلب نمی گذارند. نه تنها خیوقی هراسانند، حتی ترکمانانی که به ظاهریاگی دولت هستند، مگر در هنگام اسیری مسموع شد که خان بخارا و دیگر سرکشان توران توپ هایی که از دولت ایران در چشم زخم مرو به دست ترکمان افتاده بود، هریکی را پنج هزار تومان می خریدند. ترکمانان از ترس و بیم که از دولت ایران دارند، از فروختن توپ ها تحاشی نموده جواب دادند که پادشاه اسلام مثل فرمانفرما نوکر بسیار دارد. شاید از بخت بد باز نوکری مثل او مأمور شود. آن گاه به جای هر توپ از ما هزار دختر باکره به اسیری می گیرند. هنوز اسرای ما که در زمان مرحوم نایب السلطنه برده اند، در خانه های بزرگان کنیزی می کنند. به چه جرأت می توانیم توپ دولت ایران را بفروشیم؟

مطلب هشتم

[در بیان فاصله خوق تا بلاد اطراف و وضع راه‌ها و منازل]

و خوق به حسب مسافت تا مرو صد و بیست فرسخ است. و در همه این مسافت آبادی ناپیداتر از آب در چشم بخیل و تاب در جسم علیل است. این مسافت را کاروان اشتردار به چهارده روز و گاهی به اقتضای فصل کمتر و بیشتر طی کنند. و سوار به ایلغار در ده یازده روز به پایان برد. و در هفت موضع این مسافت چاه‌ها در راه‌ها کنده‌اند که باید آب برداشت. و در هریک از این موضع هفت گانه عدد چاه‌ها به تفاوت است، بعضی شش و هفت بعضی ده دوازده، و عمق آنها نیز متفاوت است از بیست ذرع دیده شده الی هفتاد ذرع؛ و اسامی آنها به این ترتیب است:

از خوق تا ساقچه، نه فرسخ؛ از ساقچه تا چاه قباقلی پانزده فرسخ؛ از چاه قباقلی تا خان‌قویی بیست [و] یک فرسخ — و قویی به زبان آنها چاه را گویند — از خان‌قویی تا آجی قویی بیست [و] پنج فرسخ و آب این چاه اندک تلخی دارد از آن جهت «آجی» گویند یعنی تلخی؛ از آجی قویی تا چشمه بیست [و] پنج فرسخ؛ از چشمه تا قزل‌قم پانزده فرسخ؛ چون ریگ آن‌جا مایل به سرخی است، قزل‌قم گویند. قزل‌سرخ را گویند و قم ریگ ریزه نرم را گویند. و آب این منزل از فاضلاب‌های مرو است که به ریگ فرو رفته از آن چاه‌ها زه‌آب پیدا نموده؛ از قزل‌قم تا مرو ده فرسخ. و این چاه‌ها چنان پرآب است که هر چاهی ده هزار بل بیشتر را آب می‌دهد. و دهنه چاه‌ها تا پنج ذرع و شش ذرع است. باید ازین چاه‌ها آب

برداشت و به اندازه توانایی راکب و مرکوب باید راه پیمود و هر جا شب شد منزل نمود. و عدد منازل از مرو تا ارض اقدس سابق معروض داشت و از خییوق تا درجز صد و چهل فرسخ است. به همان نهج راه مرو باز آبادی ندارد، باید از چاه‌ها در راه‌ها آب برداشت. و اسامی آن‌ها به این موجب است: از خییوق باید به همان ساقچه آمد که نه فرسخ است و راه درجز از این جا از راه مرو ممتاز و جدا می‌شود؛ از ساقچه تا سرآب سی فرسخ است؛ از سراب تا شورقویی بیست و پنج فرسخ؛ از شورقویی تا خان‌قویی نیز بیست و پنج فرسخ و این خان‌قویی غیر از آن خان‌قویی راه مرو است؛ از خان‌قویی تا خرچه‌غاز سی فرسخ؛ از خرچه‌غاز تا عشق‌آباد یازده فرسخ؛ از عشق‌آباد تا درجز بیست فرسخ. در جمیع این مسافت نیز از آن چاه‌ها باید آب برداشت و در بیابان منزل ساخت، الا منزل عشق‌آباد که معمور و آباد است؛ و از خییوق تا بخارا یک صد و چهل فرسخ است و تا خوقند یک صد و هشتاد فرسخ است. و همچنین تا به هریک از هرات و کابل نیز یک صد و هشتاد فرسخ است و تا استرآباد دویست فرسخ است. و بیشتر این راه‌ها از حلیه آبادی دور و مهجور است. و اسامی منازل و مراحل او چون غلام خود نرفته بود اطلاع نداشت، از آن جهت ننگاشت و معروض نداشت.

مطلب نهم

در بعضی آداب و رسوم آنها است

در خدمت خان پس از «ایناق» که ولیعهد است، مهتر و قوش بیگی و دیوان بیگی معتبرند و سی و دو عمل دارو عامل کارند از قبیل میرآب و رئیس و سایر امور دیوانی و قاضی کلان ولایت و قاضی عسکر و بعضی ملاهای جزو که در محلات می باشند. و عزل و نصب این اشخاص در قبضه اقتدار خان است، الا آن ملاها و مؤذن های محلات که عزل و نصب آنها با رئیس است. و به جز این اشخاص احدی در خقوق مُهر ثبت ندارد. و به جز این سه وزیر و سی و دو عمل دار و مهر ثبت به منزله منصب و نشان است، باید خان به این اشخاص بدهد. و چنان این کار انتظام دارد که اگر به حکاکی صد تومان بدهند، بی اذن خان مُهر نمی کند. و اگر کسی قباله یا تمسکی داشته باشد، همان قاضی مهر می کند. جمیع اعمال لازمه و امور واقعه از عقد و نکاح و نوشتن قباله جات و مکاتیب شرعیه و امور عروسی و عزای خان و ایناق و طوره و مهتر و سایر اعاظم و اعیان و طایفه سارت، در عهده قاضی کلان است. و این امور واقعه مذکوره از یک متعلق به قاضی عسکر است. و در اکل و شرب بسیار سهل المأونه هستند. و در عروسی و مهمانی ها به یک نوع غذا و خورش اکتفا می کنند. و گوشت اسب و گاو بسیار می خورند و گوشت گوسفند به ندرت خورده می شود. و روغن خوردن خیوقی اکثر روغن «زغیر» است که روغن تخم کتان باشد و روغن پنبه تخم. و خان و اعاظم، روغن دنبه و کنجد

می خوردند و روغن گاو و گوسفند را در شیرچای می ریزند و از مشرہ نامی شنیده اند ولی ندیده اند. و پلورا قبولی گویند و بسیار کم می خوردند. خان و اعظم و اعیان در هر ماهی یک بار و دوبار قبولی بیشتر نمی خوردند و آب گوشت گاو و اسب زیاد می خوردند.

و از اقسام مهمانی ها، که آنها «طوی» می گویند، طوی ختنه از همه خرجش بیشتر است و هرگونه تکلفی که خواهند درین مهمانی کنند. آن طفل را که بنا دارند ختنه کنند، با چند طفل دیگر زینت نموده و سوار می کنند در بعضی کوچه ها که نزدیک به خانه آن طفل است می گردانند. و چند روز به همین نوع مشغول عیش و سرور می باشند.

و در عروسی ایشان قاضی کاسه را پر آب نموده در پیش دختر می گذارد و می گوید: تن خود را به فلان کس بخشیدی یا نه؟ او می گوید: بخشیدم. بعد از آن قاضی اندکی از آن کاسه آب می خورد و می گوید: بسم الله، الله اکبر. و اهل مجلس نیز از آن آب می خوردند. بعد قاضی، صیغه عقد جاری می نماید. و مهریه آنها مدارش بر نه است. اگر بخواهند بیفزایند، باز بر همین نسبت می افزایند: دو نه طلا و سه نه طلا و چهار نه طلا؛ و آنها یک دقوز طلا و دو دقوز طلا و سه دقوز طلا گویند. مثلاً، دختر خان و طورها و سایر اعیان را تا نود دقوز طلا قرار مهریه دهند.

و در مجلس عزا ختم قرآن و سایر احترامات ایران شایع نیست. هر کس به تعزیت آید، از حفظ یک آیه یا بیشتر تلاوت نموده می روند. و از خیرات متداوله میت آن که دوسه ملا می آورند در مجلس، و کسان میت شمشیری به مجلس آورده و دستمالی به قبضه شمشیر بسته پول به فراخور حال در گوشه دستمال بسته، نماز و روزه ترک شده، میت را به آن ملاها فروخته گناهان میت را نیز ملاها گردن گرفته او را بری الذمه نموده صیغه می خوانند.

و در جمیع شهرهای خوارزم و بلوک آن در هر هفته دو روز بازار دارند. و در بعضی شهرها و قریه ها دوشنبه و پنج شنبه، و در بعضی شنبه و چهارشنبه به اقسام مختلفه. و تمام از یک همیشه اوقات با چکمه می باشند؛ حتی خان صبح که چکمه در پا کرد، دیگر از پا بیرون نمی آورد مگر در وقت خواب، و مسح وضو را بر روی چکمه می کشند، چه در هنگام نشستن در اطاق و حین سلام و چه در عبور مساجد و مساکن با احترام و چه در جاهای کثیف. و اگر بخواهند نماز کنند، ته چکمه را با گزلیک پاک نموده داخل اطاق یا مسجد می شوند.

و در احکام به هیچ نوع از دزد نمی گذرند. و هر کس عرض دارد، در وقت معین بی مانع به حضور خان رفته عرض می نماید. آنچه متعلق به خان است، خود غوررسی نموده حکم می کند.

و اگر تعلق به امور شرعیه دارد، رجوع به قاضی می‌کند. و امور جزئیّه در محلات را همان ملاهای جزء اصلاح می‌کنند. در مکاتیب و فرامین و احکام، در زیادتى القاب و احترامات نکوشند. احکام دیوانی را بسیار مختصر و موجز نویسند و صورت فرمان ایشان در پایان این روزنامه مرقوم افتاد.

حضرتیمیزامر عالی لره بوتوور قواندیک، مسجدین قومنه سوزاولکیم، حسینعلینه ای ویردیک الیک، طلای پخته کسرتورور، ملا نوروز ملا امام بلده تیز تیز ایورین. رمضان آینه حط بتلدى سنه ۱۲۸۰. ۱۱۷

و این غلام به لفظ فرمان، محض تفأل و شگون، این خجسته روزنامه پیاپی آورد. امید که فرمان شهریار جهان مروج نبی آخرالزمان در هفت اقلیم جهان جاری و روان باد و جمال دولت جاوید مدت به خال خلود و کمال ابود آراسته و از نقص تناهی و عیب تباهی پیراسته باد. الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. تم الكتاب بعون الملك الوهاب. تحريراً فى شهر ذى قعدة الحرام سنه ۱۲۸۰.

یادداشتها:

- (۱) در اصل نسخه: فُشکر له ثم شکر له علی ما هدا نا بشکر النعم.
- سپاس فراوان خدایی که ما را هدایت فرمود تا شکر نعمتش را بجای آوریم.
- (۲) فائل: خوش خبر.
- (۳) در اصل نسخه: علیه وآله واصحابه ومحبه الآف التحیه والثناء.
- درود بی پایان حق بر او و خاندان و یاران و دوستانش.
- (۴) مرج: مرز، زمین، زمینی که کناره های آن را بلند ساخته در درون آن چیزی بکارند. صورت فارسی آن مَرِغ است که در زبانهای ایرانی و مرغزار فارسی باقی است.
- (۵) «جنگجو، کسی که در راه دین با کافران جهاد کند» محمد معین، فرهنگ فارسی، ۲/ ۲۳۷۷.
- (۶) خداوند مُلک و قدرتش را مستدام دارد.
- (۷) ختامه: مهر شده.
- (۸) تهران، پایتخت دوره ناصری.
- (۹) «نام طایفه ای است معروف و مشهور از گرگان استرآباد تا خوارزم و از آنجا تا بلخ و بخارا و سمرقند و سرخس. ایلات ایشان صحرانشینی کنند و به خیمه و خرگاه و آلاچیق، ییلاق و قشلاق گزینند».
- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ص ۶۱۰. نیز مراجعه شود به غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ۶۲۹/۱. همچنین دائرة المعارف اسلامی چاپ قاهره.
- صاحب مرآة البلدان ترکمان را از قُرَای معروفه مرو معرفی کرده است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ۶۷۹/۱. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- (۱۰) «zabāk» عنوان شعبه ای از ایل و طایفه جوجی خان مغول، که به نام ازبک خان (از اعقاب جوجی)، به نام طوایف ازبک مشهور شده است. و این طوایف نخست در نواحی واقع بین انهار اورال و چوسکونت داشته اند، و از امرای آنها ازبک خان و پسرش جانی بیگ در تاریخ قبل از تیمور مشهورند. بعد از عهد تیمور، این امرا در ماوراءالنهر قدرت یافته اند. در عهد صفویه، ازبک و ازبکان عنوان سلسله

امرای شیبانی است که به وسیله محمدشاه بخت، مشهور به شاه‌ی بک یا شیبک (شیبک خان)، تأسیس شد (۹۰۵ ه. ق)، و غالباً به سبب تعصب در تستن و تجاوز به خراسان، با سلاطین صفویه در زد و خورد بوده‌اند. مرکز امرای این سلسله سمرقند بوده است، و امرای مزبور با خانان خیوه و خانان بخارا و خوقند و امرای هشترخان (معروف به خانان جانی) خویشاوند و منسوب بوده‌اند، و دولت آنها نیز عاقبت به وسیله امرای هشترخان (حاجی طرخان) منقرض شده است. غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱۱۴/۱. همچنین بنگرید به: آرمینیوس وامیری، سیاحت‌نامه درویش دروغین، ص ۴۲۴.

(۱۱) سارق نام یکی از اقوام مغول است که پس از حمله چنگیزخان به غرب، اندک اندک در خوارزم و حوالی مرو مستقر شدند. آندراج آن را به صورت سارغ ضبط کرده و نوشته است «در ترکی نام گلی زردرنگ» باشد. فرهنگ نظام سائق را در ترکی به معنای پیر پیچ (دستار) گرفته است. گمان می‌رود که دهی به نام ساروق در دهستان فراهان اراک و رودی به نام ساروق یا ساروخ در جنوب آذربایجان با این کلمه یکی باشد.

(۱۲) «سالور یا سالور (Sālor)، یکی از طوایف غرباغوز، که نام آن سلفر Solqor نیز ضبط شده است. مانند سایر طوایف غز، از نواحی ایسیک کول به سواحل سیحون و سپس به ماوراءالنهر، خوارزم و خراسان مهاجرت کردند، و در کشورگشایی غزها در آسیای صغیر، قسمتی از آنها در قسمت شرقی آناتولی سکنی گزیدند، و در تاریخ سلاجقه روم نقش عمده‌ای داشتند. سلسله اتابکان سلفری (اتابکان فارس)، که پس از سلاجقه روی کار آمدند از طایفه سالور بودند. سالورهای ترکمنستان به سبب زد و خورد با طوایف ترکمن و تاخت و تاز در مرزهای خراسان ضعیف شدند؛ در مقابله با عباس میرزا ولیعهد تلفات بسیار به آنان وارد شد، و اهمیت خود را به کلی از دست دادند». غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱۲۴۳/۱.

(۱۳) «شهری است بزرگ به خراسان که امروزه جزء جمهوری ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی است و در انتهای جنوبی کویر قره‌قوم و به فاصله سی فرسخی شمال شرقی سرخس واقع و از رود مرغاب (مرو رود) مشروب می‌شود. قدمت مرو به پیش از میلاد مسیح می‌رسد. داریوش اول در کتیبه بیستون مرو را مرگوش نامیده و به باختر اسم برده است». علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «مرو».

(۱۴) در اصل قری آمده است.

(۱۵) در اصل نسخه: بحمدالله ولواله وجوده وفضاله.

شکر خدای را بر نعمت‌ها و لطف‌هایی که به ما ارزانی داشت.

(۱۶) «شریک، رفیق، همتا، مثل». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۳۶۰/۱.

(۱۷) خداوند جامه‌های نورانی بر او بپوشاند و در بهشت برین منزل دهد.

(۱۸) «نام ولایتی در آذربایجان که اکنون محل نشیمن ایلات شاهسون است. از توابع ولایت اردبیل که در کنار رود ارس واقع و مسکن طوایف شاهسون است و قریه زیاد ندارد». علی اکبر دهخدا، ذیل «شاهسون». شاهسونها قبایل متعددی هستند و از جمله آنهاست: تالش، میکلو، خلیفه‌لو، مغان‌لو، مرادلو، زرگر و... و طوایف مستقل آنها عبارتند از ایمانلو و ایمانلو. دائرةالمعارف الاسلامیه ۱۳۲/۱۳ و ۱۳۳، ذیل «شاه سوان».

(۱۹) «خلق‌ها، طبیعت‌ها، عادت‌ها». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۲۱۴/۲. «شیم به فتح‌تین یعنی هر زمین که آن را پیش ازین نکرده باشد و به سختی و صلابت خود باقی بود. و شیم به فتح، به معنای در

نیام کردن شمشیر را و برکشیدن آن را، از لغات اضداد است». محمد پادشاه «شاد»، فرهنگ آندراج، ۲۷۲۱/۴.

۲۰) «حسن خان معرف به سالار پسر پنجم الله یار خان آصف الدوله و پسر بزرگ مریم خانم دختر پنجم فتحعلی شاه و پسر دایی محمدشاه قاجار بوده است. شورش و قضیه محمد حسن خان سالار در خراسان که مدت پنج سال به طول انجامید یکی از مهمترین حوادثی است که در دوره سلطنت قاجاریه به تحریک بیگانگان در ایران روی داده و اگر میرزا تقی خان امیرکبیر در رأس دولت قرار نداشت و زمامدار نبود شاید به این آسانیا شورش برطرف نمی گردید. در سال ۱۲۴۰ ه. ق. که الله یار خان خوانسالار و سالار یار ملقب به آصف الدوله و به جای عبدالله خان امین الدوله صدراعظم فتحعلی شاه شد، محمد حسن خان منصب و سمت سابق پدر را یافت و از این تاریخ است که حسن خان معروف شد به سالار. الله یار خان آصف الدوله پدر حسن خان از بزرگان قاجاریه از تیره دولو و در زمان فتحعلی شاه و همچنین محمدشاه قاجار مصدر امور مهمه مملکتی بوده و همیشه در سلطنت محمدشاه، خواهرزاده خود، انتظار تصدی مقام صدارت عظمی را نیز مانند [دوره] فتحعلی شاه داشت و به خود چنین روزی را وعده می داد. در سال ۱۲۶۳ ه. ق. با اموال زیاد از مشهد به تهران وارد شد و نظرش این بود که با تقدیم هدایا و پیشکشهای زیاد به محمد شاه شاید بتواند جای حاج میرزا آقاسی را بگیرد. اما شاه چندان اعتنائی به وی نمود. او دلستنگ و رنجیده خاطر شد و به قصد زیارت مکه از تهران حرکت نمود و پیش از حرکت برای حسن خان سالار از طرف شاه ابلاغ تولیت آستان قدس رضوی را صادر نمود. آصف الدوله فرزندان خود را با دستورهای لازم برای برپا کردن شورش علیه حکومت مرکزی به خراسان روانه نمود و خود از دور ناظر اقدامات و عملیات آنان گردید. آصف الدوله از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۲ و سالار از سال ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۶ ه. ق. حاکم مقتدر خراسان بود. از طرفی به واسطه طول مدت حکومت این خانواده در خراسان و داراشدن نفوذ زیاد و تمول بی شمار و از طرف دیگر سالار چون دید که اوضاع درباره واسطه بیماری شاه و تسلط بی مورد حاج میرزا آقاسی خراب و امور به کلی از هم گسیخته شده است به خیال افتاد که به استظهار بیگانگان، خود پادشاه شود یا یکی از بستگان خود مثلاً بهمن میرزا را پادشاه نماید. این بود که با موافقت و اتحاد رؤسای محلی نواحی خراسان و مواصلت با جعفرقلی خان شادلو، ایلخانی حاکم بجنورد، شورش عظیمی برپا کرد. در شورش سالار دست بیگانگان کاملاً داخل بود... مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد: پس از ورود ناصرالدین شاه به تهران و برگزاری جشن تاج گذاری اولین اقدامی که میرزاتقی خان امیرکبیر آن را دمرد نامی ایران به عمل آورد، رفع فتنه سالار بود. امیرکبیر ابتداء سلیمان خان افشار را با عده ای سوار به همراه حاجی نورمحمدخان سردار عم سالار به خراسان فرستاد و ضمناً هر دو مأموریت داشتند که از راه مسالمت درآمده سالار را به هر طریقی متقاعد و او را وادار کنند به تهران بیایند. پس از ورود و مذاکره آنان با سالار، نامبرده به هیچ وجه زیر بار اطاعت دولت مرکزی نرفت و بر سرکشی و عصیان خود بیش از پیش افزود. مرحوم امیر این بار مجبور شد که سلطان مراد میزرا [حسام السلطنه] عموی شاه را که یکی از شاهزادگان لایق و با کفایت قاجاریه بود با عده ای از افواج آذربایجان و تجهیزات کامل مأمور قلع و قمع او نماید. پس از زد و خورد سخت و کشته شدن جمعی از طرفین و محاصره شهر مشهد سرانجام سالار و برادر و دو پسرش تسلیم و برخلاف انتظار خود فوراً اعدام و در خواجه ربیع مدفون شدند... هنگامی که سالار در مشهد محصور قوای اعزامی دولت بود مجبور شد که به طلاهای خزانه حضرت رضا (ع) دستبرد زده و آنها را به نام خویش سکه بزند و به مصرف نگهداری قشون

محصور برسانند. پس از تسلیم شدن سالار و بستگانش کلنل شیل وزیرمختار انگلیس که با یک امر انجام یافته مواجه گردید ابتدا سعی کرد جان سالار را با وساطت از خطر مرگ نجات دهد و چندین بار با امیرکبیر در این زمینه ملاقات و مکاتبه کرد ولی اقدامات او در پیشگاه امیر به هیچ وجه مؤثر واقع نشد». مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱/۳۲۷ و ۳۲۸.

(۲۱) منابع دوره قاجار هیچ دلالتی به یافتن ردپایی از این عباسقلی خان ندارند. از میان مورخان معاصر مهدی بامداد در ذکر اغتشاشی که در سال ۱۲۶۷ در ناحیه هرات روی داد می نویسد: «در این هنگام که دولت ایران از این اوضاع و احوال آگاه شد به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه دستور مداخله داد. او سامخان ایلخانی صاحب عنوان را با هفتصد سوار و پس از او عباسقلی خان میر پنج (کذا) و سه فوج خراسانی، و شش عراده توپ و هزار سوار از پی او روانه نمود. سامخان وارد شهر شد و سردار کهندل خان [را] در شهرهای فراه و اسفزار نگهداشته و خود برای گرفتن هرات رهسپار گردید. پس از چندین زد و خورد چون کاری از پیش نبرد و دید که دولت ایران حامی صید محمدخان یا سعید محمدخان است به واسطه گستاخی خویش از دولت ایران معذرت خواسته و به قندهار بازگشت». شرح حال رجال ایران، ۱۱۶/۶. از حقایق الاخبار ناصری تألیف محمد جعفر خورموجی برمی آید که این عباسقلی خان میر پنجه غیر از عباسقلی خان دره جزی بوده است که چند بار از طرف حسام السلطنه مأمور سرکوبی ترکمانان شده بود و اتفاقاً هر دو همزمان درگذشته اند.

(۲۲) میرزا تقی خان یا میرزا محمد تقی خان ملقب به امیرنظام، امیرکبیر و اتابک اعظم؛ پسر مشهدی قربان هزاره ای فراهانی — که بعدها حاج قربان بک آشپزباشی شد — بسیار زود به خدمت میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم درآمد؛ مدتی لشکرنویس بود. در ۱۲۵۱ ه. ق. به شغل و لقب مستوفی نظام در لشکر آذربایجان منصوب و ملقب گردید. چندی بعد بر اثر خدمات صادقانه ملقب به وزیرنظام (رئیس اداره تدارکات، دارایی، حمل و نقل و سر رشته داری لشکر آذربایجان در آن زمان) شد. در ۱۲۵۳ ه. ق. ۱۸۳۷ م. به امر محمدشاه با ناصرالدین میرزا به تفلیس و ایروان رفت تا با نیکلای اول امپراطور روس که به نواحی قفقاز آمده بود دیدار کند. در ۱۲۶۰ ه. ق. برای رفع اختلافات و تعیین حدود بین ایران و عثمانی به جای میرزا جعفرخان مشیرالدوله از تبریز مأمور ارزنه الروم گردید و سرانجام معاهده ارزنه الروم در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۶۲ ه. ق. بسته شد. در ۱۲۶۴ ه. ق. هنگام عزیمت ناصرالدین شاه از تبریز به تهران همراه شاه تازه بود و به لقب و شغل امیرنظامی (فرمانده کل قوا) نائل آمد. پس از جلوس ناصرالدین بر تخت سلطنت در شب ۲۲ ذی قعدة ۱۲۶۴ ه. ق. ملقب به امیرکبیر و اتابک اعظم گردید و به سمت صدارت عظمی تعیین و برقرار شد. کمی بعد ناصرالدین شاه خواهر خود را به عقد ازدواج او درآورد. او وصلت با خواهر شاه را به این دلیل پذیرفت که از هر جهت آسوده خاطر باشد و به کارهای اصلاحی خود ادامه دهد. اولین اقدام او اصلاح امر خراسان و فرونشاندن فتنه حسن خان سالار بود. پس از فرونشاندن شورش سالار دوم امیرکبیر قلع و قمع بابیها یعنی پیروان میرزا علی محمد شیرازی در مازندران، نیریز و زنجان بود. در سال سوم صدارت آشوب نیریز را که به پیشوایی و سرکردگی سید یحیی دارابی در آنجا ایجاد شده بود دفع کرد و میرزا علی محمد شیرازی را از بین برد. اهم کارهای امیرکبیر را در مدت صدارتش می توان به این قرار خلاصه کرد: اصلاح امور مالیاتی، و تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی، قلع و قمع سالار و فرونشاندن آتش فتنه او در خراسان، فرونشاندن شورش بابیان، برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارج، تأسیس دارالفنون، ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه، ایجاد چاپارخانه منظم و تنظیم وضع قشون... اما دسائس خودی و بیگانه علیه او بسیار جدی و عمیق بود. میرزا تقی خان،

پس از خدمات شایان به مملکت و اصلاحات در امور لشکری و کشوری چون ترقی ایران را می خواست دشمنان زیادی برای خود ایجاد کرد و آنها از جوانی و نادانی شاه سوءاستفاده کرده ابتدا او را در ۲۰ محرم ۱۲۶۸ هـ. ق. از صدارت معزول و پنج روز بعد از امارت نظام و بلکه از تمام مشاغل دولتی برکنار کردند. او چند روز بعد به کاشان تبعید شد و سرانجام در ۱۸ ربیع الاول همان سال به دستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان به وسیله حاج علی خان مقدم مراغه ای (حاجب الدوله پدر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه) با وضع بسیار فجیعی کشته شد. نقل ملخص از مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۲۰۹/۱ تا ۲۱۷.

(۲۳) «میر پنج به معنای امیر پنجه، امیر پنج؛ مقام لشکری بالاتر از سرتیب و پایین تر از امیرتومان. میر پنجه به منای میر پنج، امیر پنجه». علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «میر پنج».

(۲۴) «پیک، نامه بر، قاصد». محمدمعین، فرهنگ فارسی، ۱/۱۲۶۳. البته چاپار، لفظی است ترکی و نیز نام نوعی خراج که پیشاپیش از قراء و دهات می گرفتند.

(۲۵) «شهری است به خراسان و از اقلیم چهارم است و باغستانش بسیار؛ مردم آن جا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند. از مزار کبار [بزرگان] اولیا و علما تربت شیخ عبدالله انصاری معروف به پیر هری و خواجه محمد ابوالولید و امام فخر رازی در آن شهر است. این شهر تا زمان حکومت قاجاریه جزو شهرهای ایران بود و در زمان فتحعلی شاه به دولت افغانستان داده شد». علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «هرات».

(۲۶) «Barax» در بخش شرق شهرستان مشهد از استان خراسان واقع است. از شمال و شرق به ترکمنستان شوروی محدود است. شهر قدیم سرخس به جاده طوس به مرو و بر ساحل شرقی رود تجن قرار داشت. «غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱/۱۲۸۳. لسترنج می نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاه ترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل خاوری رودخانه مشهد واقع است. این رودخانه را امروز تجند گویند. سرزمین های خلافت شرقی، ۴۲۱.

(۲۷) «میرزا نصرالله، معروف به میرزا آقاخان، پسر میرزا اسدالله خان نوری مازندرانی... در ربیع الاول ۱۲۲۲ متولد شد... در آغاز خدمات دولتی ابتدا به خدمت الهیار خان آصف الدوله درآمد و بعد از فوت پدرش منصب لشکرنویسی به او داده شد... بعد لشکرنویس یاشی شد و پس از آن به مقام وزارت لشکر رسید... در ۱۲۶۱ به سبب مخالفت با حاج میرزا آقاسی و ارتباط با بیگانگان، به دستور حاجی او را چوب زدند... و با برادرش میرزا فضل الله به کاشان تبعید کردند. پس از فوت محمد شاه از کاشان به تهران آمد، زیرا به پشتیبانی مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه که نسبت به وی حسن نظر داشت مطمئن بود، ولی چون حرکت او بی اجازه دولت بود مورد مؤاخذه [میرزا تقی خان] قرار گرفت و او با همه استظهاری که به مادر شاه داشت، در سفارت انگلیس متحصن شد... و از این رو نه تنها از مجازات مصون ماند بلکه به معاونت صدراعظم نیز منصوب گشت، و شاید موافقت امیرکبیر با این امر از آن جهت بود که بدین وسیله از تحریکات و مداخلات مادر شاه و دست نشاندۀ جاه طلب او در امور دولتی پیشگیری کند و میرزا آقاخان را از نزدیک تحت مراقبت داشته باشد که مبادا به علت ارتباط با بیگانگان روزی موجب اختلال امور شود.

پس از کشته شدن امیرکبیر که میرزا آقاخان در آن مداخله تام داشت، وی در حالی که سند تابعیت او از انگلستان در دست بود، به صدارت انتخاب شد ولی موافقت سفارت را گرفت که از آن پس تابع انگلستان به حساب نیاید. دوره صدارت او دوره شکست ایران است که اعظم مصائب آن از دست رفتن

هرات و جدایی افغانستان از ایران بود. در جریان قضایای هرات است که میرزا آقاخان به مواضعه با انگلیسیها برای گرفتن بوشهر به وسیله آنها متهم شد، چه او برادرزاده خود، مهرعلی خان شجاع الملک را به جلوگیری از انگلیسیها در بوشهر مأمور کرده بود و چون وی از عهده مأموریت خود برنیامد و بوشهر از دست رفت، میرزا آقاخان متهم شد که به انگلیسیها گفته، بلکه نامه نوشته است که اگر بخواهید هرات را بگیرید (هرات را قشون ایران تسخیر کرده بود) بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آییم و هرات را به شما واگذاریم و شما هم بوشهر را تخلیه کنید. مخالفان او علاوه بر این، یازده فقره خیانت بزرگ دیگر به وی نسبت داده همه را به شاه گزارش دادند. در این احوال میرزا آقاخان خود به ارتباط با انگلیسیها اعتراف کرد و از این بدتر سخنی بود که در مجلس مشاوره درباره جنگ هرات از دهان او بیرون آمد که «خیط کردم خطا کردم که از برای کار خودم دولت ایران را برهم زدم». از این رو در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ از صدارت معزول و با فرزندان خود به آدران کرج و پس از آن متشاوراً به یزد و اصفهان و کاشان تبعید شد و سرانجام بالتماس خود او و به حکم شاه او را به قم بردند و در آن جا در شب جمعه ۱۲ شوال ۱۲۸۱ وفات یافت و جنازه اش را به کربلا بردند...» دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ذیل «آقاخان نوری».

(۲۸) در اصل نسخه، احکامی، نگارش شده است.

(۲۹) مرغاب در اصل «مروآب» بوده است و اصطخری گوید مرغاب اسم محلی است که آن رود از آن جا سرچشمه می گیرد. مقدسی گوید این رود تا مرو علیا جریان یافته سپس به مرو سفلی می رود.

لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ۴۲۳. نیز بنگرید به معجم البلدان، بیروت، ۱۱۲/۵.

(۳۰) شیرقان که آن را «اشبورقان» و «اشبرقان» و «شبورقان» و «شبورغان» و «سبورغان» هم نوشته اند هنوز باقی است و در قرن سوم هجری یک بار مرکز و کرسی ولایت جوزجان گردید و پس از آن مرکز این ولایت به یهودیه یعنی میمنه که در آن زمان به اندازه شیرقان بود انتقال یافت. لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ۴۵۲.

(۳۱) «شهر میمنه که سر راه بلخ در دو منزلی طالقان است هنوز شهری معمور است و در قرون وسطی آن را یهودان و یهودیه می گفتند و غالباً مرکز جوزجان شمرده می شد. یاقوت آن را به یهودان بزرگ نامیده است، گوید چون در زمان بخت نصر یهودان از بیت المقدس رانده شدند اولین محلی که در آن مسکن گزیدند این شهر بود و بعدها چون مسلمانان از کلمه یهودان خوششان نمی آمد اسم شهر را به میمنه بدل کردند تا با مبارکی و میمنت همراه باشد و این اسم تا کنون باقی است». همان، ص ۴۵۰. نیز رجوع شود به: آرمینیوس وامبری، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، فصل سیزدهم.

(۳۲) «دهکده پنج ده زیر مروچک در ساحل مرغاب واقع بود. ناصر خسرو علوی به سال ۴۳۷ هجری در مسافرت به مکه آن را دیده است و یاقوت آن را شهری قشنگ شمرده است». لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۳۲.

(۳۳) «چراگاه ایلات و عشایر، محل خیمه و خرگاه، مسکن، منزل». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۵۲۷۴/۴. به مجموع چادرهای قبیله نیز گفته می شود.

(۳۴) «سبزوار، مرتع». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۳۴۳/۱.

(۳۵) مشهد، مرکز خراسان.

(۳۶) منظور، یارمحمدخان الکوزائی حاکم مقتدر هرات است که در زمان صدارت میرزاتقی خان امیرکبیر به لقب ظهیرالدوله ملقب گردید. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳۲۸/۱.

۳۷) اعتماد السلطنه، سال فوت یارمحمدخان را آنجا که ذکر وقایع سال ۱۲۶۷/۱۸۵۰ م. را بیان می دارد چنین نقل می کند: «یارمحمدخان ظهیرالدوله یک شبانه روز در سبزواری ناخوش شده درگذشت و پسرش صید محمدخان به جای او متمکن و عریضه و مطالب خود را خدمت نواب والا حسام السلطنه فرستاد که به عرض اولیای دولت برساند». مرآة البلدان، ۱۰۶۳/۲. و ملخص آن در تاریخ منتظم ناصری، ۱۷۱۸/۳. نیز نگاه کنید به رضاقلی خان هدایت، سفارت نامه خوارزم، کتابخانه طهوری، ص ۱۱۰ و ۱۱۱. همچنین مراجعه شود به مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۱۵/۶ و ۱۱۶.

۳۸) «حرکت سریع سپاهیان به سوی دشمن، هجوم، یورش». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۴۱۹/۱.

۳۹) «به قهر و غلبه گرفتن، غنیمت، غارت کردن». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۴۸۷/۴.

۴۰) در اصل نسخه: تظلم نامجاب.

۴۱) سلطان مراد میرزا حسام السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد، در سال ۱۲۶۴ ه. ق. برحسب انتخاب میرزا تقی خان امیرکبیر از تهران برای قلع و قمع سالار به خراسان مأموریت یافت و در ۱۲۶۶ پس از اعدام حسن خان سالار به لقب حسام السلطنه ملقب گردید و در حکومت خود کاملاً مستقل گردید. در ۱۲۷۰ از حکومت خراسان معزول شد و به جای او فریدون میرزا فرمانفرما استاندار خراسان گردید. در ۱۲۷۲ پس از درگذشت فریدون میرزا برای بار دوم استاندار خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۷۵ ادامه داشت. در ۱۲۷۲ چون اغتشاشات و بی نظمی هایی در هرات روی داده بود و امیر دوست محمدخان با قرار قبلی با انگلیسیها و به تحریک آنها قصد داشت که هرات را هم ضمیمه مستملکات خود کند، از طرف دولت به حسام السلطنه والی خراسان امر شد که به هرات رفته آنجا را تصرف نماید. حسام السلطنه خودش بدان صوب حرکت کرده آنجا را در هفتم صفر ۱۲۷۳ ه. ق. متصرف شد. چون تصرف هرات از طرف دولت ایران برخلاف میل انگلستان بود فتح هرات سبب شد که میان انگلستان و ایران جنگ درگیرد، این جنگ از جنگ هایی است که برای ایران خیلی رسوایی و افتضاح بار آورد و آخرالامر هم به مساعی میرزا آقاخان نوری صدراعظم دست نشانده خودشان منتهی به عقد معاهده بسیار ننگین و منحوس پاریس در هفتم رجب ۱۲۷۳ گردید و به موجب این قرارداد دولت ایران افغانستان را یکسره به دولت انگلیس بخشید... حسام السلطنه چون طرف بی مهری دولت انگلیس و میرزا آقاخان نوری بود از خراسان احضار شد و به جای وی حمزه میرزا حشمت الدوله در ۱۲۷۵ به وزارت میرزا محمد مستوفی قوام الدوله به استانداری خراسان فرستاده شد و حسام السلطنه به استانداری فارس انتخاب گردید. پس از قضیه افتضاح آور مرو در ۱۲۷۶ و تلف شدن بیشتر قوای دولت (در حدود سی چهل هزار نفر) شاه در سال ۱۲۷۷ ه. ق. حشمت الدوله و قوام الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان معزول و به جای آنان حسام السلطنه را از فارس احضار کرده برای بار سوم به حکومت خراسان تعیین نموده و محمد ناصر خان قاجار دولورا به پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرمانده لشکر) او انتخاب و به خراسان فرستاد. حسام السلطنه در مدت حکومت خود جلو تجاوزات ترکمنها را به نواحی خراسان گرفت، در ۱۲۸۲ برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ به طول انجامید... در اواسط سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه برای زیارت اعتاب مقدسه عازم عراق گردید حسام السلطنه نیز به همراه او بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را به عهده داشت. در ۱۲۸۸ علاوه بر حکومت یزد برای بار چهارم به حکمرانی خراسان نیز تعیین گردید. در همین سال علاوه به حکمرانی خراسان حکومت اصفهان نیز در عوض حکومت یزد به عهده وی واگذار شد. ولی بر اثر نافرمانی از احکام حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم در سال ۱۲۸۹ معزول شد. پس از عزل او از ایالت خراسان

دشمنی و کینه مشیرالدوله را سخت در دل داشت. در ۱۲۹۰ در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا حسام السلطنه نیز از ملتزمین رکاب شاه بود... در اواخر سال ۱۲۹۳ ه. ق. حاکم کردستان و کرمانشاه شد او در دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ ه. ق. درگذشت و در مشهد در دارالحفاظ حرم حضرت رضا (ع) مدفون است. نقل به تلخیص از مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۰۴/۲ تا ۱۱۰.

(۴۲) در یادداشتهای اعتمادالسلطنه در حوادث سال ۱۲۶۸ ق دو نوبت ذکر نام او شده است. یکی در آنجا که می‌نگارد: «ریش سفیدان تراکمه سرخس در خدمت نواب والا حسام السلطنه متقبل انقیاد و خدمتگزاری شده با عباسقلی خان بیگلربیگی شهر مشهد که مأمور حکومت سرخس گردیده بود روانه آن محل گردیدند». و دیگر در آنجا که می‌گوید: «عباسقلی خان بیگلربیگی که با هزار سوار و هزار نفر سرباز و دو عراده توپ مأمور تعمیر خرابی بروج آق و دربند و قراولخانه‌های مزدوران و غیره شده بود آن‌جاها را تعمیر نموده است». مرآة البلدان ۳-۲/۱۰۷۳ و ۱۱۳۳.

(۴۳) احتمالاً وجه تسمیه این قوم به واسطه محل سکناى آنان در کنار رود تجن یا تینج بوده است. سرچشمه این رود از هزار جریب (قریب دامغان) است و از کنار شهر ساری عبور می‌کند و در فرج‌آباد از طرف جنوب به بحر خزر می‌ریزد. به منظور آگاهی مراجعه شود به: محمد تقی خان حکیم، گنج شایگان «جغرافیای تاریخی شهرهای ایران»، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۶، ص ۱۶۵.

(۴۴) سامخان پسر بزرگ و ارشد رضاقلی خان زعفرانلو بوده و در سال ۱۲۴۷ قمری پس از این که پدرش تسلیم و توقیف شد سام خان پسرش به جای وی از طرف عباس میرزا نایب السلطنه ایلخانی و بعداً حکمران قوچان نیز گردید. انتصاب سام خان به سمت ایلخانی گری به این شکل صورت گرفت: پس از این که عباس میرزا ولیعهد قوچان را به غلبه گرفت و وارد شهر شد برای رفع خستگی و شستشوی خویش قصد کرد که در حمام ایلخانی به استحمام و استراحت بپردازد. وقتی که از حمام بیرون آمد سامخان فرزند ایلخانی به حضور وی شافت و از جانب مادر خود ده طاقه شال و آنچه اسب ممتاز در چادرهای قبیله بود تقدیم کرد. آوردن این هدایا به توسط فرزند خردسال ایلخانی در نزد ولیعهد خیلی حسن اثر بخشید و هیچ تغییری در امور ایل زعفرانلو و حکومتی نداد فقط رضاقلی خان ایلخانی را از سمت ایلخانی گری و حکومت قوچان برکنار نمود و پسرش را به جای وی برقرار کرد. در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار او و برادرش ابوالفیض خان مدتی در تهران زیر نظر بودند و پس از مرگ شاه در سال ۱۲۶۴ قمری هر دو برادر از تهران خارج شده و به قوچان محل حکمرانی پدران خود رفتند. در سال ۱۲۶۵ قمری سلطان مراد میرزا والی خراسان که مأمور دفع حسن خان سالار بود هنگامی که به سبزوار رسید سامخان به نزد او آمده و حاضر به انجام همه گونه خدمت گردید و بعد به سهم خود در دفع سالاریاغی خیلی کوشید و تا زنده بود از امراء خدمتگزار و مورد اعتماد دولت به شمار می‌آمد... در سال ۱۲۷۲ هم او بود که از طرف حسام السلطنه با هزار سوار و پانصد شمشالچی روانه هرات شد، در سال ۱۲۷۳ سامخان ملقب به شجاع الدوله شد و در سال ۱۲۸۲ قمری درگذشت. نقل ملخص از: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۱۱۴/۶ تا ۱۱۷. در نسخه خطی روزنامه سفر خوارزم و خیوق اسمعیل خان سرهنگ، از سامخان ایلخانی با صفت «مرحوم» یاد شده است؛ نظریه این که تاریخ کتابت این «روزنامه» سال ۱۲۸۰ ق است. مورخان بعدی در ذکر تاریخ فوت او دچار خطا شده‌اند.

(۴۵) در اصل نسخه: بخصوصه.

(۴۶) «میرزا عبدالباقی منجم لنگرودی دخترزاده شاهرخ افشار و داماد فتحلی شاه و پسر میرزا محمد مهدی معروف به حاج آقا بزرگ پسر میرزا موسی منجم‌باشی شهیر به نایب رشتی بوده است. میرزا

عبدالباقی مرد با فضل و با سوادی بوده، نامبرده در میان منجم باشیهای لنگرودی از کسانی است که از هجوم هم اطلاع داشته است... میرزا عبدالباقی پس از پدر به مقام پیشکاری و وزارت گیلان رسید و در جمادی الاولی ۱۲۶۷ قمری به جای حاج شیخ محمد رحیم بروجردی (حاج شیخ محمد رحیم بروجردی از روحانیونی بوده که در خراسان ریاست داشته... نامبرده علاوه از جنبه ملائی در سال ۱۲۶۶ ق. تولیت آستان قدس رضوی را نیز عهده دار بوده است) متولی باشی آستان قدس رضوی گردید و تولیتش یک سال و دو ماه — جمادی الاولی ۱۲۶۷ تا ربیع الأول ۱۲۶۹ ق. — طول کشید و در ماه رمضان سال ۱۲۷۰ ق. میرزا آقاخان نوری صدراعظم، برادر بزرگ خود میرزا فضل الله وزیر نظام را به جای او منصوب و روانه نمود. میرزا عبدالباقی پس از عزل از تولیت به تهران آمد و چند سالی در تهران مقیم بود و در همین جا درگذشت و در این بابویه (شهرری) به خاک سپرده شد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۲/۲۳۶ و ۲۳۷.

(۴۷) «عسکرخان فرزند بزرگ لطفعلی خان سرتیپ افشار قاسملو بوده و در سال ۱۲۶۴ قمری که محمدشاه قاجار درگذشت و ناصرالدین شاه به سلطنت رسید عسکرخان و یوسف که در تبریز بودند به همراه شاه به تهران آمدند... عسکرخان سرتیپ افشار قاسملو طرف توجه و اعتماد میرزا تقی خان امیرکبیر واقع و پس از چندی او را از تهران با درجه سرتیپی به ریاست فوج هفتم و هشتم افشار به رضائیه روانه نمود که در ساوجبلاغ رفته به حراست آن مرزپردازد. عسکرخان سرتیپ افواج افشار با برادر کهترش بیوک خان و همچنین علی قلی خان میر پنجه پسرعم خویش مدت چهار سال و اندی در خراسان بود و هر سه تن پس از مرخصی به تهران بازگشتند... به طوری که معلوم می شود عسکرخان مردی کاری و با کفایت بوده... در سال ۱۲۷۳ قمری که حسام السلطنه والی خراسان برای گرفتن هرات عازم بود در این هنگام برحسب امر دولت، عسکرخان فوجی ترتیب داده به فرماندهی یوسف خان برادرش از رضائیه به هرات فرستاد و در آن جا خوب انجام وظیفه کردند و خود عسکرخان در رضائیه ماند و به رفق و فتق امور حکومتی می پرداخت و در سال ۱۲۷۳ قمری میرسلطان بُناری کرد عسکرخان را کشت و خودش نیز همان دم کشته شد. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۶/۱۵۳ و ۱۵۴.

(۴۸) «شمخال: حربه آتشی سرپر که سربازان قدیم به کار می بردند». محمد معین، فرهنگ فارسی ۲/۲۰۷۵. شمخالچی به سربازی گفته می شد که شمخال یعنی تفنگ سر پر حمل می کرد. (۴۹) دهی از دهستان مزدوران بخش شرخس شهرستان مشهد... این محل از آن روی که بر تنگه ای که رنگ خاک و سنگ آن اندکی سفید است بنا شده، به آق در بند شهرت یافته است... دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷، ۱/۴۸۸. نیز بنگرید به: کلنل سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵، ۲/۲۹ و ۳۱ و: فرهنگ جغرافیایی ایران، ۹/۲۵، دایره جغرافیایی ستاد ارتش، تهران، ۱۳۲۹.

(۵۰) «عسکریه، ده (ی) از دهستان میانولایت بخش حومه شهرستان مشهد، ۴۸ کیلومتری شمال باختری مشهد، کناره راه شوسه مشهد به قوچان». فرهنگ جغرافیایی ایران، ۹/۲۶۶ و ۲۶۷.

(۵۱) «کته گوش، ده (ی) از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان مشهد، ۲۵ کیلومتری جنوب باختری فریمان». همان، ۹/۳۲۰.

(۵۲) «اسلحه خانه، سلاح خانه، زرادخانه». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۲/۲۷۴۴.

(۵۳) «شهری است در مملکت خراسان، در شمال طیس واقع و با طیس هم خاک است و درص دو بیست هزار ذرعی سمت جنوب غربی شهر مشهد مقدس می باشد؛ در هنگام خروج حسن صباح از جمله

قلعه های مستحکم ملاحظه بود و... دریافت مُلَخَص از: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ۶۷۲/۱ و ۶۷۳. به منظور اطلاع افزون تر نگاه کنید به: لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ص ۳۷۹ تا ۳۸۱.

(۵۴) «شهری است مشهور، هیجده فرسخ از مشهد مقدس دور، بانی آن طهورت دیوبند پیشدادی بوده و بعد از آن که رو به خرابی نهاد، اردشیر بابکان در همان اراضی شهری بزرگ بنیاد نهاد و خود غالباً در آن جا ساکن بود و...» محمدتقی خان حکیم، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، ص ۸۶۲. «نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیشابور تلفظ می کنند و از کلمه فارسی قدیم «نیشاپور» که به معنی «چیزی که خوب یا جای خوب شاه» بوده است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همت گماشت». لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۰۹.

(۵۵) «بادغیس... منطقه ای است مشتمل بر دهات از توابع هرات و مرو و ذ. مرکز آن بون و بامبین، که در نزدیکی یکدیگر هستند... گفته اند که آن جا پایتخت کشور هیاطله بوده است. گفته اند که واژه ای فارسی با ضبط بادخیز بوده که به معنی طوفان یا وزش شدید باد است. زیرا که این منطقه بادخیز و پرطوفان است». یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳۱/۲، طبع مصر.

(۵۶) «ناحیه تاریخی در خراسان بزرگ که از نیشابور و تا سیستان امتد است. لسترنج تقریباً محقق می داند که ناحیه تونوکاین Tunokain که مارکوپولو از آن نام برده همان ناحیه قهستان است، که آن را به اسم دو شهر عمده اش — تون و قاین — بدین نام خوانده است». غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ۲/۲۰۹۴. «قهستان به معنی کوهستان و به مناسبت وضع طبیعی آن به این نام موسوم گردیده است». لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی، ص ۳۷۷.

(۵۷) «کلات بر طبق قانون تقسیمات کشور ایران ۱۳۱۶ ه. ش. جزء شهرستان مشهد و پس از آن جزء شهرستان درگز شد. «قلعه طبیعی کلات» محوطه ای است بیضی شکل به طول ۶ فرسنگ و عرض ۴ فرسنگ؛ اطراف آن را کوه های مرتفع فرا گرفته است». غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، ۲/۲۳۳۸. «نادرشاه افشار خزینه خود را بدان جا نقل کرده عمارتها بر آن بیفزود». رضاقلی خان هدایت، سفارت نامه خوارزم، ص ۱۱۰.

(۵۸) حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ششمین پسر فتحعلی شاه قاجار بوده و در سال ۱۲۱۸ ه. ق در آغاز ورودش به کارهای دولتی برای اولین بار در ۱۵ سالگی به حکومت تهران منصوب شد. در سال ۱۲۲۴ ه. ق. حاکم تهران؛ بسطام، جاجرم و متصدی امور مربوط به قبایل ترکمان بود... در سال ۱۲۳۱ ه. ق. شاهزاده محمدولی میرزا از حکومت خراسان معزول و به جای وی حسنعلی میرزا ملقب به شجاع السلطنه شده به فرمانفرمائی خراسان منصوب شد، نتیجه این تغییر و تبدیل این شد که شجاع السلطنه امنیت را در خراسان حکمفرما گردانید... در سال ۱۲۳۲ ه. ق. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پس از تسخیر هرات و حاکم کردن حاجی فیروزالدین میرزا مشروط به این که از هر حیث تابع ایران باشد، به مشهد مراجعت نمود... در سال ۱۲۳۳ ه. ق. به منظور دفع افغانان راه هرات را پیش گرفت... در سال ۱۲۳۸ ه. ق. از حکومت خراسان معزول و به تهران خواسته شد... نقل به تلخیص از مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ۳۶۷/۱ تا ۳۷۸.

(۵۹) «الله قلی خان بن محمدرحیم خان بعد از پدر (محمد رحیم خان بن عوض ایناق که پس از بیست و هفت سال حکومت خوارزم در سنه ۱۲۵۷ وفات یافت) بر مستند خانیت خوارزم تکیه زده و ملک موروثی

را ضبط نموده و به عیش و عشرت آسوده مدت ملکش هجده سال کشیده در آخر وفات یافت». رضاقلی خان هدایت، سفارت‌نامه خوارزم، ص ۱۱۳. دوره خانی الله قلی خان ۱۲۴۱ تا ۱۲۵۸ ه. ق. ۱۸۲۵-۴۲ م. بود. در این دوره خانات خیوه به منتهای وسعت خود رسید، در همین دوره شهر اورگنج قدیم ترمیم شد؛ بعد از جنگ روسیه با خان خیوه در زمستان ۱۲۵۶ ه. ق.، خان خیوه مطیع دولت روسیه شد، اگرچه در این زمان پیمانی بین خانات خیوه و انگلستان منعقد بود. غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ۱/۹۳۱. در دایرةالمعارف شوروی در باره لشکرکشی روسیه برای تحت انقیاد درآوردن خانات خیوه و جنگهای خیوه در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م. چنین آمده است: دولت تزاری روسیه بارها تلاش نمود تا خانات خیوه را تحت نفوذ خود درآورد چون خانات بر سر راه توسعه مناسبات بازرگانی روسیه با آسیای میانه که منبع مواد خام و بازار محصولات صنعتی روسیه به شمار می‌رود، موانعی ایجاد می‌کرد. لشکرکشیهای پراکنده در سالهای ۱۶۰۵، ۱۷۱۷ و ۱۷۳۹ بر اثر پایداری ساکنان خیوه نتیجه‌ای به همراه نداشت. در نوامبر سال ۱۸۳۹ یک واحد نظامی مرکب از ۵۰۰۰ نفر به فرماندهی ژنرال پتروفسکی فرماندار کل اورنبرگ به قصد تصرف امبا و سپس پیشروی به سوی خیوه به حرکت درآمد. این واحد نظامی از ساز و برگ کافی برخوردار نبود، و به همراه نداشتن لباس گرم و سوخت کافی و زمستان بی سابقه سبب شد تا قشون اعزامی به خیوه در تابستان سال ۱۸۴۰ به اورنبرگ مراجعت کند. بیش از سه هزار تن از افراد این واحد بر اثر بیماری و سرمای شدید جان خود را از دست دادند. در دهه ۱۸۷۰ حکومت روسیه تزاری بخش اعظم آسیای میانه را فتح کرد و خیوه از سه جهت در محاصره قرار گرفت. حکومت روسیه تزاری تا حدودی به دلیل دسیسه‌های فزاینده امپراطوری انگلیس تصمیم گرفت تا خانات خیوه را تحت انقیاد درآورد. در بهار سال ۱۸۷۳ واحدهای جداگانه‌ای به استعداد ۲ تا ۵ هزار نفر و در مجموع ۱۲ هزار نفر به همراه ۵۶ عراده توپ به فرماندهی ژنرال ک. پ. کوفمان فرماندار کل ترکستان از شهرهای تاشکند، اورنبرگ، مان قشلاق و کراسنودسک به حرکت درآمدند. واحدهای اعزامی از اورنبرگ و مان قشلاق به هم پیوسته و روز ۲۶ ماه مه از سمت شمال به خیوه نزدیک شد و واحد اعزامی از تاشکند نیز از سمت جنوب شرقی به این شهر رسیدند. (واحد اعزامی از کراسنودسک به خاطر نبودن آب ناگیر شد به کراسنودسک بازگردد). روزهای ۲۷ و ۲۸ ماه مه نیروهای تزاری در حومه خیوه مقاومت ضعیف مدافعان را درهم شکستند و روز ۲۹ مه شهر خیوه تسلیم نیروهای تزاری شد. پس از این شکست براساس معاهده صلح «گندمین» خانات خیوه از سال ۱۸۷۳ به تحت حمایت روسیه درآمد.

Great Soviet Encyclopedia, Vol. 28, P. 589

۶۰ «قراردادن تفنگها به شکل چاتمه (عمود)، چیدن تفنگها به شکل چاتمه». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۱/۱۲۶۳.

۶۱ «سردار و پیشرو لشکر و سپاه، چه هنگ به معنی سپاه نیز آمده». علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «سرهنگ».

۶۲ «نام یک رتبه لشکری است که در میان سلطان و سرهنگ است». محمد علی داعی الأسلام، فرهنگ نظام، ۵/۵۴۴؛ «درجه نظامی که سابق در ارتش معمول بود و به جای آن کلمه سرگرد برگزیده شد»، دهخدا لغت‌نامه، ذیل «یاور».

۶۳ دهخدا به نقل از نظام نویسد: «صاحب منصبی که صد تن سپاهی در زیر فرمان وی بود (قاجار به) در عهد پهلوی این عنوان بدل به «سروان» شده». لغت‌نامه، ذیل «سلطان».

۶۴) «اصطلاح نظامی سابق نظام ایران؛ درجه‌داری که رتبه‌ی وی بالاتر از سرجوخه [سرجوقه] و پایین‌تر از استوار و سه مرتبه بوده است به ترتیب اهمیت وکیل چپ و وکیل راست و وکیل باشی که معادله‌های زیر اکنون به جای آنها مصطلح است: وکیل چپ: گروهان سوم؛ وکیل راست: گروهان دوم؛ وکیل باشی: گروهان یکم»، علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «وکیل».

۶۵) سرجوخه، فرمانده یک جوخه در نیروی نظامی که شامل شش تن است. درجه‌ای است پایین‌تر از گروهان سوم، بالاتر از سرباز یکم. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «سرجوقه».

۶۶) «ده (ی) از دهستان جنت‌آباد بخش صالح‌آباد شهرستان مشهد، ۳۶ کیلومتری شمال خاوری صالح‌آباد»، فرهنگ جغرافیایی ایران، ۷۸/۹.

۶۷) «Torke-Estān»، ناحیه‌ای است در آسیا که از شمال به سیبویه، از مغرب به بحر خزر، از جنوب به افغانستان، هند و تبت، از مشرق به مغولستان محدود است و بین اتحاد جماهیر شوروی و چین تقسیم شده. در مرکز مغرب و شمال غربی این ناحیه اراضی مسطح و غیرمزروع است». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۳۸۶/۵.

۶۸) «ده (ی) از دهستان شورجه بخش سرخس شهرستان مشهد، ۷۲ کیلومتری جنوب باختری سرخس، سر راه مالرو عمومی پل خاتون به آق در بند». فرهنگ جغرافیایی ایران، ۷۷/۹.

۶۹) «بار و بنه، احمال و ائقال». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۶۷/۱.

۷۰) در اصل نسخه: فتیله‌ای.

۷۱) رضاقلی خان هدایت در شرح مأموریت خود این اسامی را با املائی «اراض خان» و «غوشیدخان» قلمی کرده است. سفارت‌نامه‌ی خوارزم، ۱۴۱. همچنین: محمدجعفر خورموجی، حقایق الأخبار ناصری، نشرنی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸.

۷۲) در اصل نسخه: خورمند.

۷۳) «مشک یا دلو بزرگ آب کشی، و حیوانی که با او آب بکشند». حسن عمید، فرهنگ عمید، ۶۶۹/۱.

۷۴) Halt، فعل امر از مصدر Halten به معنای ایست، توقف. فرهنگ Dudan، ذیل واژه Halten؛ نیز یسنگرید به: یونکر-علوی، فرهنگ جامع فارسی-آلمانی، ۷۱؛ و مهندس م. سپهبدی-محمد عباسی، فرهنگ بزرگ محیط آلمانی به فارسی، ۳۳۲.

۷۵) در اصل نسخه: چارچوب.

۷۶) در اصل نسخه: بالآخره.

۷۷) در اصل نسخه: غظنفر.

۷۸) در شمال باختری شیورقان شهر «اندخوی» در بیابان واقع است. این اسم را جغرافی نویسان قدیم به صورت‌های مختلف «اندخد» و «ادخد» و «انخد» ذکر کرده‌اند. این حوقل در وصف آن گوید شهری کوچک است، در میان بیابان، هفت قریه اطراف آنست که اکراد دامپرور در آنها سکونت دارند. لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۵۳. همچنین: آرمینیوس وامبری، سیاحت درویش دروغین، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۷۹) از این بخش از یادداشت‌های اسماعیل خان معلوم می‌شود که برخی از یهودیان در مرو به صراف‌ی مشغول بوده‌اند.

- ۸۰) در اصل نسخه: خاسته.
- ۸۱) در اصل نسخه: خواتون.
- ۸۲) در اصل نسخه: باروط.
- ۸۳) «استمالت کرده، راضی کرده». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۴۰۹۹/۳.
- ۸۴) «مؤلف فرهنگ نظام آرد: پایین‌ترین صاحب منصب فوج. یک فرد نظامی که صاحب منصبی نباشد مانند سرباز، مقابل درجه‌دار و صاحب منصب». علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «تأیین».
- ۸۵) گفتگوی سفیر ایران رضاقلی خان لله‌باشی (هدایت) که در سال ۱۲۶۸ ق. با محمد امین‌خان حاکم خیوه انجام شده است با عنوان «ذکر ملاقات و مقالات با محمد امین‌خان اوزبک» در سفارت‌نامه خوارزم، ۵۸؛ بسیار جالب است.
- ۸۶) «اللهیارخان فرزند محمدخان بیگلربیگی قاجار دولو، سیاست‌پیشه دوره قاجار... در ۱۲۴۰ ق / ۱۸۲۵ م. فتحعلی‌شاه، اللهیارخان را که سمت «خوانسالاری» داشت به صدارت برگزید و «آصف‌الدوله» لقب داد. آصف‌الدوله در مدت ۳ سال که مقام صدارت عظمی را برعهده داشت سستی و ناتوانی فراوان از خود نشان داد. از جمله در جنگ‌های اول ایران و روس روشن گردید که رفتاری در دریغ داشتن آذوقه و ابزار و نیرو از جهت جنگ و کارشکنی در نقشه‌های عباس میرزا، بیرون از اشارات و فرمانهای دولت بریتانیا نبوده است. در جنگ‌های دوم نیز با این که خود از محرکان و مسببان آن بود. ناتوانی نشان داد و همراه سپاهسانی که زیر فرمان داشت، گریخت و راه اشغال تبریز را برای ژنرال آریستوف و سپاهیان روس هموار ساخت. ژنرال آریستوف او را که به روایتی برهم‌زننده صلح دهخدا بود، دست‌بسته به قریه ترکمان‌چای آورد و پس از تحمیل پیمان زیانبار ۵ شعبان ۱۳۴۳ ق / ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م، آزاد کرد و روانه تهران ساخت. آصف‌الدوله در تهران از مقام صدارت عزل شد و فقط خوانسالاری (سالارباری) دربار را نگه داشت؛ اما فتحعلی‌شاه مجلس محاکمه‌ای برای رسیدگی به کار آصف‌الدوله ترتیب داد و پس از اثبات تقصیر، او را به سبب «تجاوز در امر نگهداری تبریز» به میدان درب‌خانه پادشاهی بردند و بالای سگویی چوب‌یاسا زدند. آصف‌الدوله در ساجرای کشته‌شدن گریبایدوف وزیرمختار روسیه در ایران یکی از عوامل مؤثر بود... او پس از یک فتحعلی‌شاه محیط را برای خواسته‌های دیرینه خود یعنی رسیدن به مقامات عالی مناسب دید. اما نقشه‌های او به علت کاردانی میرزا ابوالقاسم قائم مقام برملا شده و محمدشاه از هدف پنهانی وی آگاه گردید. شاه وی را به حکمرانی خراسان گماشت تا ضمن رعایت مناسبات خانوادگی وی را از مرکز دور کرده باشد. در آن خطه به یاری سیاستهای خارجی که مایل بودند کشوری حائل میان ایران و افغانستان پدید آورند، به تدریج هوای استقلال‌طلبی و سلطنت‌خواهی در وی و فرزندانش بیدار شد... پس از مرگ محمدشاه و جلوس ناصرالدین‌شاه، آصف‌الدوله در آن منطقه نیز آشوبهایی به پا کرد و حتی از امیرکبیر خواست که اجازه بازگشت (از عتبات عالیات، که در زمان محمدشاه در آنجا مجبور به اقامت شده بود) به ایران به او دهد، اما درخواستش برآورده نشد و او تا پایان عمر در عراق ماند». دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۲/۱ و ۴۲۳. همچنین نگاه کنید به: علی میرنیا، وقایع خاور ایران در دوره قاجار، نشر پارسا، تهران ۱۳۶۷، ص ۶۳.
- ۸۷) در اصل نسخه: الغریق ویتشیت به کل حشیش. یعنی: غریق به هر خس و خاشاکی چنگ می‌اندازد.

۸۸) رضاقلی خان هدایت از عید صیام و مرخصی گرفتن اسرای ایران، مدت سه روز به منظور گردش در شهر و جستجو از همشهریان و همدردان خود حکایت می‌کند. در قسمتی از خاطراتش در مورد اشتغال اسرا چنین آمده است: «اسرای ایران و غیره که در اطراف و اکناف و قرای و بلوکات خوارزم متفرقند و به کارنوکری و غلامی و عراده کشی و زحمت رعیتی اشتغال دارند». سفارت نامه خوارزم، ۵۴.

۸۹) «جمع اخراج، وجه معاش، وجه گذران، خرجی، هزینه». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۱۷۱/۱. ۹۰) اراز محمد سارلی در ذکر نقش پول در بخارا گوید: «واحد پول رایج «تقّه» بوده که معاملات توسط آن انجام می‌گرفته است... پول در گردش بخارا یا خیه تنها در حوزه جغرافیایی حکومت دارای ارزش بوده است». ترکستان در تاریخ، نگرشی بر ترکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ ص ۸۰. املائی رضاقلی خان هدایت به همان صورتی است که اسماعیل خان سرهنگ نگاشته است.

۹۱) یعنی دوزخ. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «سقر».

۹۲) «جقه: بته‌ی ساخته از پرپرندگان که بر بالای پیش کلاه پادشاهان ایران است». علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل «جقه» و جیفه: زیوری مرصع که سلاطین و امرا بر سر زنند». همان، ذیل «جیفه». البته در اصل نسخه «جیفه» ضبط شده است.

۹۳) «سورخ، لانه». صدرالدین عینی، یادداشت‌ها (انتشارات آگاه)، ۹۰۷. که در اینجا به معنی زندان می‌باشد.

۹۴) «پروانه، جواز، بلیط...». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۶۹۹/۱.

۹۵) «بلا، سختی، رنج، آزار». همان، ۵۷۷/۱.

۹۶) «اسلحه و ساز و برگ». همان، ۵۲۵۴/۴.

۹۷) «خانات خیه که در تاریخ به خوارزم معروف است و آن را اورگنج هم می‌نامند در میان کمربندی از صحرا محصور می‌باشد. در سمت جنوب شرقی انتهای سرحدش به شهر فتنک منتهی می‌شود. قونگرات و کهنه اورگنج در شمال غربی واقع و مدامین و قفچک حد جنوبی آن را تشکیل می‌دهد». آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین، ۴۱۵.

۹۸) «بالا ترین قاضی و رئیس کل محاکم خانات». اراز محمد سارلی، ترکستان در تاریخ، ۱۱۴.

۹۹) درود و سلام بی پایان حق بر آن که از آن جا هجرت فرمود.

۱۰۰) از حوادث هولناک مصون ماند.

۱۰۱) «لقبی طعنه آمیز که نزد اهل سنت در باره شیعه به کار می‌رفت... البته شیعه آن را قبول ندارد... و در مقابل، اهل سنت را ناصبی می‌خواند» (دائرة المعارف مصاحب)؛ و نیز «منسوب به رافضه، و رافضه گروهی از لشکری است که سردار خود [در نظر اهل سنت: خلفای راشدین] را ترک کند» (لغت نامه دهخدا).

۱۰۲) «کسی که از زبانی به زبان دیگر ترجمه کند؛ مترجم». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۱۵۹۶/۲.

۱۰۳) «باج اوقلی، یا باجغلو، باجقلی: قسمی مسکوک طلای ترکان عثمانی». علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل همین کلمه.

۱۰۴) در اصل نسخه: خانهای.

۱۰۵) آخال تکه... «نامی که در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۷ ق / ۱۸۸۲-۱۸۹۰ م. بر شهرستانی از استان ماوراء خزر اطلاق می‌شد که اکنون قسمتی از آن معروف به عشق آباد، مرکز ترکمنستان شوروی است. آخال اسم محل و تیکه یا تیکه نام قبیله ترکمان ساکن در این سرزمین است... ریگستان قراقوم

(سیاه‌ریگ) در شرق، تِجند یا تَجَن در غرب و رود آتک (آتَرک) در جنوب آخال قرار دارد. آخال نامی نسبتاً جدید است و در منابع جغرافیایی قرون وسطی از آن ذکرى به میان نیامده، اما در سده ۱۰ م از قبیله ترکمان «تکه» یاد شده که در بین جبال بلخان و درون سکنی داشته‌اند... در ۱۲۹۸ ق / ۱۸۸۱ م روسها بر آخال مسلط شدند و در ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۲ م این ناحیه به نام آخال‌تکه، به صورت شهرستانی جداگانه، خوانده شد و تا ۱۳۰۷ ق / ۱۸۹۰ م. به همین نام موسوم بود که بعداً نام عشق آباد جای آن را گرفت». دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱/ ۱۲۹ و ۱۳۰، مقاله «آخال تکه».

(۱۰۶) در اصل نسخه: نهار.

(۱۰۷) طایفه ای از ترکمانان. «طوایف ترکمن به دو دسته تقسیم می شوند: اول ترکمنهای يموت که پانزده تیره‌اند... دوم ترکمنهای کوكلان که بیست و هفت تیره‌اند و تیره‌های مهم آن کرخ، قرابی خان، آی درویش و تسمیک می باشند». علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل همین کلمه. مصاحب نیز نویسد: «کوکلان یا گوکلان، (بخشی از) شهرستان دشت گرگان (است)؛ از شرق به خراسان محدود است... ترکمنهای کوكلان در آن زندگی می‌کنند... کوكلان یا گوکلان، یکی از قبایل ترکمن [است] که در دشت گرگان زندگی می‌کنند... در خانه‌های استوانه‌مانند معروف به ابه (obe) زندگی می‌کنند. مرجع قدرت در قبیله کوكلان، مانند سایر قبایل ترکمن، پیرمردان یا ریش سفیدان هستند». دائرةالمعارف فارسی، ۲/ ۲۳۰۹.

(۱۰۸) در اصل نسخه: زرعی.

(۱۰۹) «ده (ی) از دهستان فاروج، بخش حومه شهرستان قوچان، ۳۶ کیلومتری شمال باختری قوچان، ۸ کیلومتری شمال شوشه قوچان به شیروان». فرهنگ جغرافیایی ایران، ۹/ ۱۴۴.

(۱۱۰) «یکی از دهستانهای بخش باجگیران شهرستان قوچان. محدود است از طرف شمال به مرز ایران و شوروی، از جنوب به بخش شیروان، از خاور به دهستان پیچرانلو، از باختر به دهستان گیفان... موقعیت دهستان کوهستانی، هوا سردسیر، ساکنین از طوایف زعفرانلو و پیچرانلو، عموماً شیعه و زبان ساکنین کردی، فارسی و ترکی است». فرهنگ جغرافیایی ایران، ۹/ ۳۰۸.

(۱۱۱) محمدجعفر خورموجی در ذکر اخبار سال ۱۲۷۹ ق. دقیقاً مطلب را تأیید می‌کند. به این ترتیب که: «...امیرزاده حسام السلطنه را به جهت قرار و دستورالعمل انتظام خراسان، به دربار معدلت مدار احضار فرمودند... حکمران مملکت خراسان نیز حسب الاحضار به دارالخلافه رسید... امیرزاده حسام السلطنه پس از شرفیابی حضور، و استماع فرمایشات و دستورالعمل انجام امور، مشرف به تشریفات خاص گردیده، به معاودت ارض فیض اختصاص استرخاخص حاصل نمود، در شهر ذی قعدة عازم خراسان گردید». حقایق الاخبار ناصری، ۲۹۸ و ۲۹۹.

(۱۱۲) در اصل نسخه: مامعموری.

(۱۱۳) «هزار اسب با خیره در یک عرض جغرافیایی است ولی از خیره به ساحل چپ جیحون نزدیکتر و نقطه مهمی است و از زمان فتوحات اسلامی تاکنون اسم خود را همچنان بدون تغییر حفظ کرده است. مقدسی در قرن چهارم گوید هزار اسب تقریباً به اندازه خیره است و دروازه‌های جنوبی دارد با یک خندق. یا قوت که در سال ۶۱۶ در آن شهر بوده است گوید قلعه‌ای محکم و شهری نیکو است، دارای بازارهای بسیار و مردم توانگر و پارچه‌فروشان زیاد؛ آب، پرامون آن را مانند جزیره‌ای گرفته و فقط یک راه به داخل شهر دارد و آن راهی است که از حومه ارگنج در ساحل جیحون دشت بزرگی را پییمده به

آنجا می‌رسد». لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۷۹. یک آمریکایی به نام ماگان که در ۱۸۷۳ م ۱۲۹۰ هـ. ق. همراه ژنرال کوفمان بدون برخورد با مقاومت مردم وارد قلعه هزار اسب شده است آن را چنین توصیف می‌کند: «از دروازه معهود که داخل در قلعه شدیم باز خیلی از کوچه‌های کج و معوج تنگ و ناهموار رفته داخل در میدانی شدیم که ارک حکومت ناظر بر این میدان بود... بعد از آن که از زیر بعض طاقها عبور کردیم به اصل عمارت هزار اسب که درین حوالی شهرتش شایع و در افواه اهالی مثل سایر است رسیدیم. این عمارت از یک حیاط خیلی وسیع بود که در چ[ه]ار اطراف این حیاط به طرح معماری ایران اطاقها ساخته و تمامی در و پنجره آنها را رو به حیاط و رو به طرف باغی که در اطراف این عمارت قرار داده‌اند دور رویه باز نموده بودند مگر این محوطه محل دیوان ییلاقی خان بوده و هر تابستان خان خوق با حرم به اینجا آمده امرا و علما و سرکردگان خطه خوارزم را جمع نموده وقت به وقت بار داده و عقد دیوان مظالم می‌کرده است. اطاقها هم مخصوص به سکای اهل حرمخانه بوده است. در جنب این عمارت طویله‌ها و انبارها و آشپزخانه و غیره ساخته و چون خان خوق مانند سلطان (عبدالعزیز خان) عثمانی عشق به کیوتربازی داشته است در بعض جاهای مناسب باغ، برای کیوترها برجها بر پا نموده‌اند... شهر هزار اسب علی‌التخمین پنج، شش هزار نفس اهالی دارد و وضع زمین شهر مذکور مستطیل غیر منظم و کثیرالاضلاع و به همین شکل اطراف آن محاط به دیوار عریضی است که از خشت خام ساخته‌اند. شهر مذکور از رود جیحون ده میل و از خوق نیز چهل میل دور است... اهالی این شهر خیلی فقیر و بی چیز و خانه‌های اینها عبارت از کلبه و اثاث البیت ایشان نیز از سفال و نمدهای کهنه و پوسیده بود». ماگان آمریکایی، تاریخ و سفرنامه خوق، ۳۳۳/۱ تا ۳۳۶، نسخه خطی کتابخانه ملی ایران، که بزودی توسط کوششگر منتشر خواهد شد.

(۱۱۴) در اصل نسخه: توب.

(۱۱۵) در اصل نسخه: باروط.

(۱۱۶) وامبری در انتهای سیاحت‌نامه خود به اشکال می‌تواند درک کند که آیا روسیه با الحاق بخارا قانع می‌شود یا این که می‌خواهد جیحون را مرز قطعی مستملکات بعدی خود قرار دهد؟ او می‌نویسد: «بدون این که بخواهم داخل ملاحظات سیاسی بشوم به همین تذکر اکتفا می‌کنم که زمامداران سن پترزبورگ پس از این همه فداکاری که در طول سنوات متعددی با پشتکار هر چه تمامتر از خود بروز داده‌اند شاید تنها واحه‌های ترکستان را کافی ندانند. دلم می‌خواست در سیاست به اندازه‌ای جسارت داشتم که اظهار بکنم: همینکه روسیه این سرزمینها را به تصرف درآورد آیا دچار وسوسه نخواهد شد که خود یا نمایندگانش تا افغانستان و هند شمالی جلو بروند زیرا درین کشورها تحریکات همیشه ثمرات خوبی به بار آورده است. از همان زمانی که ستونهای قشون روس به فرماندهی پرووسکی در ساحل غربی دریای آرال تمرکز یافت سایه شوم خود را تا کابل گسترده بود و از همان زمانی که شیخ ویتکویچ درین شهر و در قندهار نمایان شده بود گمان می‌کنم نظیر این مشکلات را پیش بینی می‌کردند و بی به اهمیت آن برده بودند. آیا آنچه تا حال واقع شده است در صورتی که ضرورت ایجاب کند دیگر به همان صورت برای دومین بار تکرار نخواهد شد؟ برای اثبات این مدعا که انگلستان به واسطه تعددی که در نادیده‌انگاشتن خطرات بعدی به خرج داده و در نتیجه تصرف آسیای میانه ممکن است او را به طور دردناکی غافلگیر کند، گمان می‌کنم به اندازه کافی بحث کرده باشم. اما این که شیر بریتانیا و خرس روسیه برای تصرف این مناطق دوردست مستقیماً دست به گریبان بشوند یا این که این طعمه مشترک را

از طریق مسالمت بین خود تقسیم کنند که پیش‌بینی آن از عهده درویش حقیری که اوقاتش منحصرأ مصروف مطالعات زبان‌شناسی می‌گردد خارج است». آرمینیوس وامبری، سیاحت درویش دروغین، ۵۱۶ و ۵۱۷.

(۱۱۷) «از امر حضرت عالی بر اهالی مسجد این‌طور استفاده می‌شود، طلای پخته‌ای که بار اول برای حسینعلی فرستاده شد کم می‌شود، برای ملا نوز، ملا امام به مقدار زیاد و زود زود می‌فرستم. این نامه در ماه رمضان سنه ۱۲۸۰ نوشته شد». از آقای نظر محمد گل محمدی کمال امتنان را داریم که چند سطر ترکمنی نسخه را علی‌رغم این که خود در جاهایی از آن تردید داشتند به فارسی برگرداندند.

(۱۱۸) «دفتری که در آن شرح وقایع روزانه دربار شاهان و غیره را می‌نوشتند، نامه اعمال، کارنامه، سیرت، گزارش وقایع نگاران دولت از ولایات، راپرت». محمد معین، فرهنگ فارسی، ۱۶۸۸/۲.

(۱۱۹) «ابد، جاودانه شدن». علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «ابود».

(۱۲۰) در اصل نسخه: الحمد لله علی‌اوله و آخره و ظاهره و باطنه تم الكتاب بعون الملك الوهاب.

اول و آخر و ظاهر و باطن هر چیز با حمد و ستایش خداست. کتاب به مدد پروردگار بخشنده به پایان رسید.

تصاویر اسناد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[illegible]

باب هشتم در حرکت داد و باموریت غلام چاکر از پشت در بندت مرد بعد از دور در توفت شاهزاده و عیان خوان رفت در بندت
الا چاکر را اجازت نمود و فرمود میاید ام بگویی حوزا بر کشته با ظوف در بندار دور و حرکت داده چادرین توضع دارد و همان بنظام جاورزون قرا
عاطف نام قصد حقاری احدث کردم یکی از سباب کینه از اخلال امر عزم این بود که در پیجرت بختیغ این موردت بعضی از معاندین و برخی کینه دین معاند
جان ندارد و چون عدد زخمی قبل عدت و قصد موریت نمود و بگاه این عدت انجام داد و شود مزید جاد و در قیامت را دوا داشت بنای شاهزاده و حصار را داخل
امر که شسته تخت لاری که در سربازان تحریک نموده که با سوار سپهر چو باید گنجش جنس خدای بزرگ را بکشید و مرد و از برای شکاری واجب و چهره خواهد رسانید
و بر نگماهی احوال چاکر را و بگویی حوزا را در سرش میخورد که در کیمیلان و شاه مظفر هم سوارت چو انگلیس و طاعت در حبس او بود و را میوید و در
اگر کاری را پیش رود و عدتی ثابت شود مصیبتان و سایر العتباتی و ایامی دولت این پسران حاصل و دور حق و امری خواهد آمد و این سخن محض غرض است
خاندان را و دیگری چه بگویم که غلام هم اگر از اندامها از عدت سپرد قبول را موریت کند و دست ناسل شد و دیگران را اساطی شان خویشان را در این خدمت نایب
کراف غلام خاندان را و پس از استماع اینکه از مقولات صاحبان غلامی حوزا را همانکب شد حقیقه آنها کشت که پس سر کشی شایسته هم بهیچ وجه مرتب
و در حوزی سروری شاه را از ارام محض خدمت دولت دین و پسر ملک شیراز دان درین اگر خدمتی ثابت شود بنام یک بهر شهر خواهد شد و آنچه از دست
اغت و همان شود تمام مساوی در مقام مساوی استیم قدری از اغیالات خاسه منصف شده و آرم میچسند پسران خان خاندان و چو حکم اردو را
حرکت داده روانه است و در بند که هزار قدمی قدر بند است شده و جای اردو را شخص نموده چادر زده شد و بجهت اطلاع حضور مبارک همای عهد
افغان و سواران سربازان و در صاحبان توچا نه و خورخا و سوار و شکاری مشرم اردو را اسرود میدار که اگر از پسران همراه بوده و قصد برادران
ارد و در نقش علقه آن در بند با بر روی که در کوکوها شده بعد عرض نکایی و سپهاسیای چاقون سیراند

و بجزارت دودو عاوده و یک یکی دیرین و دیگری دیار لشکر برقرار و استقامتی بدش برانگیز مکرده و فرمان حرکت داد چندی بار سوار دشمن تاشن آوردند
 و بفریب کله سبزه دشمن انداز و سبب زنی سواران کردن و از هر طرف برده و شمشیر بچا و شصت نفر از آنها مقتول و برخی مجروح شدند و از سوارهای بچا
 دوسه نفری شتر رختی شدند و استم از کج بند شانشا و جهان پناه سپید جانی ندیده و دشمن به طرف کد اطار جلالت در شادت میزد و روی دست می
 ارد و در نهایت ریشگی و پیرسنگی سبزه سوار راه سپار و دشمن شکار بودند تا آنکه قریب لغروب قناب بلش باطرسیدیم دشمن پیش رفتی
 در کمرش رباط جاکلی چستی نمود و خود را بر باطرسیدیم و لکن شیر شکاران سپاه با قناب شانشا و بالاخره یورش آورد و رباط را از آنها گرفت و حوشتان
 و حوشتان خود را بلش باطرسیدیم و در کال پستی و چاکالی رباط را بچا و لکن و سکر و سکنای خودشان قرار داده و بار و بنه و چار و بار خود را در
 دورا و در سکر قرار داد و چار و عاوده و توپ بچا و طرف اردو گذاشته و هر کس بچا بشد و فوادی و نظم اردو کردیدند و قلعه کوکلی که
 صد قدم تا رباط فاصل دارد و چاه و شمال چاهی و غرض سبزه قرار داد و بقرار سابق شولک شیک و نظم اردو و شد و آسمانی که حیطه از حوض حان
 برداشته بودند و در دو شب کفایت نموده و در آنجا استقامت کردند و سواره قزاقی را بش و در نیمه شبی میان قوم منزل نموده و کارگاه و بیابانی
 مسکرمه و دکنی ایشان چنانی گذاشت و سواران قزاقی را بیست و نه بودند و نمی گفتند و آه و بوم که در بین منزل شمارا پیروزه کاروان کیم
 اگر چشیده بود بعد از آن کاری را پیش شما نیز بحث شامیاری کرده و خداوند ما را بخوابت صورت و دشمن باط و قلعه و جنگ کردن و بچا و
 ترخان فردای آن شب و در کال جلالت از دشمن باط کوچید و طایفه صالح زکایه قزاقی را یورش آورد و همه جنگ کنان و کیم چشیده و
 دیدند و هر دو نفر از آن بزم و ترخان قزاق و میر احمد خان و محمد امان کوکوب قزاق برفت و در دو سبکات میرفت و نیمه شبی مرد و قلعه و نمودار
 بهادرفان و پاره از کدخدایان سارق ساکنین آنجا با چند شکست به استقبال اردو آمد و تا ده روز قدمی زمین نعلی که سر کوب قلعه مرد و زنگ
 آب بود چار و در اردو و در سکر ساخته چا و قرار و استقامت نمود و چون مالی مروانها و ذکورا از اهل سکر بخار و حقوق و هرات و طراف یک
 که همیشه در آنجا سکونت داشتند و پیران آمد و بودند همه این نظام لباس نظامی خود را پوشیدند و با جمعی نصبان و توپخانه مبارک و کل محل بستند و غارهای
 شیر شکار و سوار و سرتابی که از قزاقان بی چرا و شبیه جلوه کردند و بعد از شیک نمودن بنده و تیر توپخانه و یانه هر یک بچا و منزل خود رفتند و اهل
 مرد و کیم و یرویشیان و بهادرفان و کدخدایان سارق مردی در میان اردو و بدین خانه را و دولت بچا و داند و شیرینی و شربت صرف
 شده و نهایت احترام به هر یک از آنها بعمل آمده و از اطراف و اطراف شانشا و جهان پناه به کلی راهبید و راسخه بعد از لشکر گذاری قرار چنان شد که
 کاروان بخار را با کاروان حوشتان بخار اردو کیم و کاروان چهار چوب و کاروان میمنه و هرات و همه جانب روانه شوند که خبر بیت باطراف پس
 و مطمئن باشند و آدم باطراف روانه شود که اطلاع داده کاروانیان اسوداد شده و نمایند و هر یک بکلی غف باشد و اعلام چند بنده که سوار و سپاه و

22

سپاه عبداللہ یک خواہر را در محفل خان را لقب خانی داد و در او بایه قنار و تعویب کار داشتند و قصبہ سیف زاد یک را بخون رسانید و درین
موسی طورہ چوبیہ طورہ نیز دو یک تن متحول بود و موسی طورہ در سر جن متحول شد صید نمود و سبب کثرت مروت چوین تر باک در شاه کمان کج
بود کاری را و برنی آمد و عبداللہ طورہ بہر محمد بن فضل بود و در جن بود و امانا در جن کینہ طورہ باقی ماند خانی جن کبس و یک بر بند چون دارد و از
طورہ کسی باقی نماند و عبداللہ یک خواہر را و محمد بن خان را خان ساختہ بزرگ جن و حکم مطلق نمود و چون مذکور شد جلالت داشت و دینی داشت و کثرت
ارکان و نہایت نکست و تو قمر سادہ روزی غلام و غلام را و سائر را با یکدیگر غلام کسر شد و بود چون جن سلطان و غلام سلطان و محمد یک با یک است
چون بخیر و خوشم از غلام پرسید حضرت و یک کیشہ غلام ہر یک را یکم و دوم معنی نمود و مثل و منصب ہر یک را بیان کرد و پر از آن غلام دو کیان را
مخاطب نمود کہ تو کی را یک کیشہ غلام جا بدادہ خان یاد اگر ہزار قبول خدمت و بیا و نماز کند پندیر کسی کہ تو و غلامش در دولت ایران کشت و پیش
پرورد و نہایت شایر جان باشد اطاعت و زبک و ترکان نمی تواند با یکدیگر ہر یک کسیتیم حکم خان در بارہ ماجرای مذکور بجان است نہ در خدمت
و ہدایت فرمان چند روز و یک شاد و قدر برسم داشت و عادیہ دیر بوم و بستم تا حکم بزدانی و تقدیر آہانی چه تھا کہ سائر بزرگان غلام ملک بود و ہمہ کجا
مبارت و تہام نمودہ از غلام بر آفت و کشت با دولت ایرانی خانی پیشیم محمد بن خان انگشت اگر فی الجملہ دوستی در میان بود
بہرمانا ایچ فرستادہ ترانیز او ہر را نمودہ کہ باریان بروی دلہا تو ترخان شہادت با خودت مطلق غلامی و بہر تو مذکور کہ آن سلف تو بھی از بزرگان
بر سر خدمت بسیار و فلکش پیرش بخود و کذا رنج و تہید و قطع و بہر رسانید در حقہ قزاقی و بر او کجا و تادار از دزدان منع شود بعد از این سوال
جواب بہر خاطر سائر نزد خان بمنزل متر شد و بہر ترسب حکم خان تو بچیان را بہر شکانہ یک و کر غلام را بعد از کشتی خاک رویہ کاشت و پیر غلام غلام
را و در بچہ قطع داشت همان تو کرانچہ و مقرر و عادیہ کشتی خود ترس خانی ہما کہ نمودہ غلام سیرا چند روز را کجا کجانی و توانائی بود و آن سخت مبار
و شاکر نشسته دل بکرم خداوندی بستہ یک در ہزار خوف و بچہ متکا علی اللہ اکبریم در شہا محبس سلطان و بعضی بزرگان پیغام دادہ کہ ساعی ہزار غلام
آمد و در چارہ کار شوقی در دفع خاک کرسی را مصلحتی بدہ و خود چہ روز داشت و دہشت از آمدن سائر غلام ہزار در وقت داشتند و آنکہ روزی آمد و کھشند
از ترس خان با تو جرات محاسن و بیداری ملوک ما دیم کھتم رضا در کلاس تہ پرنایک کہ کرسی قف خاک کھشند شہی حق دور غلامی و بجا و کو بہریم
تجارت و در جن و تادار را نیز تو می آویم تادارہ تو چارہ کند و اوازہ کاری برنی آید غلام نیز حکم العزیز جنبش جنبش در ہر کار خوش کسر خوش
با غلاما کشت شہدی حق دوستی رضا را تادار غلام آوردہ از حالت پر غالت غلام اطلاع یافتہ نیز سیر احمد خان شتافتہ با و یکدیگر در کلاس داشت با
دولت ایران سر قتب پیرش بر شکانہ تادار کیشہ یا نیش بدیدہ و اگر خیال طاعت و فرمانبرداری دولت ایران را داد یا ایچ باریان فرستادہ
اورا نیز پیرش زیارت پاشا و ایران بہر سید سیر احمد خان با و یکدیگر کہ خان از غلام داشت و سبار کچند و ترصد یک بہا بہر سیر احمد خان است

پیر
کشتی نیشا و ہزاران
لقب سید بند و شہزادہ را
پیر شہت طرہ کونہ طرہ
ہر را و کیشہ باریق
یک بندہ

کدورا

[illegible]

سرور با صلاحت
ترکمان بد را
میکویند

[illegible]

میت را نیز ملا کردند که شفته اورا بر می انداخته نمود و صندلی میخواستند و در جمع شهرهای خوارزم و بلوک آن در هر هفته دور دور باز دارند و در بعضی
 و قریه های دوشنبه چشمنه و در بعضی شنبه و چهارشنبه باقم مختلفه و تمام او یک هفتاد و یک یک پیشه حمان کجک در پاگرد و کپارپا
 پرونی نمی آورد مگر در وقت خواب مسج و صور ابر روی یک یک شنبه چه در پنجم نشستن در اطاق و صی سلام و چه در سبزه مساجد باکن با احترام و چه
 در جایی کثیف و اگر بخوابند نماز کنند تا یک روزه را با کزنیک پاک نموده و غسل اطاق یا سجد می شود و در حکام هیچ نوع اذیت نمیکند و در جزایر دارد در
 وقت معین بی مانع محصور خان رفته عرض نمایند آنچه متعلق بخانات خود عواری می شود حکم میکند و اگر تعلق با امور شرعیه دارد و بعضی تقاضی
 میکند و امور جزئی در محلات را همان ملاهای خبره اصلاح میکنند در حکایت و فرامین و حکام در زیادتى القاب و ترات مکوشنه حکام
 دیوانی را با سپاه محضر و موزرینند و صورت فشن بیان در پایان این روزنامه مرقوم شد

حضرت میرزا امیر عالی لره بوقور خواند یک سجدین قومه سوز او لکیم

مسئله ای ویرودیک ایک طای کجک

نوردر ملا نوروز ملا امام ملیده تیرتیز

۱ یورین مصفا ایه خط

سبدی ۱۲۱

و این غلام بیض فرمان محسن نقال و شگون این هجسته روزنامه بیان آورد امید که فرمان شیر جهان مروج نبی است الزمان در هفت اقلیم جهان جاری و

و روان باد و جمال دولت جاوید مدت بجال طلود و کمال بودار است

و از نقص شاهی و عیب تباهی پر است باد احمده علی

اول و حسن و ظاهر و باطنه

بمون الملک ابواب خجیه

ذی قده بحسب

۱۲۱

فهرست اعلام:

آ

- آجی قویی ۱۲۵
آخال ۳۵، ۴۰، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸
آذربایجان ۲۴، ۲۵، ۳۳
آریا ۹
آرتیا ۱۲
آریا من ونج ۱۱
آسیا ۱۳
آسیای میانه ۱۱، ۱۵
آصف الدوله ۷۹، ۸۰، ۱۰۱
آقا محمدخان ۲۳، ۱۰۰، ۱۱۲
آقا در بند ۲۱، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۱
آق مسجد ۱۲۱
آلیلی ۸۶، ۱۱۵
آمودریا ۹، ۱۵

الف

- ابن اثیر ۱۱
ابن بطوطه ۱۱، ۱۵
ابن حوقل ۱۰
ابن سینا ۱۳
ابوالغازی ۱۵
ابوالفیض خان ۷۱
ابیورد ۱۱۵
اتامرادخان ۸۶
اتسز ۱۳
اراض خان ۲۱
اردبیل ۱۰، ۲۴، ۳۳
اردشیر دوم ۱۲
اردوی زرین ۱۴
ارسلان ۱۳
ارض اقدس ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۸، ۷۲، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۶
ارماق ۱۰۷

اورگنج ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۹۰، ۱۰۱
اوستا ۱۱
ایران ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۷، ۷۸، ۷۹،
۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲،
۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۸
ایران واجه ۱۱
ایرانیان ۱۰، ۱۱
ایل جمشیدی ۳۷
ایلخانی ۷۴
ایل سارق ۴۱، ۴۳
ایل سالور ۳۷
ایتاق ۲۶، ۷۹، ۸۵، ۸۹، ۱۲۰

ب

باباخان بیگ ۹۲
باجقلو ۹۳
بادغیس ۵۱
بادکوبه ۸۳
بازار قلعه ۱۲
بالا مرغاب ۳۷، ۶۵، ۹۰
بجنورد ۱۷، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۲
بحیره خوارزم ۱۰۷
بخارا ۱۶، ۲۰، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۰، ۹۰،
۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۶
بش خلیفه ۷۹
بلوچستان ۱۰۷
بهادرخان ۴۲، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳،
۷۴، ۷۵
بهادر خاورخان ۴۱، ۴۲
بیرام علی خان ۷۱
بیرونی ۱۳
بیستون ۱۱
بیطر پورغ ۲۱

ارگنج ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵
ارگنج کهنه ۱۱۵
ارگنج نو ۱۰۸
اریاق ۱۰۸
ازبک ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۲، ۳۵، ۴۴، ۵۲،
۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲،
۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۲،
۱۲۸
ازبکستان ۹
ازبک ها ۹۶، ۱۰۹
استرآباد ۸۶، ۹۱، ۱۰۸، ۱۲۶
اسکندر ۱۲
اسلام ۱۵، ۲۳
اسلامبول ۹۱
اسماعیل خان قراچه داغی فراشباشی ۲۵
اسماعیل خان میر پنجه ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱،
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴،
۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۵
اصفهان ۱۱
اعتماد السلطنه ۲۴، ۱۰۷
افغان ۱۱۲
افغانستان ۱۶، ۱۱۲
الغ بابا ۵۶
القلیل ۱۰
الله قلی خان ۳۷، ۵۱، ۶۳، ۷۷، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۲
اللهیار خان ۹۴
اللهیار خان قوشخانکی ۱۰۳
امیر احمد خان ۹۰
امیر بخارا ۴۰، ۶۵، ۱۲۲
امیر تیمور ۱۴، ۱۵
امیر حسین خان ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۳
اندخود ۶۵، ۶۶
انگلیس ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۷۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۲،
۱۲۳
اوبه ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴

پ

پادشاه ایران ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۲

پارت ۱۲

پس کمر ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶

پل خاتون ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶

پنجده ۳۷، ۶۵

ت

تاشکند ۱۲۲

تاشلی بای ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲

تجن ۳۵، ۴۰، ۱۰۸

ترکستان ۱۶، ۱۸، ۵۲، ۵۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۰۲

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳

ترکمان ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۲، ۶۰، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۶

۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵

۱۲۴

ترکمان‌ها ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲

ترکمانان ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۷۸

۷۹، ۸۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴

ترکمن ۲۲

ترکمن‌ها ۲۱

ترکی ۲۳

تقیه ۱۲۰

تکش ۱۳

تکه ۲۲، ۳۵، ۴۴، ۵۲، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱

۷۲، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۴

تکه‌ها ۹۳، ۹۶، ۹۷

تنکه ۸۷، ۹۳، ۱۱۹

توپراق قلعه ۱۲، ۱۳

توران ۱۲۳، ۱۲۴

تهران ۱۶، ۲۴، ۲۵

تیمور لنگ ۱۴

تیموریان ۱۴

ج

جرجانیه ۹، ۱۰

جردور ۱۰

جعفر آقای کلاتی ۶۸، ۷۲، ۸۵، ۸۶

جعفریگ ۵۰، ۶۴، ۷۵، ۷۶

جعفر قلی خان ۸۶، ۱۰۴

جمهوری شوروی ازبکستان ۱۵

جمهوری شوروی خلق خوارزم ۱۴

جوجی ۱۴

جهان سور میرزا ۹۴

جیحون ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۰

چ

چاه قباقلی ۱۲۵

چاه خرغهاز ۹۸

چشمه ۱۲۵

چنگیز خان ۱۴

چودر ۸۶، ۱۱۵

چهارجوب ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۹۰

چهارگنبد ۴۷

چین بای ۱۰۸

ح

حاجی ترخان ۸۶، ۱۱۵

حاکم اندخود ۶۶

حاکم بخارا ۷۱

حاکم چهارجوب ۶۵

حاکم میمنه ۶۶

حاکم خراسان ۴۱

حاکم درجز ۹۴

حاکم هرات ۴۰

حاکم هزاره ۳۹



خوارزم بزرگ ۱۱
 خوارزم شاه ۱۰
 خوارزمشاهیان ۱۳، ۱۴
 خوارزم کهنه ۱۱
 خوارزم نو ۱۱
 خوارزمی ها ۱۱
 خوارسمیا ۹
 خوارسمیه ۹
 خورزمیا ۱۱
 خورموجی ۲۴

خوقند ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶

خیوق ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۵۱، ۶۰، ۷۶،
 ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹،
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
 خیوه ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴

د

دارالخلافة ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۴۷، ۵۸، ۹۱،
 ۹۴، ۹۵، ۹۶
 داروغه بیگ ۹۲
 داریوش اول ۱۱
 داریوش دوم ۱۱
 داش رباط ۵۳، ۵۷، ۶۰
 دربند ۵۱، ۵۶
 دربند مزدوران ۵۱
 درجز ۱۷، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۶
 دریای خزر ۱۴
 دریای سرخس ۵۳، ۵۶
 دریای مرو ۶۸، ۶۹، ۷۶
 دوخریه ۱۰۸، ۱۲۲
 دوشنبه قلعه ۱۲
 دولت ازبک ۱۱۱
 دولت انگلیس ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴

حسام السلطنه ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۵۲،
 ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۴
 حسن بای ۷۸
 حسین سلطان ۵۰، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۶
 حسین غوریانی ۹۴
 حسین قلی بیگ ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸
 حسین کندری ۷۵
 حمدالله مستوفی ۱۱
 حنفی ۲۳
 حوض خان ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰

خ

خانات خیوه ۱۴
 خان بخارا ۱۲۴
 خان خوارزم ۱۱۵
 خان خیوق ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۵۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۶،
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳
 خان خیوه ۲۰، ۲۱
 خان قویی ۱۲۵، ۱۲۶
 خان نایب محمد ولی خان ۹۴
 خیوشان ۱۷، ۱۰۰
 خجش محرم ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 خداقلی طوره ۸۵
 خراسان ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
 ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۶۸، ۷۲، ۷۴،
 ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 خراسان بزرگ ۱۶
 خرچه غاز ۱۲۶
 خلیج فارس ۱۴
 خلیفه الله ۱۲۳
 خواجه ایل ۱۰۸
 خوارزم ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹،
 ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸

سالور ۱۹، ۲۲، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷،
۸۷، ۸۱، ۷۲
سام خان المغانی ۴۴، ۴۵، ۶۸، ۷۶
سپهسالار ۹۵
سراب ۱۲۶
سرخس ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۳، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵،
۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷
شغدیانا ۱۲
سلاخ ۹۰
سلجوقیان ۱۳
سلطان روم ۹۱، ۱۲۳
سمندک ۶۴
سن کر ۱۳
سیچمز ۱۰۰
سیر ۱۲۱
سیروس سعدوندیان ۲۷

ش

شافعی ۲۳
شاهسون ۲۴، ۲۵، ۳۳
شجاع السلطنه ۵۱
شرف الدین علی یزدی ۱۵
شورقویی ۱۲۶
شوروی ۹
شوره خان ۱۰۷
شیخ لی بای ۱۰۰
شیرغان ۳۷
شیروان ۱۰۳
شیعه ۹۲

ص

صحت نیازخان ۲۱
صفویان ۱۶

دولت ایران ۱۷، ۵۲، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۹۲،
۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴
دولت خوارزم ۱۴
دولت خوارزمشاهی ۱۳
دولت روس ۷۹، ۱۱۵
دولت روسیه ۱۱۲
دولت عثمانی ۱۲۳
دولت هخامنشی ۱۱
دیوان بیگی ۷۷، ۷۸، ۱۲۷

ر

راز ۱۰۳
رافضی ۹۱
رباط ماهی ۴۷
رحمان قلی خان ۵۷
رحیم قلی خان ۷۹
رحیم ویردی ۴۲، ۴۳، ۵۲
رضاقلی خان هدایت ۱۶
روس ۱۹، ۹۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
رومیه ۹۱
روسیه ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۹۱، ۹۳، ۱۲۱، ۱۲۲
روسیه تزاری ۹، ۱۶

س

سارت ۱۰۹، ۱۲۷
سارق ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۶،
۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵،
۷۶، ۸۱، ۸۷، ۹۸
سارقه ها ۷۰
ساری ایناق ۷۷
ساقچه ۱۲۵، ۱۲۶
سالار ۳۳، ۸۰
سالموت ۷۷، ۱۱۹، ۱۲۰

علی عباس بیگ ۷۶
علی قلی خان میر پنجه ۴۴، ۴۵
علی نقی خان سرتیپ کرازی ۹۴
عنایت آباد ۷۹
عوض وردی خان ۱۰۰
عید رمضان ۹۳
عید قربان ۹۳
عید نوروز ۵۳، ۶۵

غ

غز ۱۱
غضنفرخان ۶۶
غفار سلطان ۷۶، ۸۲، ۹۰
غلامحسین مصاحب ۱۵

ف

فارسی ۲۳
فتحعلی شاه ۱۷، ۷۱، ۱۰۰، ۱۱۲
فراتافرن ۱۲
فرسن ۱۲
فرمانفرما ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲،
۱۱۳، ۱۲۴
فریدون میرزا فرمانفرما ۲۰
فریغون شاه ۱۳
فریغی ها ۱۳
فلتنک ۱۰۸

ق

قاجار ۲۳، ۲۴
قاجاریه ۱۵
قاری قلعه ۱۱۵
قاضی ۲۲، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
قاضی عسگر ۱۲۷

صفویه ۲۳
صید محمد خان ۴۰، ۷۷، ۹۰، ۹۱
صید محمد طوره ۸۲
صید محمود ۸۲
صید محمود طوره ۸۵

ط

طرق ۱۱
طویمچی سردار ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲
طوره ۲۶، ۸۵، ۱۱۷، ۱۲۷
طوی ۱۰۰، ۱۲۸
طهران ۱۸، ۷۰، ۸۴، ۹۴، ۱۰۱

ع

عباس علی بیگ وکیل ۵۰
عباس قلی خان بیگلربیگی ۴۱
عباس قلی خان میر پنجه ۲۴، ۳۳، ۴۳، ۴۵، ۱۰۱، ۱۰۳
عباس میرزا ۱۶
عباس میرزا نایب السلطنه ۲۰
عباسی ۱۱۹
عبدالله بیگ ۲۶، ۸۲
عبدالله خان ۳۷، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹
عبدالله طوره ۸۲، ۸۵
عبدالمحمد روح بخشان ۲۷
عثمانی ۱۲۳
عدیل اوان بیگی ۹۴
عسکرخان سرتیپ ۴۵، ۴۶
عسکریه ۴۷
عشق آباد ۱۲۶
عرازخان ۵۷
عظیم بیگ ۸۰
علی بن موسی الرضا (ع) ۱۰۳
علی بیگ ۸۰، ۸۵
علی سلطان ۸۰

ک

- قاضی کلان ۹۱، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۷
 قانلو تپه ۲۱
 قاین ۸۰
 قبیچاق ۱۰۹
 قتیبه ۱۰، ۱۳
 قرا داش لی ۱۱۵
 قراقرباق ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱
 قراقلیباق ۲۲، ۶۴
 قراقوم ۱۵
 قرا یساب ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷
 ۷۲، ۷۶، ۸۷
 قربان گل مروی ۲۱
 قرداش ۸۶
 قروقم ۵۳، ۵۶
 قزاق ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱
 قزاقستان ۹
 قزل ارواد ۱۰۱
 قزل قم ۱۲۵
 قزو ۱۲۰
 قزوینی ۱۱
 قفقاز ۱۴
 قلعه آق دربند ۵۱
 قلعه بیگ ۱۰۷، ۱۰۸
 قلعه خواجه ایل ۱۱۵
 قلعه خیوق ۱۰۸
 قلعه دربند مزدوران ۵۱
 قلعه شوره خان ۱۰۸
 قلعه فتنک ۱۰۸
 قلعه قاضی آباد ۱۱۵
 قلعه قزل سقال ۹۸
 قلعه قبر ۱۲
 قلعه کل لنگ ۱۰۸
 قلعه گرم آب ۱۰۳
 قلعه گیر ۱۲
 قلعه مرو ۶۰، ۶۸، ۶۹
 قلعه هزار اسب ۱۰۸
- قلعه هنگا ۱۰۸
 قلعه یل اتان ۳۷، ۶۵
 قندهار ۶۶
 قنقرات ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۲
 قوتلی مراد خان ۷۷
 قوتلیمر اوخان ۸۹، ۹۰
 قوتلیمر اوربیگ ۸۹
 قوچان ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۵
 قوریان ۴۳
 قوش بیگی ۷۷، ۷۸، ۹۵، ۱۲۷
 قوشخانه ۱۰۳
 قوشید خان ۵۷، ۷۱، ۱۰۴
 قهستان ۴۳، ۵۱، ۷۲
 قهندز ۱۰
 قیج بای ۹۰
 قیریلقان قلعه ۱۲
- کابل ۶۶، ۱۲۶
 کات ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵
 کات نو ۹
 کاظم خان سرهنگ ۵۰
 کته شیخ ۵۲، ۵۶
 کته کوش ۴۷
 کریلگان قلعه ۱۲
 کریم دادخان ۳۹، ۴۰
 کریم ویردی ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۷۵
 کشور هخامنشی ۱۲
 کوچه قم ۵۳، ۵۷، ۵۹
 کوکلان ۲۲، ۶۴، ۶۵، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۵
 کلات ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۹۴
 کلب حسین خان امین نظام ۱۰۴
 کهنه ارگنج ۱۰۸، ۱۱۵
 کیوزلی گیر ۱۲

گ

محمدنظر ایناق ۷۷
محمد نیازبای ۷۱، ۳۵، ۷۶
محمودولی خان ۷۹، ۹۸
محمد یار بیگ ۷۶، ۹۰
محمد یوسف ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۷۲، ۷۶
محمود خان گرگری ۵۰
محمود غزنوی ۱۳
مدینه ۹۱
مرغاب ۱۱

مرو ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳،
۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹،
۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۲،
۸۵، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۲۴،
۱۲۵

مرو کهنه ۷۱
مروی ها ۷۳، ۷۶
مزدران ۵۳
مسجد شاه ۱۰
مسلمان ۹۱
مشهد ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۴۷، ۵۰، ۷۶
مشهدی حق وردی ۸۳
مصطفی قلی خان ۹۵، ۱۰۳
مغان ۲۴، ۲۵، ۳۳
مغول ۱۱، ۱۴، ۱۵
مغولان ۱۴
مفتی ۱۲۰
مقدس ۱۰، ۱۴
مکه ۹۱
ممی سردار ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲
منصوره ۱۰
منقت ۱۰۹
مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ۲۱، ۲۵
موسی طوره ۸۲، ۸۵
مهر ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۷
مهر یعقوب ۸۲، ۸۹

گرگان ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
گرگانج ۱۰، ۱۱
گرگانج کوچک ۱۱
گرگانج نو ۱۱
گرگانچک ۱۱
گرماب ۱۰۳
گوگ تپه ۹۹

ل

لسترنج ۹
لطفعلی خان ۹۵، ۹۶

م

مأمون بن محمد ۱۳
مأمون دوم ۱۳
محمد امین ۸۶، ۹۸
محمد امین خان ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰،
۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۱، ۱۱۵
محمد بیگ نایب ۵۰
محمد ترکمان ۲۷
محمد حسین خان ۷۱
محمد حسینی ۹۶، ۱۰۰
محمد رحیم خان ۷۷، ۷۹، ۹۰، ۹۱
محمد رضا خان ۵۶
محمد رضا خان تیموری ۵۲
محمد شاه ۱۶، ۲۴
محمد شیخ ۵۶، ۷۶
محمد علاء الدین ۱۳
محمد قوشاق ۱۰۰
محمد کریم ۷۸
محمد کریم دیوان ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴

نوروردی خان ۱۰۰، ۱۰۴

نیشابور ۱۰

و

والی خراسان ۷۲، ۸۶، ۱۰۲

ه

هرات ۱۶، ۲۰، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۶۰،

۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۶

هرودوت ۱۱

هریرود ۱۱

هکاتائوس ۱۱

هندوستان ۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳

ی

یار محمد خان ۳۷، ۱۰۴

یار محمد خان وزیر ۳۹

یاقوت ۱۱، ۱۵

یعقوب مهتر ۸۵، ۸۹، ۹۰

یل اتان ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۵

یمرایلی ۷۷، ۱۱۵

یمرلی ۸۶

یموت ۲۲، ۶۴، ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰

یموت‌ها ۹۰، ۹۸، ۱۱۲

یونان ۵۳

مهدی بامداد ۲۵

مهدی قلی خان ۳۷، ۶۴، ۹۰

مهیاریخلیلی ۲۷

مهین لی ۸۶

میرآب ۱۲۷

میر احمد خان ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۰، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷،

۷۲، ۷۶، ۸۳، ۸۶، ۸۷

میر احمد خان جمشیدی ۳۵

میرزا آقاخان نوری ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۹۴

میرزا تقی خان امیرکبیر ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۳

میرزا جعفر تبریزی ۹۳

میرزا حسن علی ۱۰۳

میرزا عبدالباقی منجم‌باشی ۴۵

میرزا محمد حسین وزیر ۱۰۳

میلنوس ۱۱

میمنه ۳۷، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۹۰

ن

ناصرالدین شاه ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۱

ناصرالدین میرزا ۲۴

نایب السلطنه ۱۲۴

نحف خان بیگ کرد زعفرانلو ۵۰

نجم‌الدین کبری ۱۵

نسا ۱۱۵

نصرالله خان ۵۷، ۵۸

نصرالله خان خافی ۵۰

کتابنامه:

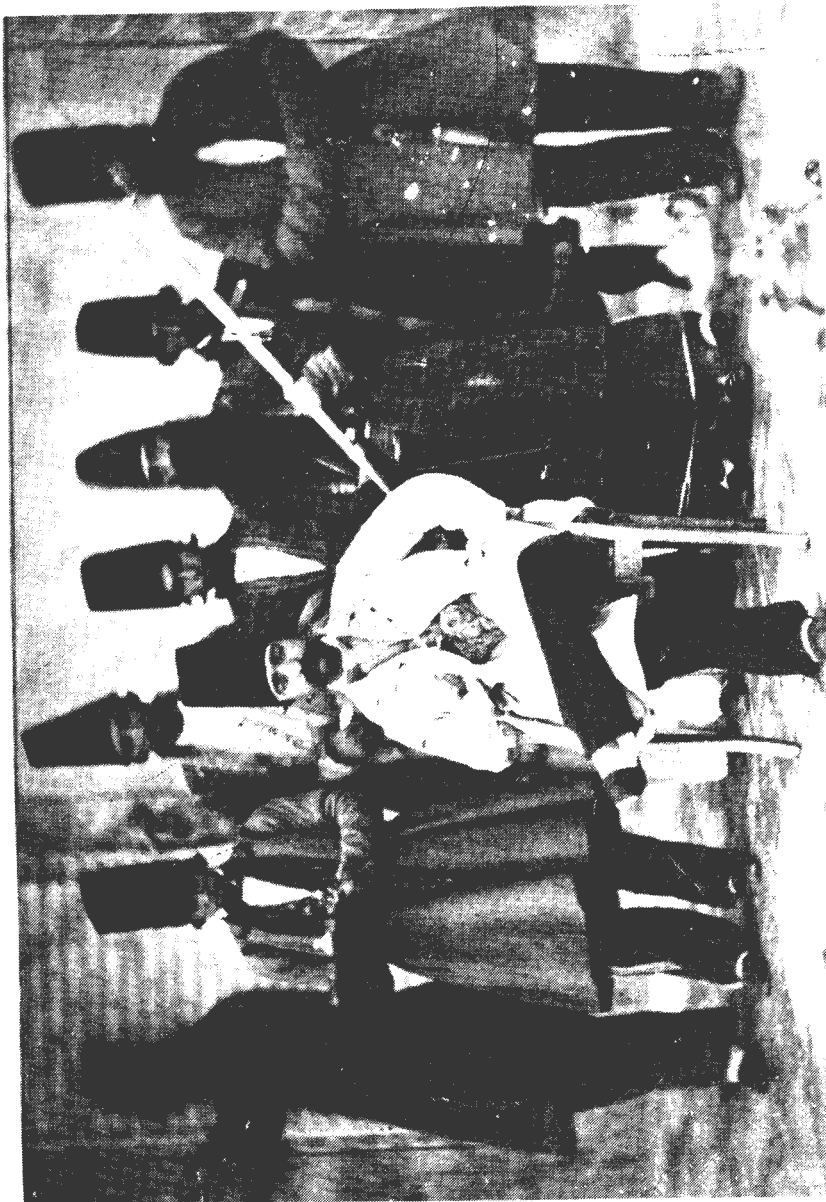
- * آرمینیوس وامبری، سیاحت‌نامهٔ درویش دروغین درخانات آسیای میانه، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷.
- * ارازمحمد سارلی، «ترکستان در تاریخ» نگرشی بر ترکستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- * حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- * دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۴.
- * دائرة المعارف اسلامی، طبع مصر.
- * دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران ۱۳۶۷.
- * دائرة المعارف بزرگ شوروی Great Soviet Encyclopedia
- * رضاقلی خان هدایت، سفارت‌نامهٔ خوارزم، به کوشش علی حصوری، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۶.
- * سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ترجمهٔ مجید مهدی زاده، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۶.
- * شجاع‌الدین شفا، جهان ایران‌شناسی، تهران ۱۳۴۸.
- * صدرالدین عینی، یادداشت‌ها، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۲.
- * علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، چاپخانه دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.
- * علی میرنیا، وقایع خاور ایران در دورهٔ قاجار، نشر پارسا، تهران ۱۳۶۷.
- * غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵.

- * فرهنگ جغرافیایی ایران، دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، تهران ۱۳۲۹.
- * لسترنج، جغرافیای تاریخی «سرزمین های خلافت شرقی»، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷.
- * ماگان، تاریخ و سفرنامه خیوق، به کوشش صفاء الدین تبرائیان، انتشارات رسا، زیر چاپ.
- * محمد پادشاه «شاد»، فرهنگ فارسی آندراج.
- * محمد تقی خان حکیم، «گنج شایگان» جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۶.
- * محمد جعفر خورموجی، حقایق الأخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، نشر نی، تهران ۱۳۶۳.
- * محمد حسن خیاب اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳.
- * محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مرآة البلدان، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- * محمد علی داعی الاسلام، فرهنگ نظام، شرکت دانش، تهران ۱۳۶۲.
- * محمد معین، فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران ۱۳۴۷.
- * محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران ۱۳۳۳.
- * م. سپهبدی — محمد عباسی، فرهنگ بزرگ محیط آلمانی به فارسی، بنگاه مطبوعاتی مروج، تهران ۱۳۶۹.
- * مهدی بامداد، «شرح حال رجال ایران» در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۶۳.
- * یاقوت حموی، معجم البلدان، مصر ۱۳۲۴ هجری.
- * یونکر — علوی، فرهنگ جامع فارسی — آلمانی، انتشارات کمانگیر، تهران ۱۳۶۸.

- خاطرات اسارت / تصاویر

تصاویر:

تصویر ناصر الدین شاه قاجار.



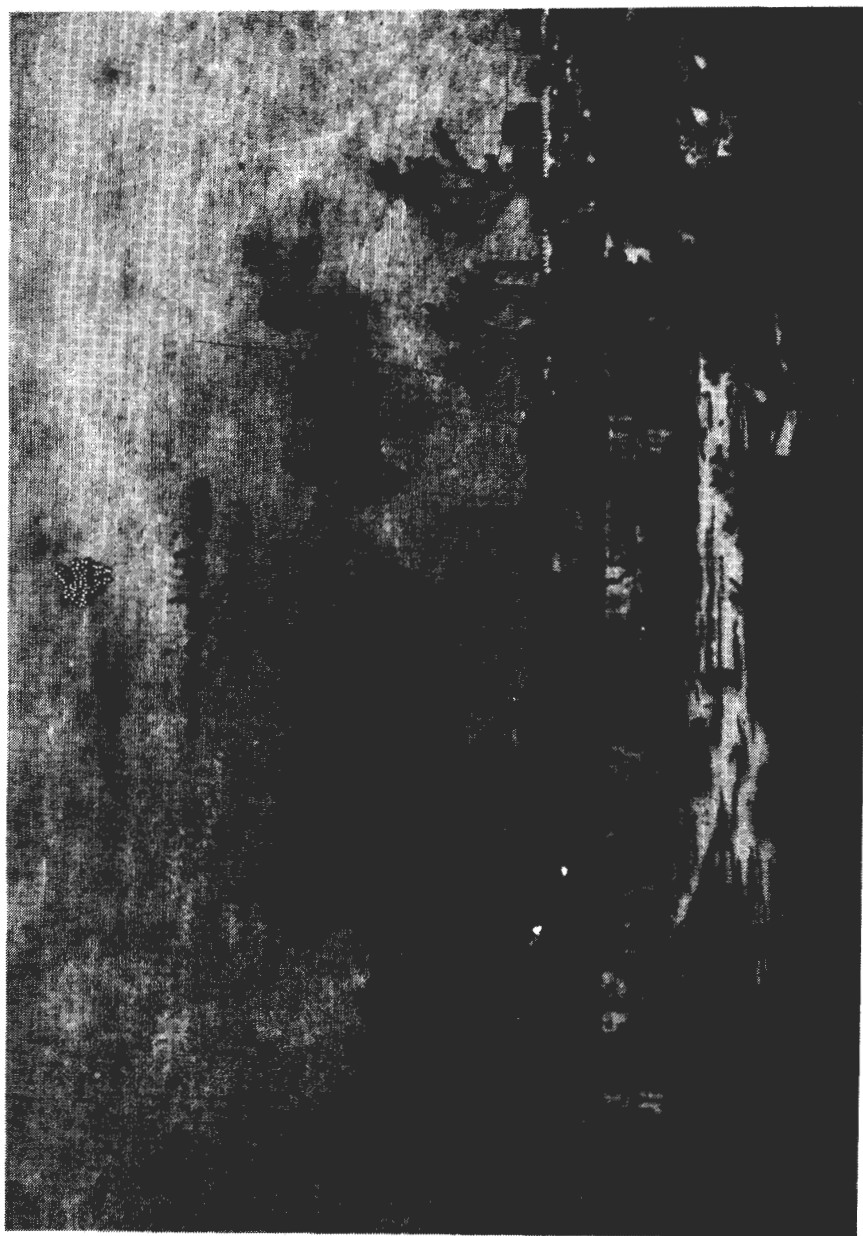


دورنمای قلعهٔ داخله خیوق، و عمارات عالیه و غیره آن.

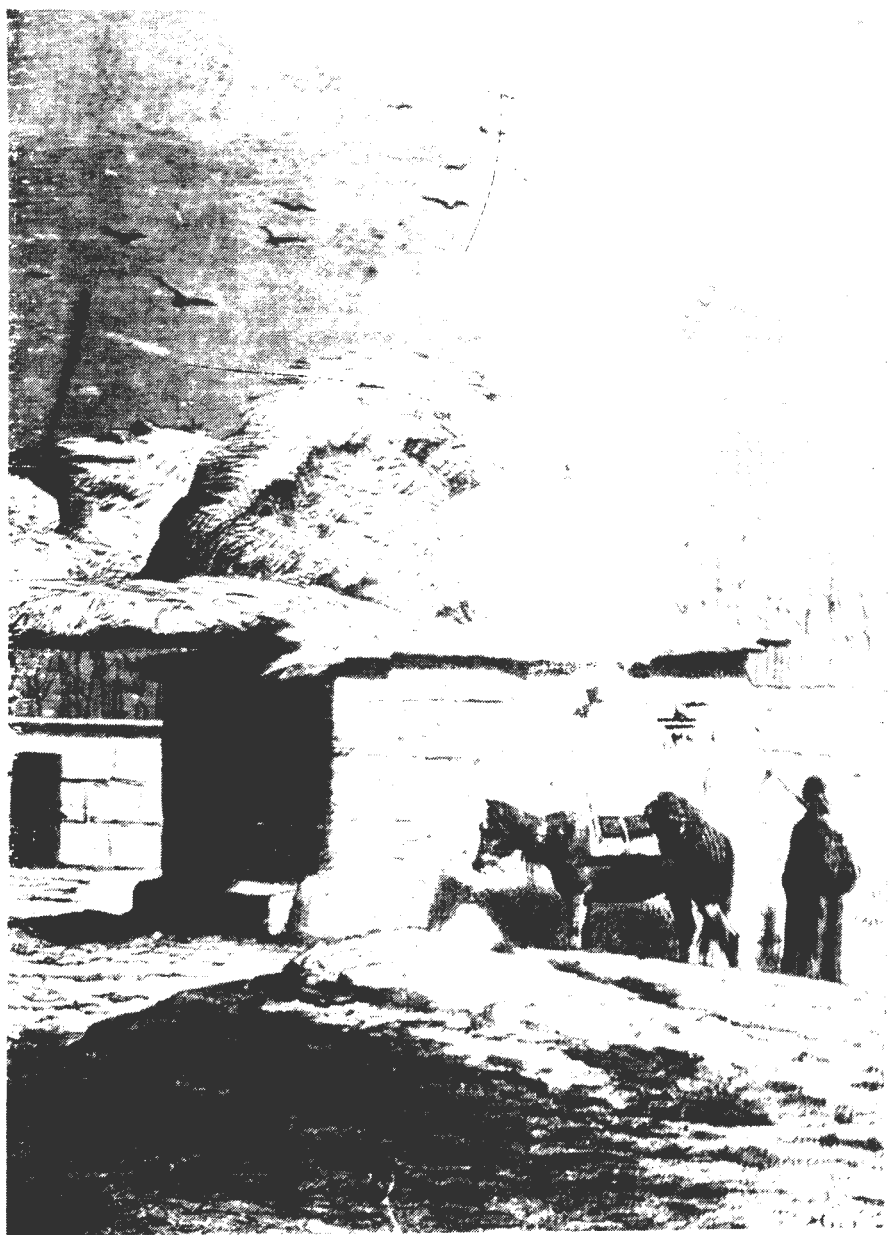
* این عکس، و عکس‌هایی که در صفحات بعد خواهد آمد، برگرفته از کتاب «تاریخ و سفرنامهٔ خیوق» نوشتهٔ مستر ماگان امریکایی، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ ملی ایران می‌باشد.



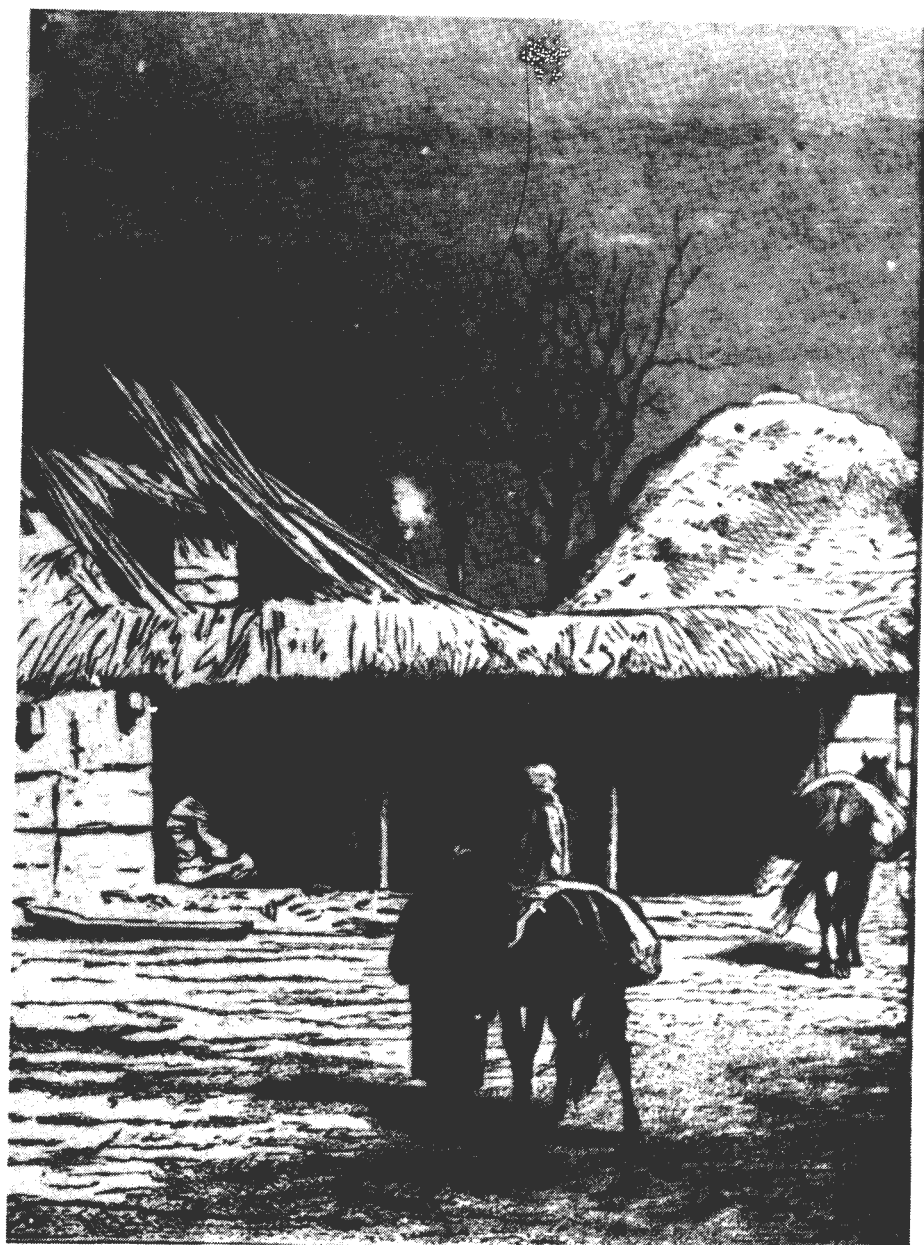
تصویر خان خیوق «جناب محمد رحیم خان».



دورنمای شهر خبوق از دروازه هزاراسب.



دورنمای یکی از مزارع ترکمن ها.



دورنمای یکی از دهات ترکمن ها.